

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



مؤسسة فرهنگي فقه التقليين

سرشناسه : صانعی، فخرالدین، ۱۳۵۰ -
عنوان و پدیدآور : بررسی فقهی شهادت زن در اسلام (برگرفته از نظریات
فقهی آیتالله صانعی) فخرالدین صانعی
مشخصات نشر : قم: میثم تمار، ۱۳۸۵.
مشخصات ظاهری : ۲۹۶ ص.
شابک : 964-5598-78-8
یادداشت : فیپا
یادداشت : کتابنامه: ص. [۲۹۰] - ۲۹۵.
موضوع : گواهی و گواهان (فقه).
موضوع : زنان - وضع حقوقی و قوانین (فقه).
رده‌بندی کنگره : ۴ ب ۲ ص / ۴ / ۱۹۵ BP
رده‌بندی دیویی : ۳۷۵ / ۲۹۷
شماره کتابخانه ملی : ۲۹۵۱۶ - ۸۵ م

بررسی فقهی

شهادت زن در اسلام

برگرفته از نظریات فقهی مرجع عالیقدر
حضرت آیه الله العظمی صانعی مد ظله العالی



فخرالدین صانعی



انتشارات میثم تمار

نشانی: قم - خیابان صفائیه، کوچه ۳۷، کوچه ناصر، پلاک ۱۶۲
ص پ ۳۷۱۸۵/۵۵۷ - تلفن: ۹۱ - ۷۸۳۵۰۹۰ - فاکس: ۷۷۴۱۰۶۵ (۰۲۵۱)
همراه: ۰۹۱۲۱۵۳۸۸۰۸

**بررسی فقهی شهادت زن در اسلام
برگرفته از نظریات فقهی مرجع عالیقدر
حضرت آیه الله العظمی صانعی مدظله العالی**

- ناشر: انتشارات میثم تمار
- مؤلف: فخرالدین صانعی
- طرح جلد و صفحه‌آرا: مرتضی فتح‌اللهی
- لیتوگرافی: نویس
- چاپ و صحافی: مؤسسه چاپ زیتون
- نوبت چاپ: چهارم / بهار ۱۳۸۸
- شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه
- بها: ۳۰۰۰ تومان
- شابک: ۸ - ۷۸ - ۵۵۹۸ - ۹۶۴
- کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است

مراکز پخش:

فروشگاه اینترنتی کتاب
www.sababook.ir

پخش کتاب دریای دانش

تهران: خ انقلاب، خ فخر رازی، کوی فاتحی داریان، پلاک ۳۹
تلفن: ۷ - ۶۶۹۷۷۹۶۴ (۰۲۱) همراه: ۰۹۱۲۱۷۲۵۸۰۰

بررسی فقهی
شهادت زن در اسلام
●
انتشارات میثم تمار

واضح است که شارع حکیم هیچ‌گاه حکمی
ظالمانه صادر نخواهد کرد و در مواردی که
در کتاب و سنت در حکمی شائبه عدم
عدالت وجود دارد، باید به مبانی آن و
طریق استنباط آن رجوع کرد.

فهرست مطالب

مقدمه ۱۷

بخش اول / ۲۳

بررسی ارزش شهادت زنان، اصل عملی و
دلایل عمومی عدم تساوی شهادت زنان با مردان

- فصل اول: ارزش شهادت زن ۲۵
- مبحث اول: تقسیم‌ها و ملاک‌ها ۲۵
- تقسیم بر اساس مصادیق حقوق ۲۷
- تقسیم بر اساس اهمیّت حقوق ۲۹

- مبحث دوم: راه‌های توجیه تفاوت بین زن و مرد در شهادت... ۳۱
- بیان مبانی ارائه شده در حدود... ۳۱
- الف. تعطیلی حدود در زمان غیبت امام معصوم علیه السلام... ۳۱
- ب. جواز اجرای حدود در زمان غیبت... ۳۲
- بررسی مبانی ارائه شده... ۳۳
- الف. بررسی مبنای تعطیلی حدود... ۳۳
- ب. بررسی مبنای اجرای حدود... ۳۴
- راه‌های ارائه شده در غیر حدود... ۳۷
- الف. شهادت یک تکلیف است... ۳۸
- ب. شهادت دو نوع است... ۳۹
- بررسی راه‌های ارائه شده... ۳۹
- فصل دوم: اصل عملی... ۴۱
- ادله حجیت شهادت شاهد... ۴۲
- الف. بنای عقلا... ۴۳
۱. فطری بودن پذیرش شهادت... ۴۴
۲. کاهش جرم در جامعه بشری... ۴۴
۳. تکریم شخصیت انسان از طریق اعتماد به یکدیگر... ۴۴
- ب. کتاب... ۴۵
- ج. سنت... ۴۵
- ادله عدم حجیت شهادت شاهد و بررسی آنها... ۴۸
- الف. ادله... ۴۸

ب . بررسی ادله.....	۴۹
● فصل سوم: ادله عامه عدم تساوی شهادت زن و مرد	۵۳
کتاب	۵۳
شبهات و نقدها.....	۵۴
الف . اشکال اول و نقد آن.....	۵۴
ب . اشکال دوم و نقد آن.....	۵۶
ج . اشکال سوم و نقد آن.....	۵۷
روایات	۶۱
الف . روایاتی که در ذیل آیه ۲۸۲ سوره بقره وارد شده	۶۵
۱. روایت امام حسن عسکری <small>علیه السلام</small>	۶۵
۲. روایت داود بن الحصین	۷۹
ب . روایات در ابواب مختلف فقه	۸۱
۱. روایات باب حدود، وصیت، ارث، دیات	۸۱
۲. صحیح منصور بن حازم	۸۶
نتیجه گیری	۸۸

بخش دوم / ۸۹

بررسی ادله شهادت زنان در موضوعات فقهی

● فصل اول: ادله شهادت زنان در غیر حدود	۹۱
مبحث اول: ادله شهادت زنان در دین و امور مالی.....	۹۱

بیان موضوع	۹۱
آرا و نظریات	۹۵
ادله برابری شهادت دو زن به جای یک مرد در دیون و اموال	۹۶
الف . کتاب	۹۶
ب . اصل و قاعده	۹۶
ج . سنت (روایات)	۹۷
د . اجماع	۹۹
بررسی و کنکاش ادله دلالت کننده بر عدم تساوی شهادت زن و مرد در دیون و اموال	۱۰۰
الف . کتاب	۱۰۰
ب . سنت (روایات) و نقد استدلال به آن	۱۰۵
نتیجه گیری و تحقیق	۱۰۵
مبحث دوم: شهادت زن در رؤیت هلال	۱۰۷
آرا و نظریات	۱۰۹
ادله، کیفیت استدلال و نقد و بررسی آن	۱۱۱
الف . روایات	۱۱۲
ب . کیفیت استدلال و نقد آن	۱۱۷
ج . اجماع و نقد استدلال به آن	۱۲۵
مبحث سوم: شهادت زن در طلاق	۱۲۷
ادله شهادت شاهد در صحت طلاق و ثبوت آن	۱۲۷
الف . کتاب	۱۲۹

ب . سنت (روایات).....	۱۳۰
ادله اثبات طلاق با شهادت.....	۱۳۳
الف . آرا و نظرات.....	۱۳۴
ب . بیان ادله عدم حجیت شهادت زنان در طلاق....	۱۳۵
احتمال فاضل اصفهانی در روایات و اشکال‌های به آن ...	۱۵۱
الف . احتمال فاضل اصفهانی در روایات.....	۱۵۱
ب . اشکال صاحب جواهر به احتمال کشف اللثام....	۱۵۱
ج . رد کلام صاحب جواهر.....	۱۵۳
نتیجه گیری.....	۱۵۵
استدلال برخی از قایلان به عدم جواز شهادت زنان در طلاق	۱۵۵
الف . استدلال صاحب جواهر و نقد آن.....	۱۵۵
ب . نقد استدلال‌های صاحب جواهر.....	۱۵۶
ج . استدلال صاحب مستند و نقد آن.....	۱۵۸
د . استدلالی دیگر و نقد آن.....	۱۵۸
نتیجه گیری و تحقیق.....	۱۶۰
مبحث چهارم: شهادت زن در نکاح.....	۱۶۲
آرا و نظریات.....	۱۶۲
ادله مانعان حجیت و نقد و بررسی آن.....	۱۶۴
الف . ادله.....	۱۶۴
ب . نقد ادله.....	۱۶۵
ادله مجوزان حجیت و کیفیت استدلال.....	۱۶۷

- ۱۶۷ ادله
- ۱۷۱ کیفیت استدلال
- ۱۷۲ بررسی تعارض در روایات
- ۱۷۳ الف . بیان مرجحات
- ۱۷۳ ب . کیفیت جمع دلالتی بین روایات
- ۱۷۸ مبحث پنجم: شهادت زن در رضاع
- ۱۷۸ قایلان به پذیرش و ادله آنان
- ۱۷۸ الف . قایلان به پذیرش شهادت زنان
- ۱۷۹ ب . ادله قایلان به پذیرش شهادت زنان
- ۱۸۰ کیفیت استدلال
- ۱۸۱ قایلان به عدم پذیرش شهادت زنان و ادله آنان
- ۱۸۱ الف . قایلان به عدم پذیرش شهادت زنان
- ۱۸۲ ب . ادله قایلان به عدم پذیرش شهادت زنان در رضاع
- ۱۸۲ ج . نقد ادله
- ۱۸۵ نتیجه گیری و تحقیق
- ۱۸۶ مبحث ششم: شهادت زن در اثبات قتل
- ۱۸۶ آرا و نظریات
- ۱۸۹ ادله و نقد آن
- ۱۸۹ الف . ادله قول عدم حجیت
- ۱۹۲ ب . ادله قول به حجیت شهادت زنان در قصاص
- ۱۹۴ ج . ادله قول تفصیل بین دیه و قصاص

بیان جمع دیگر بین روایات.....	۱۹۶
تعارض بین روایات.....	۱۹۸
الف . قول به تخییر.....	۱۹۸
۱. ترجیح روایاتِ عدم حجیت.....	۱۹۸
۲. ترجیح روایاتِ حجیت.....	۱۹۸
ب . قول به تساقط.....	۲۰۰
اشکالات وارده بر این قول.....	۲۰۱
تحقیق و نتیجه گیری.....	۲۰۲
وجوه ترجیح.....	۲۰۳
مبحث هفتم: ضابطه کلی در عدم قبول شهادت زنان.....	۲۰۵
آرا و نظریات.....	۲۰۶
ادله قایلان به قاعده و نقد آن.....	۲۰۷
الف . ادله قایلان.....	۲۰۷
۱. روایت سکونی.....	۲۰۸
۲. اجماع.....	۲۰۹
ب . نقد ادله.....	۲۰۹
۱. بررسی روایت سکونی.....	۲۱۰
۲. بررسی اجماع.....	۲۱۱
نتیجه گیری و تحقیق.....	۲۱۲
● فصل دوم: بررسی تساوی شهادت زن و مرد از نظر تعداد.....	۲۱۵
آرا و نظریات.....	۲۱۶

- ۲۱۷..... ادله اثبات تساوی عدد در شهادت مرد و زن
- ۲۱۷..... الف. الغای خصوصیت عرفی و تنقیح مناط
- ب. اطلاق و عدم تقييد به دوزن و ترك استفصال از آن در
- ۲۱۸..... برخی روایات باب شهادت
- ج. روایاتی که با صراحت دلالت بر تساوی شهادت زن با
- مرد دارد ۲۲۵
- ۲۲۶..... ادله عدم تساوی شهادت زن و مرد
- ۲۲۶..... الف. کتاب
- ب. اصل و قاعده عدم حجیت شهادت زنان ۲۲۷
۱. مبنای اصل ۲۲۷
۲. مدرک قاعده ۲۲۷
- ج. روایات ۲۲۹
۱. روایات دسته اول و کیفیت استدلال ۲۲۹
۲. دسته دوم و کیفیت استدلال ۲۳۱
- نقد و بررسی ادله قایلان به عدم تساوی ۲۳۵
- ۲۳۶..... الف. نقد استدلال به کتاب
- ب. نقد استدلال به اصل و قاعده ۲۳۶
- ج. نقد استدلال صاحب مستند ۲۳۸
- د. نقد استدلال به روایات ۲۴۰
- نتیجه گیری و تحقیق ۲۴۱
- فصل سوم: ادله شهادت زنان در حدود و تعزیرات ۲۴۳

مبحث اول: حدود عرضی	۲۴۳
مقتضای اصل در حدود	۲۴۳
موارد استثنا از عدم پذیرش شهادت زنان در حدود	۲۴۶
الف. استثنا حد زنا (رجم) و ادله آن	۲۴۶
دلیل بر پذیرش شهادت سه مرد و وزن در اجرای رجم	۲۴۷
ب. استثنا حد زنا (جلد)	۲۴۹
آراء، نظریات و ادله آنان	۲۴۹
ج. حد سحق و لواط	۲۵۷
۱. آراء و نظریات قایلان به استثنا	۲۵۷
۲. ادله قایلان به استثنا	۲۶۰
۳. نقد استدلال‌ها	۲۶۱
۴. آراء و نظریات قایلان به عدم استثنا	۲۶۳
۵. ادله قایلان به عدم پذیرش شهادت زنان در لواط و سحق	۲۶۳
۶. نتیجه گیری و تحقیق	۲۶۴
۷. بیان یک احتمال	۲۶۴
مبحث دوم: حدود غیر عرضی	۲۶۷
ادله عدم حجیت شهادت زنان در حدود غیر عرضی	۲۶۷
الف. اصل	۲۶۷
۱. استدلال مقدس اردبیلی به اصل	۲۶۸
۲. استدلال صاحب جواهر به اصل	۲۷۰
ب. روایات	۲۷۰

- ج. قاعده تخفیف و درأ حدود ۲۷۲
- د. اجماع ۲۷۲
- شبهات و احتمالات در استدلال به روایات ۲۷۳
- مبحث سوم: تعزیرات ۲۸۸
- کتاب نامه ۲۹۰

مقدمه

هر مکتب و ایدئولوژی برای فراخوانی جامعه به سوی خویش باید نیازهای فطری انسان‌ها و مشکلات جوامع را در نظر گرفته، بر طبق آن، مبانی خویش را بنیان و به جامعه ارائه نماید:

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ
الْإِنْسَانَ عَلَيْهَا...﴾^۱

چراکه بدون توجه به نیازهای بشر در زندگی هیچ مکتبی موفق به جذب مردم به سوی خویش نمی‌شود. یکی از راه‌های پذیرش دین در جامعه سهولت در آن است که به فطری بودن و برآورده شدن نیاز بشر بر

۱. سوره روم، آیه ۳۰.

می‌گردد: بعثنی بالحنيفية السهلة السمحة.^۱

بر همین اساس، خداوند حکیم - که آفریدگار انسان خاکی است و آگاه‌تر از همه به نیازهای بشر - به پیامبران خود دستور داده است که به گونه‌ای در دعوت خود برنامه‌ریزی کنند که گسترش عدالت و رفع ظلم و تبعیض در جامعه را به دنبال داشته باشد. با توجه به همین ملاک، خداوند حکیم در قرآن به پیامبر خویش یادآوری می‌نماید که پروردگارت هیچ‌گاه به بندگان ظلم نمی‌نماید و ارزش هر انسانی را بسته به نوع اعمالش می‌داند و هیچ انسانی را بر انسان دیگر ترجیح نداده است. او معیار تقرب به خود را پرهیزگاری و اعمال صالح دانسته، نه قومیت و جنسیت که آن‌هم باز به نفع انسان‌هاست؛ چرا که تقوا مانع از تعدی و ظلم است.

بر همین اساس، تمامی احکام نیز باید بر مبنای عدالت استوار باشد و این اصل استثنا بردار نیست. بنابراین، تمامی پیروان مکاتب عدالت محور می‌توانند هر حکمی را که مخالف عدالت و موافق ظلم و تبعیض دیدند، مورد خدشه و شبهه قرار دهند؛ چرا که ملاک و میزان در هر حکمی - از طرف شارع - عدالت

۱. الفروع من الکافی، ج ۵، کتاب النکاح، باب کراهية الرهبانية و ترک الباه، ص ۴۹۴.

قرار داده شده است.

واضح است که شارع حکیم هیچ‌گاه حکمی ظالمانه صادر نخواهد کرد و در مواردی که در کتاب و سنت در حکمی شائبه عدم عدالت وجود داشته باشد، باید به مبانی آن و طریق استنباط آن رجوع کرد.

حال با توجه به این اصل و ملاک مهم در جعل احکام شرعی، یکی از احکامی که امروزه در آن شبهه تبعیض و عدم عدالت و برابری مطرح شده، مسأله عدم تساوی شهادت زنان با مردان است. این عدم تساوی هم در مباحث مربوط به دعاوی مطرح است و هم در اثبات برخی از احکام شرعی، مانند: رؤیت هلال ماه. در برخی دعاوی مثل حدود عرضی و یا برخی از احکام شرعی مانند: ثبوت طلاق به طور کلی شهادت زنان نفی گردیده است که موجب بروز شبهه عدم عدالت در این حکم شده است.

با توجه به شبهات طرح شده در موضوع شهادت زنان، در این نوشتار در پی آن هستیم که با دو هدف به بررسی ادله شهادت زنان در کتاب و سنت و اقوال فقها پردازیم: اول آن که ببینیم آیا اصلاً چنین حکمی از طرف شارع صادر شده یا خیر؛ بدین معنا که شارع - حکیمی که تبعیض و ظلم را در احکام

خویش نفی کرده است -، آیا در این مورد یک حکم کلی بر موضوعات فقهی و دعاوی که نیاز به شهادت شهود دارد، نموده است و ارزش شهادت دو زن را برابر شهادت یک مرد دانسته است؟ یا این که اصلاً چنین حکم کلی وضع نکرده است که در این صورت دیگر شبهه تبعیض وجود ندارد و نمی توان حکم اسلام را در شهادت زنان مورد مناقشه و مخالف عدالت برشمرد.

دوم آن که اگر در مواردی به وسیله ادله متقن و نصوص صریح ثابت گردید که ارزش شهادت دو زن برابر شهادت یک مرد است و یا این که اصلاً شهادت زنان مورد پذیرش نیست، برای توجیه این حکم چه باید کرد. برای دستیابی به این دو هدف، این نوشتار در دو بخش تنظیم گردیده است که در بخش اول آن به مباحثی همچون ارزش شهادت زن و اصل عملی در شهادت و دلایل عمومی عدم تساوی شهادت زن و مرد، پرداخته شده است.

بخش دوم - که محور اصلی این نوشتار است - شامل بررسی و کنکاشی در ادله موضوعاتی همچون شهادت زنان در امور مالی، رؤیت هلال، طلاق، رضاع، نکاح...

و حدود (عرضی و غیر عرضی) است.

لازم به ذکر است محور این مباحث، دروس خارج فقه حضرت آیه الله العظمی صانعی (دام ظلّه) است که در سال‌های ۸۰-۷۹ در مدرسه مبارکه فیضیه القا فرموده‌اند. از آنجا که این جانب نیز در آن سال‌ها در محضر ایشان تلمذ می‌کردم، با توجه به نظریات جدیدی که ایشان در رابطه با شرایط شاهد و بخصوص شرط مرد بودن شاهد مطرح نمودند، با توصیه دوستان در مؤسسه فقه الثقلین تصمیم به تحقیق و ویرایش و تنظیم این دروس گرفتم. ناگفته نماند که بازنویسی مباحث فقهی که با اصطلاحات و دقت‌های پیچیده که فهم آن مستلزم فراگیری مقدمات و ممارست در حضور نزد اساتید معظم حوزه‌های علمیه - صانها الله عن الحدّان - همراه است، در قالبی که قابل استفاده برای غیر طلاب حوزه‌های علمیه همچون دانشگاهیان و فرهیختگان گردد، کار دشواری است ولیکن در این اوراق، در حد توان سعی گردید آنچه که در ارتباط با اصل شهادت زنان و شبهات و پاسخ به آنها در دروس خارج فقه مطرح گردیده بود، در حد این نوشتار و رسیدن به هدف آن آورده شود.

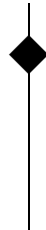
در پایان، لازم است که از والد معظم در ارتباط با

راهنمایی‌های ایشان در چگونگی طرح مباحث و
یادآوری نکات دقیق فقهی تشکر و قدردانی نمایم.
و ما توفیقی إلا بالله. علیه توکلت و الیه أنیب حسبنا الله
و نعم الوکیل، نعم المولی و نعم النصیر

فخرالدین صانعی

تابستان ۱۳۸۴

بیست هفتم رجب المرجب ۱۴۲۶



بخش اول

بررسی ارزش شهادت زنان،
اصل عملی و دلایل عمومی
عدم تساوی شهادت زنان با مردان



سفید



فصل اول

ارزش شهادت زن

مبحث اول: تقسیم‌ها و ملاک‌ها

فقها در مورد ارزش شهادت زن دیدگاه واحدی نداشته و نظریات مختلفی - ولو با اندکی اختلاف - در کتاب‌های خود ارائه کرده‌اند. این دیدگاه‌ها را می‌توان به چند دسته تقسیم کرد:

اول. در یک تقسیم، ارزش شهادت زن بر حسب مورد به امور کیفری، حدود، مسائل مالی یا آنچه که

مقصود از آن مال است، رؤیت هلال، طلاق و اموری که شهادت زنان به تنهایی می‌تواند مورد شهادت را اثبات کند، تقسیم شده است و در بیشتر کتب فقهی این تقسیم‌بندی وجود دارد.^۱

دوم. تقسیم بر اساس مصادیق حق الله و حق الناس. این نوع تقسیم‌بندی در عبارت شیخ در المبسوط^۲ و محقق صاحب شرایع^۳ و پس از آن در عبارات شارحان شرایع^۴ به چشم می‌خورد.

سوم. تقسیم بر اساس قبول و عدم قبول. این نوع تقسیم‌بندی را می‌توان در عبارت شیخ در النهاية^۵ و سآلر در المراسم^۶ و المهذب^۷ قاضی این براج دید.

چهارم. تقسیم بر اساس تعداد مورد نیاز شهود در قضایای مختلف. این نوع تقسیم‌بندی را ابن حمزه در الوسيلة ذکر نموده است.^۸ این چهارگونه تقسیم در دو عنوان قابل جمع شدن هستند که در ادامه به آن اشاره می‌کنیم.

۱. الكافي في الفقه، ص ۴۳۶ و ۴۳۸.

۲. المبسوط، ج ۸، ص ۱۷۲.

۳. شرایع الاسلام، ج ۴، ص ۱۳۶.

۴. مسالك الافهام، ج ۱۴، ص ۲۴۵.

۵. النهاية، ص ۳۳۲، باب شهادة النساء.

۶. المراسم، ص ۲۳۳.

۷. المهذب، ج ۲، ص ۵۵۸.

۸. الوسيلة إلى نيل الفضيلة، ص ۲۲۲.

تقسیم بر اساس مصادیق حقوق

به علت آن‌که مبنای بحث فقهی ما تا حدودی بر اساس تقسیم بندی صاحب شرایع صورت گرفته، لذا ذکر تقسیم ایشان خالی از فایده نیست. ایشان می‌فرماید:

حقوق بر دو قسم است: حق الله و حق الناس. در قسم اول (حق الله) برخی فقط با شهادت چهار مرد ثابت می‌شوند؛ مثل: زنا، لواط و مساحقه و تنها زنا با سه مرد و دو زن و یا دو مرد و چهار زن ثابت می‌شود. البته حدّ رجم در زنا با شهادت دو مرد و چهار زن ثابت نمی‌شود، بلکه فقط شلاق زدن با آن اثبات می‌گردد.^۱

بعضی از اقسام حق الله نیز فقط با دو شاهد مرد ثابت می‌شود که آنها عبارت‌اند از: حدودی مانند: سرقت، شرب خمر و ارتداد.

هیچ یک از اقسام حق الله با یک شاهد مرد و دو شاهد زن و یا یک شاهد و قسم مدعی و یا شهادت زنان به تنهایی، ولو زیاد باشند، ثابت نمی‌شود. حق الناس و حقوق آدمی بر سه دسته است:

۱. دسته‌ای که فقط با دو شاهد مرد ثابت می‌شود

۱. در مباحث شهادت زنان در حدود، به صورت مفصل، درباره کیفیت پذیرش شهادت زنان در زنا بحث خواهیم نمود.

که عبارت است از: طلاق، خلع، وکالت، وصیت، نسب و رؤیت هلال. و در مورد عتق و نکاح و قصاص تردید وجود دارد و قول اظهر آن است که این سه مورد با یک شاهد مرد و دو زن ثابت می‌گردد.

۲. دسته‌ای از حقوق که با دو شاهد مرد و یا یک شاهد مرد و دو شاهد زن و یا یک شاهد مرد همراه با قسم ثابت می‌شود که عبارت است از: دیون، اموال و عقود معاوضی چون بیع، صرف و سلم، صلح، اجاره، مساقات، رهن، وصیت و جرمی که مستوجب دیه است.

۳. دسته‌ای از حقوق که با شهادت زن و مرد جداگانه یا به ضمیمه یکدیگر ثابت می‌شود که عبارت است از: ولادت، حیات جنین هنگام ولادت (استهلال) و عیوب باطنی زنان. و در قبول شهادت زنان به تنهایی، در رضاع، اختلاف است که مختار ما جواز است.

سپس چنین می‌فرماید:

در مورد دیون و اموال، شهادت دو زن با یک مرد و شهادت دو زن با قسم پذیرفته می‌شود و شهادت زنان، هر چند زیاد باشند، به تنهایی

قابل قبول نیست. شهادت یک زن برای یک چهارم میراث بچه‌ای که زنده متولد شده و فوت کرده و نیز یک چهارم وصیت، پذیرفته می‌شود. علی‌الاصول هرکجا شهادت زنان بدون انضمام مردان پذیرفته می‌شود، باید چهار زن باشند.^۱

تقسیم بر اساس اهمیت حقوق

حق الله و حق الناس از کلماتی هستند که در باب شهادت زیاد تکرار می‌شوند. فقها از این کلمات به عنوان یک ملاک کلی یاد نموده‌اند و بین این دو عنوان از حیث پذیرش شهادت زنان تفکیک قایل شده و فرموده‌اند در آنجایی که حق الناس در میان نیست و تنها حق الله است، شهادت زنان معتبر نیست؛ مانند حد لواط و مساحقه. اما در حق الناس، شهادت زنان نیز مانند شهادت مردان دارای اعتبار و ارزش است.

با توجه به مطالبی که تاکنون آورده شد، مشخص شد که در برخی از موارد، شهادت زنان اصلاً پذیرفته نمی‌شود و در برخی موارد نیز شهادت دو زن به جای یک مرد مورد قبول واقع شده است. به عبارت دیگر، ارزش شهادت زن نصف ارزش شهادت مرد است. با توجه به این نکته، ما در این نوشتار در مقام رفع این تبعیض بر اساس

۱. شرایع الاسلام، ج ۴، ص ۱۳۷.

روش‌های فقهی متداول در حوزه‌های علمیّه هستیم؛ بدین معنا که می‌خواهیم ببینیم با کنکاشی دوباره در ادله این موارد و نگاهی از روی آگاهی به این تبعیض و تفاوت در ارزش شهادت زنان، می‌توانیم قایل به عدم تبعیض شویم یا این‌که باید توجیه دیگری را انتخاب کنیم. گفتنی است که هر جا دلیل بر نصف بودن شهادت زنان نسبت به مردان دلالت تام دارد، ما نیز آن را قبول داشته و تابع دلیل هستیم.

مبحث دوم: راه‌های توجیه تفاوت بین زن و مرد در شهادت و بررسی آنها

بیان مبانی ارائه شده در حدود

از تقسیمات ذکر شده دانسته شد که شهادت زن در بسیاری از موارد حدود اصلاً قابل قبول نیست. برای بیان رفع این تبعیض دو راه حل ذکر شده است:

الف. تعطیلی حدود در زمان غیبت امام معصوم علیه السلام

در رأس گروهی که مخالف اقامه حدود در زمان غیبت‌اند، محقق^۱ و علامه حلی^۲ قرار گرفته‌اند و فقیهان معاصری چون فقیه وارسته

۱. المختصر النافع فی فقه الامامیة، ص ۱۹۲.

۲. تذکرة الفقهاء، ج ۹، ص ۴۴۵، مسألة ۲۶۵.

میرزای (محقق) قمی^۱ و فقیه نامدار شیعه مرحوم حاج سید احمد خوانساری^۲ از طرفداران این نظریه‌اند.

ب. جواز اجرای حدود در زمان غیبت

صاحب جواهر در رأس موافقان نظریه جواز اجرای حدود در زمان غیبت است و معتقد است که مشهور امامیه بر آن هستند که اشخاص واجد شرایط عدالت و اجتهاد و استنباط فروع از منابع اصلی می‌توانند در زمان غیبت بر افرادی که مرتکب جرایم حدی شده‌اند، حدود شرعی اجرا سازند.^۳ بنابراین مبنا در باب حدود، باید عدم قبول شهادت زنان را مطلقاً و یا قبولی شهادتشان به شرط ضمیمه شدن با مردان در برخی موارد و این که شهادت دو نفرشان به جای یکی مورد قبول است، تبیین و اثبات کنیم که حقی از آنها از بین نرفته است و تبعیضی از نظر حقوقی وجود ندارد؛ چرا که اگر این عدم تساوی به خاطر خصوصیت زن بودن باشد، می‌تواند منشأ اشکال باشد و گفته شود که نسبت به زنان در این موارد ظلم شده و حق آنها ضایع گردیده است.

۱. جامع الشتات، ج ۲، ص ۷۱۳: اما اثبات زنا و لواط به همان نهجی است که در محل خود مسطور است که باید به اقرار چهار مرتبه یا چهار شاهد به تفصیلی که مذکور است در کتب علما. و چون حقیر در اجرای حدود در زمان غیبت امام علیه السلام توقف دارم، نمره در بیان این نیست؛ لکن حاکم شرع، یعنی مجتهد عادل، شاید چنین شخصی را به مقتضای حال تعزیر می‌تواند کرد. و بهتر این است که این شخص توبه کند و صاحب حق هم اسقاط حق خود بکند و عفو کند تا آن که حد هم ساقط شود؛ چون از جمله حقوق الناس است.

۲. جامع المدارک، ج ۵، ص ۴۰۷.

۳. جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۳۹۴.

الف. بررسی مبانی تعطیلی حدود

بر اساس مبانی اول - که اقامه حدود را در زمان غیبت جایز نمی‌شمارد - بحث پذیرش و عدم پذیرش شهادت زن در این مورد نیز مطرح نخواهد شد و در صورت اشکال می‌توان چنین پاسخ داد که در زمان حضور، امام علیه السلام خود بهتر می‌داند چگونه شهادت شاهدان را بپذیرد و پاسخ شبهات را نیز بدهد. بنابراین، مجازات‌های حدود در زمان غیبت، به هیچ وجه، اجرا نمی‌گردد تا نسبت به تبعیض‌های موجود در طریق اثبات آن ناگزیر به جواب دادن و یا توجیه باشیم. به شبیه این مطلب مقدس اردبیلی رحمته الله علیه در مواردی در کتاب قضا و جهاد توجه داده و آن را تأیید کرده است که در اینجا به دو نمونه از آنها اشاره می‌کنیم:

ایشان می‌فرماید:

۱. و اعلم أن اکثر مسائل هذا الكتاب (جهاد) إنما تقع مع حضور الامام علیه السلام أما متعلق بنفسه أو بأصحابه فلا يحتاج إلى العلم به و تحقیقه؛^۱ اکثر مسائل کتاب جهاد مربوط به زمان حضور امام علیه السلام است که یا متعلق به خودش است یا متعلق به یارانش. بنابراین، به احتیاجی به دانستن ما و علم پیدا کردن ما به احکام مربوط به آنها نیست.

۱. مجمع الفائدة و البرهان، ج ۷، ص ۴۳۷.

ایشان ذیل بحث نصب قاضی فاقد صفات قضا از سوی امام علیه السلام می فرماید:

۲. نعم لا شك فی جوازه مع الضرورة، علی أن البحث عن هذه مستغنی عنه، لأنه فعله علیه السلام و هو عالم بما یفعله، و لیس لنا التصرف فیهِ و البحث عنه و هو ظاهر؛^۱ با ضرورت، شکی در صحت این گونه نصب نیست. لکن بحث از این امر بی فایده است؛ چرا که نصب قاضی از اعمال و افعال امام معصوم است و خود او آشناتر است به آنچه که انجام می دهد و ما حق تصرف و بحث در اعمال او را نداریم. این مطلبی روشن است.

ب. بررسی مبنای اجرای حدود

اما بر اساس مبنای دوم و برای اثبات این که در شهادت زنان در باب حدود به آنها ظلمی صورت نگرفته و اساساً حقی از آنها ضایع نشده است، توجه و دقت به دو نکته لازم و ضروری است تا نشان داده شود که عدم پذیرش شهادت زنان در حدود موافق با اعتبار عقلی است. نکته اول. اجرای حدود و مجازات های آن جزو حقوق الله است و در بحث حقوق الله خود خداوند - که شارع است - می تواند هر راهی را برای اثبات حق خویش قرار دهد. این عمل شارع با اعتبار عقلی نیز

۱. همان، ج ۱۲، ص ۲۴.

سازگار است؛ چرا که شارع به منزله یک طرف حق و مدعی است. و مدعی هم مختار است هرگونه که بخواهد حق خویش را استیفا نماید. ما با عقل قاصر خود این را درک می‌کنیم که مدعی مشرع می‌تواند هر آنچه برای استیفاء حقش نیاز است، وضع کند و هیچ‌گاه روش‌های مورد استفاده مدعی در راه رسیدن به حق نمی‌تواند ظلم به دیگران تلقی شود، مگر این‌که متصرف در حقوق دیگران باشد. بنابراین، در شهادتِ باب حدود، هیچ تصرفی در حقوق زنان انجام نگرفته است تا بگوییم زنان در این حکم مورد ظلم واقع شده‌اند.

نکته دوم. از جمله مسائلی که جزو مسلمات محسوب شده، شیعه و سنی بر آن اتفاق نظر دارند، مسأله «بنای حدود بر تخفیف» است. قاعده در^۱ نیز - که حدود را به محض ایجاد شبهه غیر قابل اجرا می‌داند - بر این اساس است: «ادراؤا الحدود بالشبهات»؛^۲ خصوصاً در حدودی که مربوط به آبرو و شخصیت افراد است؛ چرا که ممکن است در حدود عرضی، آبرو و عرض مردم و عرض کسانی که وابسته به متهم هستند، مخدوش شود. بنابراین، اسلام همه جهات را مراعات کرده؛ مخصوصاً در باب اعراض به طریق اثبات آن عنایت داشته است؛ به طوری که شارع در باب اثبات زنا حکم کرده است چنان‌که یک نفر از چهار نفر شاهد

۱. ناگفته نماند که قاعده «درء حد به شبهه» قاعده‌ای اجماعی است و خلافتی در آن نیست؛ همچنان‌که صاحب جواهر در حد سرقت می‌فرماید: «کما لا خلاف و لا اشکال فی درئه بالشبهة کغیره من الحدود» (جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۴۸۱).

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۸، کتاب الحدود و التعزیرات، ابواب مقدمات الحدود و احکامها العامه، باب ۲۴، ص ۴۷، ح ۴.

عادل دیرتر از سه نفر دیگر به محکمه برسد، و سه نفر شهادت بدهند و شهادت نفر چهارم عرفاً متصل به سه نفر دیگر نباشد، باید آن سه نفر را تعزیر نمود.^۱ این تعزیر از باب حفظ آبروی انسان‌ها و وابستگان به آنهاست.^۲ جالب‌تر آن‌که علامه در قواعد^۳ و فخر المحققین در ایضاح^۴ فرموده‌اند شهود باید قبل از جلسه اقامه شهادت نیز جمع باشند و چنان‌که قبل از اقامه شهادت هر چهار نفر حضور نداشته باشند، ولی در مجلس اقامه شهادت با هم شهادت دهند، باز هم باید به علت افترا بر آنها حد جاری گردد.

و نکته دیگر این‌که با توجه به شرایط بسیار سختی که شارع مثلاً برای اثبات حد زنا قرار داده است، این نتیجه به دست می‌آید که شارع تمایل نداشته که این حدود به سرعت اجرا گردد؛ چراکه اجرای سریع و اثبات آسان آن خود به نوعی اشاعه فحشا در جامعه است و ممکن است

۱. همان، ج ۲۸، کتاب الحدود و التعزیرات، ابواب حد الزنا، باب ۱۲، ص ۹۷-۹۶، ح ۸ و ۹.
 ۲. هر چند فقها این حد را به جهت تهمت و قذف دانسته‌اند (جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۳۰۴) و لکن حضرت آیه الله العظمی صانعی، می‌فرماید این حد یک حد مصلحتی است که برای جلوگیری از آبروی افراد جعل شده است و دلیلی عرفاً و شرعاً و عقلاً و عقلاً بر این‌که حد از باب افترا باشد، در روایات وجود ندارد، بلکه از آن جهت که شهادت نه جرم است و نه افترا نمی‌تواند حد به خاطر آن جعل شده باشد (تقریرات درس). شاهد بر کلام استاد آن‌که صاحب جواهر (جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۲۹۸) در حکم جلد بر شهود، اگر کمتر از چهار نفر باشند، فرموده است هر چند که ممکن است اینها صادق باشند و لکن خداوند آنها را کاذب قرار داده است (سوره نور آیه ۱۲) بنابراین، ملاک صدق و کذب واقع نیست، بلکه ملاک مصلحت و حفظ آبروی افراد است.

۳. قواعد الاحکام، ج ۳، ص ۵۲۵.

۴. ایضاح الفوائد، ج ۴، ص ۴۷۵.

وسيله‌ای برای تخریب و تضييع آبروی افراد به دست افراد بی‌تعهد گردد. حال، با توجه به این نکته، نپذیرفتن شهادت زن را در حدود می‌توان از این باب توجیه نمود؛ چنان‌که صاحب جواهر نیز فرموده است:

... و بابتاء الحدود علی التخیف و درئها بالشبهات؛^۱
حدّ به وسیله شهادت زنان به خاطر بنای بر تخفیف
حدود و منع از اجرای آن در موارد شبهه ثابت
نمی‌شود.

بنابراین، عدم پذیرش شهادت زن و یا نابرابری شهادت زنان با مردان در حدود که منجر به عدم اثبات و یا سختگیری در حدود می‌گردد، جهت تخفیف و تسهیل در مجازات است؛ چراکه باب حدود باب خاصی است، چه از نظر طریق اثبات و کیفیت و چه از نظر تعداد شهود که خود رعایت مصلحتی بالاتر است و می‌تواند توجیهی قابل پذیرش در خصوص این تبعیض باشد.

راه‌های ارائه شده در غیر حدود

این گفتار شامل بحث از شهادت زنان در حقوق الناس و بعضی از حقوق الله - که جنبه حدّی ندارند - است.
شبهه تبعیض و ظلم در مورد زنان در این‌گونه حقوق وجود دارد که

۱. جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۱۵۷.

موافق اعتبار نیز نیست؛ چرا که در اینجا اولاً بحث استیفای حقوق انسان‌ها مطرح است و مدعی در این گونه موارد خود انسان‌ها هستند و مدعی باید بتواند حق خود را، با هرگونه روش مورد پذیرش عقلاً، استیفا نماید و یکی از طرق استیفا داشتن شاهد زن است. ثانیاً تبعیض در احکام الهی ظلم است و ظلم در قوانین الهی ممنوع و مقطوع البطلان است. با توجه به این شبهه و عدم ورود جواب‌هایی که در باب حدود آمده بود، عده‌ای برای توجیه این تبعیض دو وجه ذکر کرده‌اند:

الف. شهادت یک تکلیف است

اولاً شهادت یک تکلیف است؛ چرا که هم تحملش واجب است و هم ادای آن و هم کتمانش حرام. بنابراین، حق نیست که با عدم پذیرش شهادت زنان در مواردی موجب تضييع حق آنان گردد. ثانیاً در شهادت نفعی وجود ندارد که با عدم تساوی زنان با مردان این نفع از بین رفته باشد، بلکه اسلام برای ارفاق و راحتی زنان «فان المرأة ريحانة وليست بقهرمانة»^۱ این وظیفه سنگین را از دوش آنها برداشته است. برداشتن زحمت و رفع تکلیف از عهده یک عده لطف به آنهاست، نه ظلم به آنها؛ چرا که شاید شارع خواسته است که در دعاوی کمتر سراغ زن‌ها بروند و به جهت حفظ بنیان خانواده کمتر در محاکم حاضر گردند.

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۰، کتاب النکاح، ابواب مقدمات النکاح و آداب، باب جمله من آداب عشرة النساء، ص ۱۶۸، ح ۱.

ب. شهادت دو نوع است

۱. شهادت در فقه اسلام،

۲. شهادت در محاکم دنیا.

با توجه به این تقسیم‌بندی شبهه تبعیض در مورد قسم دوم صادق نیست؛ چرا که در شهادت نوع دوم - که در دنیا مطرح است - از نظر ما نیز فرقی بین زن و مرد در عدد نیست، زیرا این نوع شهادت در دنیا به عنوان اماره و قرینه بر یک مطلب خارجی است، نه به عنوان یکی از دو جهت (بینه - قسم) و موضوعیت داشتن شهادت.

بررسی راه‌های ارائه شده

با دقت نظر در دو جواب ذکر شده می‌توان به اشکالات وارد شده بر هر یک از دو جواب آگاهی پیدا کرد؛ چرا که پاسخ دوم، خروج از موضوع بوده، مؤید اشکال است و عوض کردن صورت قضیه است، نه پاسخ. پاسخ اول هم روشن است که رافع تبعیض و تفاوت در ارزش نیست؛ زیرا عرف عدم پذیرش را و لو با فرض تکلیف بودن، تبعیض دانسته است. به علاوه، اگر در موردی که نیاز به شهادت مثلاً دو نفر است و مدعی جز دو زن یا یک زن و یک مرد، شاهد دیگری ندارد، حکم به عدم پذیرش شهادت یک زن به جای یک مرد، ظلم در حق مدعی و موجب تضییع حق اوست. بنابراین، ما باید به دنبال راه حلی برای جواب این شبهه باشیم و این راه منوط به بحث فقهی است و این که ما باید با دقت نظر مجدد در منابع فقهی و با صناعت فقهی صاحب جواهری و موازین

سلف صالح - که کتاب و سنت است - ببینیم آیا موردی برای چنین اشکالی در غیر حدود داریم یا خیر؛ بدین معنا که اصلاً چنین حکمی وجود دارد تا کسی بتواند اشکال کند یا خیر: «ثبت العرش ثم انقش».

به عبارت دیگر، باید بررسی کنیم مواردی که در فقه گفته شده شهادت زنان مطلقاً پذیرفته نیست و یا حکم به عدم تساوی آنها با مردان شده آیا این احکام به خاطر زن بودن زن است یا به خاطر خصوصیتی است که اگر این خصوصیت عارضی رفع گردد، این احکام نیز مرتفع می‌گردد و یا چنان‌که این خصوصیت بر مردان نیز عارض گردد، آنها نیز شهادتشان پذیرفته نمی‌شود و یا شهادت دو نفرشان به جای یک شاهد کامل مورد پذیرش قرار می‌گیرد.

با توجه به این مطالب، در مباحث بعدی ادعای ما این است که موردی در فقه نداریم که تفاوت در شهادت بین زن و مرد در احکام فقهی به جهت زن بودن زن باشد، بلکه به خاطر خصوصیت مشترکی بین زن و مرد است که حکم تابع این خصوصیت از حیث وجود و عدم است، نه تابع زن بودن شاهد.



فصل دوم

اصل عملی

با توجه به این که شهادت شاهد یکی از ظنون است و اصل در ظنون عدم حجیت است، بنابراین مقتضای اصل اولی در شهادت به طور مطلق بر عدم حجیت است. توضیح، آن که ترتب اثر بر یک حجت منوط به حجیت فعلی است و حجیت فعلی از نظر عقل - که تنها حاکم در مسأله حجیت و اطاعت و عصیان است - منوط به احراز حجیت است؛ چون اگر شك در حجیت داشته باشیم، عقل هیچ اثری را بر این حجت مشکوک مترتب نمی نماید و آن را کالعدم می داند.

پس موضوع حجیت در نظر عقل، علم به حجیت است؛ یعنی از نظر عقل علم در آن جنبه موضوعیت داشته، نه طریقت. به عبارت دیگر، شك در حجیت واقعی با قطع به عدم حجیت فعلی مساوی است. با

توجه به این مطلب، جمیع ظنون محکوم به عدم حجیت‌اند و منجز و معذر نیستند؛ مگر آن‌که حجیت آنها با دلیل ثابت و احراز گردد.

ناگفته نماند که صاحب کفایه^۱ برای اثبات اصل عدم حجیت ظنون به این وجه استناد و استدلال نموده است که وجهی بسیار قوی و متین بوده و خالی از اشکالات وارد شده به دلایل مورد تمسک شیخ انصاری^۲ برای اثبات این اصل است؛ چراکه محور استدلال صاحب کفایه خود حجیت است، نه لوازم آن و صحت نسبت به شارع، که محور استدلال شیخ است. این مقتضای اصل اولی در ظنون بود.

اما اصل ثانوی عملی در باب قضا و شهادت نیز عدم حجیت است. این عدم حجیت اولاً به اصل برائت ذمه (اعم از حق و دین) کسی که علیه او شهادت داده شده، یعنی برائت مدعی علیه از تکالیف و لوازم مترتب بر شهادت مستند است. ثانیاً استصحاب عدم این تکالیف نیز مقتضای عدم حجیت شهادت است.

ادله حجیت شهادت شاهد

بعد از آن‌که مقتضای اصل اولی در ظنون عدم حجیت بود و اصل عملی در باب شهادت و قضا نیز بر عدم حجیت دلالت می‌کرد، در ادامه، به بررسی دلایلی می‌پردازیم که حجیت شهادت شاهد در باب قضا را اقتضا می‌نمایند.

۱. کفایة الاصول، ج ۲، ص ۵۵.

۲. فرائد الاصول، ج ۲، ص ۴۹.

الف. بنای عقلا

بنای عقلا در باب قضا و شهادت، دلیل بر حجیت قول شاهد است؛ همانند حجیت خبر ثقة؛ با این تفاوت که در موضوعات و اثبات احکام شرعی خبر یک نفر ثقة نیز کافی است و قولش حجت است؛ اما در باب شهادت خبر دو شاهد ثقة حجت است؛ چه فیما بین خود و خدا، و چه در باب حکم کردن در دعاوی.

کلمه ثقة، چه در بنای عقلا و لغت و چه در آیات و روایات هم شامل زن می شود و هم مرد؛ چنان که المنجد کلمه «ثقه» را این گونه معنا کرده است:

الثقة من يُعتمد عليه و يُؤتمن و يُستعمل بلفظ واحدٍ للمذكر و المؤنث... و قد يُجمع فيقال ثقات للمذكر و المؤنث؛^۱ ثقه کسی است که بر او اعتماد می شود و برای مذكر و مؤنث با لفظی واحد استعمال می گردد و گاهی نیز جمع بسته شده و ثقات گفته می شود که در مورد مؤنث و مذكر یکسان است.

بنابراین، تمامی ادله حجیت خبر ثقة از بنای عقلا گرفته تا ادله لفظی، مثل کتاب و سنت، در هر دو باب احکام و موضوعات و باب قضا و شهادت، شامل زن هم می شود و به مرد اختصاص ندارد. این بنای عقلا، هم دلیل بر حجیت است و هم دلیل بر کفایت شهادت دو ثقه در باب شهادت و قضا. مستند این بنا و ارتکاز عقلایی عبارت است از:

۱. المنجد، ذیل ماده وثق.

۱. فطری بودن پذیرش شهادت

توسل به شهادت و گواهی دیگران در مقام اثبات دعوی از امور فطری است؛ به گونه‌ای که حتی کودکان در بازی‌های کودکانه خویش از این روش برای حل و فصل دعاوی استفاده می‌کنند.

۲. کاهش جرم در جامعه بشری

احساس انسان‌های مجرم مبنی بر این‌که شاید افرادی آنها را در هنگام ارتکاب جرم مشاهده کنند، همیشه باعث می‌شود که ارتکاب جرایم در جامعه محدود باشد. اگر شهادت از ادله اثبات دعوی شمرده نمی‌شد، جرایم در جامعه، روز به روز، فزونی می‌یافت؛ به نحوی که زندگی را در آن به کلی مختل می‌نمود و جان، مال و ناموس مردم در معرض تهدیدهای جدی قرار می‌گرفت.

۳. تکریم شخصیت انسان از طریق اعتماد به یکدیگر

حرمت انسان و شخصیت او از اموری است که حیات معقول را در جامعه امکان‌پذیر می‌سازد و یکی از لوازم تکریم به هم‌نوع اعتماد به او و از لوازم اعتماد، پذیرش شهادت انسان است. امروزه این تکریم، علاوه بر این‌که مورد تأکید فوق‌العاده ادیان الهی، خصوصاً دین اسلام قرار گرفته، در مواد مربوط به حقوق بشر نیز از آن به جدیت سخن رفته و توسط مجامع بشری مورد پیگیری قرار گرفته است.

ب. کتاب

آیاتی وجود دارد که بر وجوب تحمل شهادت و ادای آن و حرمت کتمان شهادت دلالت می‌نمایند.^۱ در این میان، فرقی بین زن و مرد نیست و همه مخاطب این حکم و مکلف به این تکلیف هستند و به دلالت التزامی در وجوب پذیرش آن ظهور دارد؛ چراکه در غیر این صورت، وجوب ادا و حرمت کتمان لغو خواهد بود.

ج. سنت

دلیل دیگری که بعد از بنای عقلا، بر قبول شهادت زن دلالت می‌نماید، روایات است؛ از آن جمله است این روایت معروف:
 «... انما افضى بينكم بالبينات والايمان...»^۲؛ همانا من بین شما به وسیله بیّنه‌ها و قسم‌ها قضاوت می‌نمایم.

روایت دیگر، روایت مسعدة بن صدقه است که حضرت می‌فرماید:
 «... كل شيء هولك حلال حتى تعلم أنه حرام بعينه فتدعه من قبل نفسك وذلك مثل الثوب يكون عليك قد اشتريته وهو سرقة، أو المملوك

۱. سوره بقره، آیه ۲۸۲: «... وَلَا يَأْبُ الشُّهَادَةُ إِذَا مَا دُعُوا...» و آیه ۲۸۳: «... وَلَا تَكْتُمُوا الشُّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ...».

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۷، کتاب القضاء، أبواب کیفیة الحکم، باب ۲، ص ۲۳۲، ح ۱.

عندك ولعله حرّ قد باع نفسه، أو خدع فبيع قهراً،
 أو امرأة تحتك وهي اختك أو رضيعتك، والأشياء
 كلّها على هذا حتى يستبين لك غير ذلك، أو تقوم
 به البيّنة»^۱.

شکی نیست که کلمه بیّنه در لغت به معنای حجت و دلیل
 واضح است. در شرع نیز به همان معنای لغوی استعمال شده است؛ لذا
 نه حقیقت شرعیه دارد و نه حقیقت متشرّعه و شاهد این مطلب آن
 است که در قرآن به معنای بیان واضح آمده؛ مانند: ﴿حَتَّى
 تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ﴾^۲.

رسول گرامی اسلام ﷺ نیز در حدیث «انما اقضى بينكم
 بالبيّنات والایمان» در مقام بیان این نکته است که در قضاوت و
 داوری و رفع خصومت، به علوم اشراقی - که از طریق غیر طبیعی
 برای آنان، به مقتضای نبوت و امامت، حاصل می‌گردد - عمل
 نخواهند کرد، بلکه اعتماد آنان صرفاً به دلایل رایج و حجت‌های
 عرفی است؛ مانند واژه بیع که در اصل بیع به کار رفته و فقها آن را
 بر معنای عرفی بیع حمل نموده‌اند. از این رو، بیّنه شامل شاهد زن
 نیز می‌شود. پس شهادت زن بر طبق روایت نبوی و نیز روایت مسعده
 بن صدقه در تمام موضوعات حجت است؛ مگر موضوعاتی که
 دلیل خاصی در آن بر عدم حجیت شهادت زن و یا تعداد و

۱. همان، ج ۱۷، کتاب التجارة، ابواب ما یکتسب به، باب ۴، ص ۸۹، ح ۴.

۲. سوره بیّنه، آیه ۱.

کمیت شهادت زن دلالت نماید.

روایت دیگر، روایت عبدالکریم بن ابی یعفر است. او از امام باقر^(ع) روایت کرده است که حضرت می فرماید:

«تقبل شهادة المرأة والنسوة إذا كن مستورات من اهل البيوتات، معروفات بالستر و العفاف، مطيعات للأزواج، تاركات للبداء والتبرج إلى الرجال في انديتهم»؛^۱ شهادت زنانی که اهل ستر و عفاف و از خانواده‌های صالح بوده و مطیع شوهرانشان هستند و از مخاصمه دوری می‌کنند و زینت خود را فقط برای شوهرانشان نشان می‌دهند، پذیرفته می‌شود.

بر اساس این روایت، شهادت زن پذیرفته می‌شود و آنچه که مهم است، عدالت شاهد است، و فقراتی که در روایت ذکر گردیده، مانند آن که اهل ستر، عفاف و خانواده صالح باشد، طریق اثبات عدالت زن مسلمان است.

نتیجه گیری

خلاصه، آن که اصل ثانوی در شهادت شاهد، حجیت خبر ثقه در باب شهادات است؛ چه شاهد زن باشد و چه مرد؛ مگر آن که دلیلی خارجی بر عدم حجیت شهادت یا عدم حجیت شهادت زن و یا لزوم بیش از یک ثقه در شهادت دلالت کند.

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۷، کتاب الشهادات، باب ۴۱، ص ۳۹۸، ح ۲۰؛ تهذیب الاحکام، ج ۶، باب البینات، ص ۲۴۲، ح ۵۹۷.

ادله عدم حجیت شهادت شاهد و بررسی آنها

الف. ادله

صاحب کشف اللثام^۱ سه دلیل برای عدم حجیت شهادت زنان بازگو نموده که در ذیل به بیان آنها می‌پردازیم.

۱. مقتضای اصل عملی عدم حجیت شهادت ثقه در باب قضاست. این اصل هم شامل مردان می‌گردد و هم زنان؛ لکن مردان با ادله شرعی قطعی از شمول این اصل خارج گردیده‌اند، ولی اصل عدم حجیت نسبت به زنان بر شمولش باقی است و دلیلی بر خروج زنان از دایره آن نداریم.

۲. ضعف زن‌ها در شهادت مانند ضعف آنها در قضا و افتاست که فقها به آن فتوا داده‌اند و گفته‌اند زن‌ها نمی‌توانند قاضی یا مرجع تقلید قرار بگیرند.

۳. صحیحۃ ابن مسلم:

عن ابی جعفر علیه السلام، قال: «لو كان الامر الينا اجزنا شهادة الرجل الواحد، اذا علم منه خير، مع يمين الخصم في حقوق الناس، فاما ما كان من حقوق الله عزّ وجلّ او رؤية الهلال فلا»^۲.

کیفیت استدلال این‌گونه است که در روایت کلمه رجل آمده و این تصریح دلالت دارد که تنها شهادت مردان حجت است.

۱. کشف اللثام، ج ۱۰، ص ۳۲۵.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۷، ابواب کیفیة الحكم و احکام الدعوی، باب ۱۴، ص ۲۶۸، ح ۱۲.

ب. بررسی ادله

از آنچه که در مقتضای اصل گذشت، معلوم شد که اصل عدم حجیت با بنای عقلا از بین می‌رود و شهادت، نزد عقلا، حجت است. پس اصل، در نزد عقلا حجیت است، نه عدم حجیت. به عبارت دیگر، با بودن اماره و دلیل، هیچ‌گاه، نوبت به تمسک به اصل نمی‌رسد؛ چرا که «الأصل دلیل حیث لا دلیل». ناگفته نماند که وجه تقدم دلیل و اماره بر اصل، حکومت یا ورود ادله امارات، بر ادله اصول است.

اما درباره ضعف زن‌ها در قضا و افتا باید دانست که برخی از فقها، به صراحت، فرموده‌اند که زن می‌تواند قاضی و مرجع تقلید باشد و برخی دیگر از فقها، مثل مقدس اردبیلی^۱ و صاحب نهج الحق^۲، وجود اجماع بر شرط بودن ذکوریت را مورد خدشه قرار داده‌اند. شیخ در کتاب القضاء الخلاف^۳، حدود یکصد اجماع ذکر نموده و لکن نسبت به شرط ذکوریت ادعای اجماع ننموده است که خود دلیل بر وجود قایل معتدبه بر قضاوت زن در زمان شیخ و قبل از اوست. در میان فقهای متأخر نیز حضرت آیه الله العظمی صانعی «دام ظلّه» قایل به عدم لزوم مرد بودن در مرجعیت^۴ و قضاوت^۵ است. متن پاسخ به استفتا از معظم له در مورد قاضی چنین است:

-
۱. مجمع الفائدة و البرهان، ج ۱۲، ص ۱۵.
 ۲. جواهر الکلام، ج ۴۱، کتاب القضاء.
 ۳. کتاب الخلاف، ج ۶، ص ۲۱۳، مسألة ۶.
 ۴. مجمع المسائل، ج ۲، ص ۲۱، سؤال ۶.
 ۵. استفتائات قضایی، ج ۱، ص ۳۷، سؤال ۳.

ذکوریت و مرد بودن در قاضی شرط نیست و معیار در قضاوت، اعتدال قاضی و بر طریق مستقیم بودن در قضا، علم و معرفت به موازین اسلامی قضا و قوانین است. هیچ دلیل معتبری بر شرط مرد بودن نداریم و مقتضای اطلاق مقبوله^۱ و الغای خصوصیت از تقيید به «رجل» در روایت ابي خديجه،^۲ عدم شرطیت و صحت قضای زن مانند قضای مرد است. به عبارت دیگر، به نظر این جانب، همه عالمان به موازین قضا - که دارای اعتدال، و وثاقت و بقیة شرایط باشند، مشمول ادله جواز قضا بوده و هستند و عرف و عقلا هیچ خصوصیت و تفاوتی بین قضای مرد و زن ندیده و نمی بیند و مناط را همان علم به قوانین و عدالت و بقیة شرایط می داند؛ نه علم و عدالت مرد و رجل به ما هو رجل. و شارع و قانونگذار اگر بخواهد چنین تعبدی را اعمال نماید، به روایات کثیره و ادله واضح تر و تبیین آن به نحوی که الغای خصوصیت نشود، نیاز دارد؛ یعنی همان طور که شارع برای جلوگیری از عمل به قیاس - که مطابق با اعتبار بوده - به نحوی عمل کرده

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۷، کتاب القضاء، ابواب صفات القاضی، باب ۹، ح ۱.

۲. همان، باب ۱، ح ۵.

که «يعرف الشيعة بترك العمل بالقياس» در امثال مورد سؤال هم باید به همان نحو عمل نماید. «ودون اثبات ذلك العمل خراط القتاد». «۷۹/۶/۱۹»
 نکته‌ای که در این بحث لازم به یادآوری است، آن‌که استدلال به ضعف رأی و درک زن‌ها در شهادت^۱ و یا موارد دیگری که در فقه دیده می‌شود، بیش از اعتبار نیست که «لا اعتبار بالأعتبار». این صاحب جواهر است که در کتاب وزین و ارزنده فقهی خود فرموده است:

برخی از فقها در مسأله غسل میت برای ترجیح مرد بر زن در ولایت بر غسل به قوی‌تر بودن و عاقل بودن و آگاه‌تر بودن مرد بر زن استدلال کرده‌اند که لازمه‌اش ضعف زنان و نقص عقل آنان است.

لکن صاحب جواهر بعد از بیان این استدلال فرموده است:
 الآن لا يصلح لأن يكون مستنداً شرعياً؛^۲ این مطالب نمی‌تواند دلیل شرعی قرار بگیرد.

استناد به صحیحۀ ابن مسلم نیز مورد خدشه و اشکال است؛ چرا که حدیث در مقام کفایت رجولیت و عدم کفایت انوئیت نیست؛ بلکه این روایت ناظر بر این است که یمین مدعی به جای یک شاهد مورد قبول است؛ چرا که عامه قایل به این هستند که اگر در موردی نیاز به دو شاهد باشد و مدعی یک شاهد بیاورد و بخواهد به جای شاهد دیگر قسم

۱. در مورد نصف بودن شهادت زنان نسبت به مردان فقط صاحب کشف اللثام به ضعف رأی و درک زنان استدلال نموده است.

۲. جواهر الکلام، ج ۴، ص ۴۶.

بخورد، ادعایش ثابت نمی‌شود. این روایت و سایر روایات باب - که به بیست مورد می‌رسند - همگی در مقام بیان قبول یمین به جای یک شاهد هستند و در هیچ‌کدام از این روایات ها کلمه رجل نیامده و تنها در این روایت کلمه رجل ذکر گردیده است. عدم ذکر رجل در بقیه روایات، خود شاهی بر این است که رجل از باب غلبه در مکالمه ذکر گردیده و الا اگر رجل خصوصیتی داشت، باید در سایر روایات نیز می‌آمد. بنابراین، این روایت نیز با این توضیح بر قبول شاهد زن به طور مساوی با مردان دلالت می‌کند؛ نه بر عدم قبول و عدم تساوی.



فصل سوم

ادله عامه عدم تساوی شهادت زن و مرد

کتاب

﴿... وَأَسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى... وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ...﴾^۱

با توجه به این آیه استدلال شده که شهادت دو زن به جای یک مرد در همه موارد و یا تنها در مورد دین - که مورد آیه است - پذیرفته می شود. این عدم تساوی به خاطر خصوصیت زن بودن زن هاست، نه

۱. سوره بقره، آیه ۲۸۲ - ۲۸۳.

خصوصیت عارضی. به عبارت دیگر، دو زن به جای یک مرد است؛ «لأنها امرأة». کیفیت استدلال این گونه است:

آیه می فرماید: برای کتابت، دو شاهد از مردان بگیری و چنانچه دو مرد پیدا نکردید، یک مرد و دو زن به عنوان شاهد انتخاب کنید. این آیه نص است در این که شهادت دو زن، به طور مطلق، به جای یک مرد است یا حداقل در باب دین این گونه است. با توجه به تصریح آیه نمی توانید ادعا کنید که ذکر کلمه رجل در اینجا از باب غلبه بوده است.

شبهات و نقدها

در استدلال به آیه شریفه سه اشکال وارد شده است:

الف. اشکال اول و نقد آن

آیه در مقام بیان شهادت و حجیت آن در محکمه نیست، بلکه در مقام استشهاد و طلب شاهد و تحمل شهادت است و امر، امر ارشادی است. ممکن است کسی بگوید که از باب ملازمه عقلایی آیه مربوط به محکمه و قضاوت است؛ یعنی وقتی آیه می گوید شاهد بگیری، غرض این است که در باب قضا بتوان به وسیله آنها اختلاف را حل نمود؛ چرا که مصلحت در جعل وجود ندارد.

در پاسخ باید بگوییم: دو احتمال در اینجا متصور است. احتمال اول این که شاهد برای مقام رفع اختلاف نزد محکمه باشد. و احتمال دوم این که آیه مربوط به قضا و محکمه نبوده، بلکه برای یادآوری بین طرفین

است. با وجود این احتمال، استدلال به آیه صحیح نیست، بلکه احتمال دوم، اگر نگوییم نص است، به چند شاهد قریب و ظاهر است. شاهد اول. در صدر آیه آمده است: ﴿... يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ...﴾^۱ که اصلاً بحث دعوا و مخاصمه مطرح نبوده و امر به کتابت برای اطمینان خاطر و اقناع طرف مقابل است. و الا در محکمه نمی توان با تکیه بر نوشته تنها حکم کرد، زیرا ممکن است طرف مقابل نوشته را انکار نماید که در استفتائات میرزای قمی^۲ نیز به این مسأله اشاره شده است.

شاهد دوم. امر به کتابت بدهکار، عبارت ﴿... فَلْيَكْتُبْ وَلِيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ...﴾^۳ شاهد دیگری است بر این که آیه مربوط به باب حجیت و قضا نیست، بلکه مربوط به امر شخصی و رفع نگرانی شخصی و حصول اطمینان است.

شاهد سوم. ذیل آیه آمده است: ﴿... ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا...﴾^۴ واضح است که در باب محکمه و قضاوت، بحث رسیدن به حق و از بین نرفتن آن «انه لا يصلح ذهاب حق أحد»^۵ و احیای حق است «اکرموا الشهود فان الله تعالى يحيى الحقوق بهم»^۶ و

۱. سوره بقره، آیه ۲۸۲.

۲. جامع الشتات، ج ۲، ص ۷۱۱، چاپ سنگی.

۳. سوره بقره، آیه ۲۸۲.

۴. سوره بقره، آیه ۲۸۲.

۵. وسائل الشیعه، کتاب الشهادات، ج ۲۷، باب ۴۰، ص ۳۸۹ - ۳۹۰، ح ۱ و ۴.

۶. المبسوط، ج ۱۶، ص ۱۱۲.

بحث «اقسط» و «اقوم» و ﴿...وَأَذْنِي الْأَثَرُ تَأْبُوا...﴾^۱ که افعال تفضیل است - در آن راه ندارد و قاضی باید با قیام بیته و شاهد حکم کند و قسط در باب قضا کافی است و نیازی به اقسط بودن و اقوم بودن نیست. این اشکال، با توجه به همه مؤیداتی که برای آن ذکر گردید، به دو دلیل وارد نیست:

اولاً آیه، فی الجمله، بر این که دوزن به جای یک مرد است، دلالت می‌کند؛ ولو این که در مقام قضاوت و در پیشگاه محکمه هم نباشد. ثانیاً ظاهر شهادت عند العقلاء برای حجیت است؛ چرا که امر به شهادت با حجیت ملازم است؛ یعنی مشهود علیه شرعاً موظف است شهادت را بپذیرد؛ چه اطمینان داشته باشد و چه اطمینان نداشته باشد. این که گفته شود شهادت برای «به یَنْظُرُ» است، تمام نیست؛ چرا که ظاهر شهادت حجیت است، نه ارشاد. بنابراین، اشکال عدم تساوی باقی است و استدلال به آیه تمام است.

ب. اشکال دوم و نقد آن

آیه شریفه مربوط به بحث تحمل شهادت است، نه ادای شهادت. به این بیان که بگوییم در مقام گواه گرفتن و تحمل شهادت دوزن لازم است و آن هم به خاطر احتمال نسیان در زنها؛ چرا که غالباً زنان فراموشکارند، ولی در زمان ادای شهادت یک زن کافی است و وجود زن دیگر، برای جلوگیری از اشتباه است. و در صورتی که اشتباهی رخ

۱. سوره بقره، آیه ۲۸۲.

نداد و فراموشی عارض نشد و یک زن با حافظه و هوش سرشار خود جزئیات مورد نیاز محکمه را بازگو نمود، شهادت او کافی است. بنابراین، آیه نسبت به مقام ادا ساکت و ذو احتمالین است «و اذا جاء الاحتمال، بطل الاستدلال».

به این اشکال این گونه جواب داده شده است که کلمه فتذکر بیانگر آن است که در ادا هم باید دو نفر باشند؛ چرا که خداوند می فرماید: «اگر یکی از زن ها فراموش کرد، دیگری به او یاد آوری نماید». چنانچه در مقام ادا هم دو نفر لازم نبود، می فرمود: «اگر یکی فراموش کرد، دیگری برود و شهادت دهد»، نه این که بگوید نفر دوم به او یاد آوری نماید.

ج. اشکال سوم و نقد آن

این اشکال مبتنی بر این است که ثابت کنیم عدم تساوی زن و مرد در شهادت به خاطر خصوصیتی عارضی است، نه زن بودن زن. و چنانچه این خصوصیت وجود نداشته باشد، تفاوتی در شهادت بین زن و مرد وجود ندارد. از این رو، استدلال به آیه برای مطلوب شما تمام نیست. توضیح آن که: اولاً ما هم قبول داریم که آیه دلالت دارد که شهادت دو زن برابر با شهادت یک مرد است، بلکه این حکم منحصر به مورد آیه است؛ چرا که حکمی خلاف اصل است و باید بر موردش - که همان باب دین است - اقتصار شود. ثانیاً «العلّة تخصص کما انها تعمّم»، یعنی علت همان طور که باعث تعمیم حکم به مواردی است که آن علت در آن آنجا وجود دارد، باعث اختصاص حکم به موردی است که علت در آن

وجود دارد و شامل موارد دیگر نمی‌گردد. همان طور که جمله: «لا تأکل الرمان لأنه حامض؛ انار را نخور چون ترش است»، دلالت دارد بر این که ترشیجات دیگر هم نباید بخوری، مبین این معنا هم هست که حکم «نخور»، مربوط به انار ترش است، نه همه انارها و لو ترش نباشد.

با توجه به این مطلب، چنانچه در آیه ذکر شده است:

﴿... أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى...﴾؛^۱

اگر فراموشی عارض شد، دیگری به او تذکر دهد و یادآوری نماید.

این علت مبین این مطلب است که فراموشی و کمی حافظه و بی‌دقتی و عدم مهارت در امور مالی و اقتصادی - که طبع زنان در زمان نزول آیه در آن امور چنین بوده؛ یعنی حافظه آنها از حافظه متعارف مردان کمتر بوده و در نتیجه، ضریب اطمینان را در شهادت آنان پایین می‌آورده - باعث شده که شهادت دوزن به جای یک مرد باشد، اما اگر در هر امر و در هر زمانی حافظه زن و مرد در شرایط مساوی قرار گرفت و یا حافظه زنان از مردان بهتر شد و ضریب اطمینان نسبت به شهادت آنها با ضریب اطمینان شهادت مردان مساوی بود و احتمال نسیان در هر دو جنس همانند هم بود، به طوری که آن مقدار از نسیان، با اصل عدم نسیان محکوم به عدم باشد، شهادت آنها برابر و یا حتی شهادت یک زن برابر شهادت دو مرد کم حافظه و بی‌دقت خواهد شد.

در نتیجه، آیه مربوط به نسیان و فراموشی خاص و موردی است که

۱. سوره بقره، آیه ۲۸۲.

علت در نصف بودن شهادت زن است، نه فراموشی طبیعی؛ چراکه فراموشی طبیعی هم در مردان وجود دارد و هم در زنان که عقلاً در احتجاجاتشان این فراموشی را با اصل عدم نسیان دفع می‌نمایند. و اگر مقصود آیه این نوع فراموشی باشد، بطلان تعلیل بسیار واضح است؛ چراکه نسیان به این معنا هم در مردان وجود دارد و هم در زنان و شارع نمی‌تواند با توجه به این علت، حکم به پذیرش شهادت دو زن به جای یک مرد بنماید. به‌طور کلی معلول (حکم) دایر مدار علت و گستره آن نیز به اندازه دایره علت و وجود آن است.

این بیان این‌گونه تأیید می‌شود: اولاً فقها در استدلال‌اتشان در موضوعات مختلف فقهی، به نحو شایعی، به این آیه استدلال نکرده‌اند. ثانیاً همه روایاتی که ذیل این آیه آمده و به این آیه استناد شده و یا از این آیه سؤال گردیده دارای ضعف سند هستند و معتبر نیستند. ما هیچ روایت معتبری نداریم که در آن ائمه علیهم‌السلام برای عدم تساوی شهادت زنان با مردان به این آیه استدلال نموده باشند، که در بحث استدلال مستدلین به عدم تساوی، این روایات را با اشکالاتش بیان خواهیم کرد.

ثالثاً ما مواردی در فقه داریم که شهادت یک زن پذیرفته شده است. در این‌گونه موارد شهادت یک مرد حجت نبوده و پذیرفته نشده است. نتیجه می‌گیریم که عدم تساوی شهادت زن و مرد در باب دین به خاطر خصوصیتی عارضی است که مربوط به همان دین و امور مالی است، نه به خاطر زن بودن زن‌ها. و الا در این موارد نیز باید شارع حکم به دو برابر بودن شهادت زنان می‌نمود. برخی از این موارد عبارت‌اند از:

۱. شهادت یک زن در $\frac{1}{4}$ وصیت و ارث، که با شهادت یک زن $\frac{1}{4}$ این موارد اثبات می‌گردد، ولی شهادت یک مرد به تنهایی در این موارد هیچ چیز را ثابت نمی‌کند.^۱
۲. شهادت قابله و احد در عیب‌های مخصوص زنان.^۲

نتیجه‌گیری:

با بررسی این آیه نتیجه گرفتیم که اولاً آیه به امثال این موارد اختصاص دارد و در همان موارد هم به خاطر خصوصیتی عارضی است که موجب پایین آمدن ضریب اطمینان در شهادت زنان می‌گردد. آن خصوصیت هم کمی آشنایی زنان به امور مالی است. و در این خصوصیت - که موجب عدم قدرت و دقت متعارف در شهادت می‌گردد - بین زن و مرد فرقی نیست. اگر در مورد همین دین - که مورد آیه است - قدرت علمی و ریاضیات زنان به حدی رسید که ضریب اطمینان از قول آنان مساوی با ضریب اطمینان از قول مردان در امور مالی شد، شهادت یک نفر از آنان به جای شهادت یک مرد مورد پذیرش است. بنابراین، قرآن علت را زن بودن زن نمی‌داند، بلکه علت را خصوصیت عارضی - که بیان شد - می‌داند. فلذا حکم به پذیرش شهادت دو زن به جای یک مرد به مواردی اختصاص دارد که آن خصوصیت عارضی (نسیان عارضی) در آن باشد و شامل همه موارد شهادت زنان و لو آن‌که آن خصوصیت در آن مورد نیز وجود نداشته

۱. جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۱۷۳.

۲. همان، ص ۱۷۰.

باشد، نمی‌شود؛ چراکه ملاک نسیان عارضی است، نه زن بودن شاهد.

روایات

دلیل دومی که در مورد برابری ارزش شهادت دو زن با یک مرد، مورد استدلال قرار گرفته، روایات است که به بررسی آنها خواهیم پرداخت. اما پیش از آن که به بررسی روایات پردازیم، نکات چندی قابل ذکر است.

اول. نگاه قرآن به زن کاملاً مثبت است و زن و مرد در قرآن از جهت انسانیت و انسان‌شناسی و حقوق، مساوی دانسته شده‌اند. این قرآن است که خطاب‌ها و عنایت در گفتارش با عناوینی چون انسان، ناس، بنی آدم، اولوالألباب بیان شده است و هیچ‌گونه امتیاز و تبعیضی برای مردان نسبت به زنان قایل نشده است. چنان‌که در روایات و احادیث به مواردی برخورد نمودیم که دلالت بر تبعیض و ظلم به زن‌ها می‌نمایند و متعارض با نگاه قرآن به زن در حقوق، شرافت و تکامل عقلانی زن هستند، دو راه پیش روی داریم:

اولاً در تعارض احادیث و آیات، همان‌طور که خود آن بزرگواران فرموده‌اند،^۱ آیات قرآن مبناست و احادیث باید با توجه به قرآن، فهم و درک شده و در صورت مخالفت با قرآن کنار زده شوند و یا فهم آن به اهل بیت علیهم‌السلام واگذار گردد که نتیجه هر دو همان عدم حجیت این‌گونه

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۷، باب ۹، ابواب صفات القاضی، ح ۱۰ و ۱۱ و ۱۴ و احادیث دیگر در همین باب.

روایات است. ثانیاً اگر روایاتی با قرآن و یا عقل قطعی و یا با سیره معصومان علیهم السلام سازگاری نداشته باشند، قابل بازنگری اساسی اند. چگونه می توان از حضرت امیر علیه السلام، با آن همه توجه، محبت، احترام و صمیمیت نسبت به فاطمه علیها السلام و یا در سیره اش با توجه به مشورت و پذیرفتن حضور زنانی چون سوده همدانی، ام الخیر و...^۱ در صحنه، توصیه نماید که جدای از خطر زنان بد، بلکه حتی از نیکان آنان نیز بر حذر باشید؟

«کونوا من خیارهن علی حذر».^۲

دوم. جاعلان احادیث آن قدر در عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فراوان بودند که به تعبیر امیرالمؤمنین علیه السلام در کلام ۲۱۰ نهج البلاغه، روزی حضرت برخاستند و فرمودند:

«من کذب علی متعمداً فلیتوباً مقعده من النار»؛ کسی

که از روی عمد به من دروغ بزند، جایگاهش را

برای جهنم انتخاب کند.

سپس حضرت علی علیه السلام می فرماید:

«ثم کذب علیه من بعده»؛ بعد از رحلت ایشان نیز به

ایشان دروغ بستند.

سپس به تشریح اوصاف راویان حدیث می پردازند که راویان

حدیث بعضی منافق اند و بعضی اشتباه کارند و برخی اهل شبهه اند و تنها

۱. برای مطالعه بیشتر در این زمینه، رک: زن در آینه جلال و جمال، ص ۲۹۵-۲۹۸، ۳۱۶، ۳۰۶.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۸۰.

گروه چهارم حافظان راستگو هستند.

در خصوص روایاتی که مربوط به زن و حقوق زن است، این نکته حایز اهمیت است که از مسائل و کارهای اصلی پیامبر - که عمری در راه آن تلاش کردند - جلوگیری از تحقیر زن، کشتن دختران و... بود که پیامبر با توجه و احترام ویژه، خصوصاً نسبت به فاطمه علیها السلام به آن فرهنگ می‌تاختند. مخالفان اسلام پس از آن که نمی‌توانستند به صورت مستقیم، به فاطمه علیها السلام حمله کنند، چون جامعه پذیرا نبود و برای آنان مشکل ساز بود، با حمله به زن - که یکی از مصادیق آن فاطمه علیها السلام است - هم به اهل بیت علیهم السلام می‌تاختند و هم به فرهنگ نبوی در دفاع از زن و هم‌کینه خود نسبت به پیامبر را با حمله به محبوب پیامبر (فاطمه) نشان می‌دادند. برای تاختن به فرهنگ نبوی چه کسی بهتر از علی که از زبان او این احادیث را جعل کنند، و با جعل احادیث زیاد، مطلب را به جایی از اتقان برسانند که کسی به دنبال سند احادیث نرود؛ جاعلانی چون احمد بن عبدالله جوینی که به تنهایی بیش از هزار یا ده هزار حدیث جعل نموده است.

علامه امینی در جلد پنجم کتاب الغدير،^۱ تعداد جاعلان را بیش از هفتصد نفر شمرده است، که بعضی از آنها به تنهایی چهار هزار و برخی ده هزار حدیث جعل نموده‌اند.^۲ همچنین ائمه معصوم علیهم السلام در روایات مختلف نسبت به خطر جاعلان و جعل هشدار داده‌اند

۱. الغدير، ج ۵، ص ۳۰۱، سلسلة الكذابين والوضاعين.

۲. علم الحديث و دراية الحديث، ص ۱۱۴.

و با بیان‌های مختلف این خطر را گوشزد نموده‌اند که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

امام صادق علیه السلام فرمود:

«أنا اهل بیت صدیقون، لا نخلوا من کذاب یکذب

علینا»^۱؛ ما از خاندان راستگویان هستیم و همواره

دروغ‌گویانی بر ما دروغ می‌بندند.

و یاد روایات دیگری آن حضرت علیه السلام می‌فرماید:

«ان الناس اولعوا الکذب علینا، کأن الله افترض علیهم

ولایرید منهم غیره»^۲؛ همانا مردم آن‌قدر بر دروغ

بستن بر ما حریص شده‌اند که گویی این کار تکلیفی

از جانب خداوند است که بر عهده آنها گذاشته شده

است و چیز دیگری از آنها نخواسته‌اند.

از این رو، شایسته است در بررسی روایات، توجه به سند، تطبیق

محتوا و دلالت آن را با قرآن هر چه بیشتر مد نظر قرار دهیم.

با توجه به این نکات، بحث خود را در بررسی روایات آغاز

می‌نماییم. باید توجه داشت که روایات مورد استدلال برای عدم

تساوی دو دسته هستند؛ یک دسته ذیل آیه شریفه ۲۸۲ سوره بقره و

دسته دیگر که در ابواب مختلف فقه برای عدم تساوی به آنها استدلال

شده است.

۱. بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۱۷.

۲. همان، ص ۲۴۶.

الف. روایاتی که در ذیل آیه ۲۸۲ سوره بقره وارد شده

۱. روایت امام حسن عسکری علیه السلام

از امام حسن عسکری علیه السلام نقل شده است:

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٍ
وَأَمْرَاتَانِ»، عدلت امرأتان في الشهادة برجل واحد.
فإذا كان رجلاً أو رجل وامرأتان أقاموا الشهادة قضى
بشهادتهم». قال أمير المؤمنين علیه السلام: كنا نحن مع
رسول صلی الله علیه و آله وهو يذكرنا بقوله: «وَأَسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ
رِجَالِكُمْ»، قال: احراركم دون عبيدكم، فإن الله - عزَّ
وجلَّ - قد شغل العبيد بخدمة مواليتهم من تحمل
الشهادات وعن أدائها وليكونوا من المسلمين منكم،
فإن الله - عزَّ وجلَّ - إنما اشرف المسلمين العدول بقبول
شهادتهم، وجعل ذلك من الشرف العاجل لهم ومن
ثواب دنياهم، قبل ان ينقلوا (يصلوا) إلى الآخرة،
اذ جاءت امرأة فوقف قبالة رسول الله وقالت: يا ابي
وأمي يا رسول الله! انا وافدة النساء إليك، ما من امرأة
يبلغها مسيري هذا إليك إلا سرها ذلك. يا رسول الله! ان
الله - عزَّ وجلَّ - ربَّ الرجال والنساء وخالق الرجال
والنساء، رازق النساء والرجال، وأنَّ آدم أب الرجال
والنساء، وأنَّ حواء أم الرجال والنساء، وأنك رسول الله
إلى الرجال والنساء، فما بال المرأتين برجل في

الشهادة (في) الميراث؟ فقال رسول الله ﷺ: يا ايها المرأة، ذلك قضاء من عدل حكيم لا يجور ولا يحيف ولا يتحامل لا ينفعه ما منعك ولا ينقصه ما بذله، لكن يدبر الأمر بعلمه. يا ايها المرأة! لانكنن (لا تكنن) ناقصات الدين والعقل. قالت: يا رسول الله! وما نقصان ديننا؟ قال: ان احد يكن تكون تعقد نصف دهرها لا تصلي بحیضة (ولا تصلي بحیض عن الصلوة لله خ) وانكن تكثرن اللعن وتكفرن النعمة تمكث احدا يكن عند الرجل عشر سنين فصاعداً يحسن إليها وينعم عليها، فاذا ضاقت يده يوماً او خاصمها، قالت له: ما رأيت منك خيراً قط. فمن لم يكن من النساء هذه خلقها فالذي يصيبها من هذا النقصان محنة عليها وتصبر فيعظم الله تعالى ثوابها، فابشري. ثم قال لها رسول الله ﷺ: انه ما من رجل ردي الآ والمرأة الرديّة اردى منه ولا من امرأة صالحة الآ والرجل الصالح افضل منها وما سوى الله قط امرأة برجل الآ ما كان من تسوية فاطمة بعليؑ، أي في الشهادة؛^۱

علىؑ فرمود: ﴿فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ﴾، دو زن در شهادت معادل يك مرد قرار داده شده است. پس زمانی كه دو مرد يا يك مرد و

۱. تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۲۶۳.

دو زن شهادت را برپا ساختند (شهادت دادند)، بر طبق شهادت آنها قضاوت می شود». امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: ما خدمت رسول اکرم بودیم و او با ما درباره این آیه: ﴿وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ﴾^۱ صحبت می کرد و فرمود: (دو شاهد) از آزادهای شما نه از بردگان، خداوند متعال بردگان را به وسیله خدمت به صاحبان از تحمل شهادت و ادای آن باز داشته است و شاهد باید از مسلمانان باشد؛ که خداوند مسلمانان عادل را به وسیله قبول شهادتشان شرافت بخشیده و آن را از شرافت امروز آنها و از ثواب دنیایی آنها قبل از آن که به سوی آخرت روند، قرار داده است. در این هنگام زنی آمد و پیش روی پیامبر صلی الله علیه و آله ایستاد و گفت: پدر و مادرم به فدایت! من نماینده زنان به سوی شما هستم. زنی نیست که از آمدن من نزد شما آگاه شود، مگر آن که او را خوشحال نموده، و آن این که ای رسول خدا، خدای عزّوجل - پروردگار مردان و زنان و خالق مردان و زنان و روزی دهنده زنان و مردان است، و آدم پدر مردان و زنان و حوا مادر مردان و زنان است و شما فرستاده خداوند به سوی مردان و زنان هستید. سبب

۱. سوره بقره، آیه ۲۸۲.

شهادت دو زن به جای یک مرد (در) میراث چیست؟ پس پیامبر در پاسخ او فرمود: ای زن، این حکم از سوی عادل حکیم است که ظلم و اسراف و ستم نمی‌کند. از آنچه شما را از آن منع کرده، نفعی و از بخشش او نقضی به او نمی‌رسد؛ لیکن امور را به علمش تدبیر می‌کند. ای زن، (شهادت دو زن به جای یک مرد) به خاطر آن است که شما عقل و دینتان ناقص است. زن عرض کرد: ای رسول خدا، نقصان دین ما از چیست؟

(پیامبر فرمود): یکی از شما نیمی از روزگار خود را به خاطر حیض، نماز نمی‌خواند و شما زیاد لعن می‌کنید و کفران نعمت می‌ورزید. یکی از شما ده سال یا بیشتر نزد مردی می‌ماند و حال آن‌که آن مرد به او خوبی می‌کند و او را نعمت می‌دهد، ولی اگر روزی دست آن مرد تنگ شود یا با آن زن دشمنی و مخالفت کند، زن به او می‌گوید: از توهیج خوبی ندیدم، پس هر کس از زنان اخلاقش این نباشد، هر چه از این نقصان به او برسد و او صبر نماید، خداوند ثواب او را بزرگ می‌گرداند. پس بشارت باد.

سپس پیامبر به او فرمود: هیچ مرد بدی نیست، مگر آن‌که زن بد از او بدتر است و هیچ زن

صالحی نیست، مگر آن‌که مرد صالح از او بهتر است. و خداوند بین زن و مردی مساوات برقرار نکرده، مگر در مورد فاطمه و علی علیهما السلام؛ یعنی در شهادت.

کیفیت استدلال

استدلال به این روایت برای برابری دو شاهد زن با یک مرد بسیار روشن است، لذا از طولانی نمودن سخن در این باب خودداری می‌کنیم.

بررسی استدلال و شبهات آن

این حدیث از حیث سند و متن و دلالت دارای اشکالاتی است که موجب می‌گردد از قابلیت اعتماد و استدلال ساقط گردد.

۱-۱. بررسی سند روایت

از حیث سند ثابت نیست که این تفسیر از امام عسکری علیه السلام باشد. این نسبت هم آن قدر معروف نیست تا این‌که مانند کتاب‌های الکافی، التهذیب، الاستبصار و من لا یحضر الفقیه نیازی به سند برای نسبتش به صاحب کتاب نداشته باشد. بنابراین، اولاً ما به این کتاب سند نداریم و ثانیاً این روایت بیش از یک روایت مرسل نیست که عدم حجیت و غیر قابل استناد بودنش ضروری و بدیهی است؛ چراکه حتی در روایات با سند و مستند هم باید همه راویان آن مورد وثوق و ثقه باشند و وثاقتشان محرز گردد. پس چگونه می‌شود به محض نسبت یک کتاب به امام، به روایات آن استناد کرد؛ با این‌که نه سند روایت معلوم است و نه سند خود کتاب.

۲-۱. بررسی متن روایت

از حیث متن، مواردی در آن وجود دارد که بر خلاف اصول و ضوابط معتبر شرعی و عقلی و خلاف واقعیات خارجی و امور مسلم و خلاف کتاب و سنت است.

مورد اول: در روایت آمده است:

«... فان الله انما شرّف المسلمين العدول بقبول

شهادتهم و جعل ذلك من الشرف العاجل لهم و من

ثواب دنياهم»؛^۱ خداوند فرموده است همانا من با

قبول شهادت مسلمانان عدول به آنها شرافت دادم

که این شرافت و قبولی شهادتشان منحصر به

آنهاست و برای غیر مسلمانان این شرافت نبوده و

نیست.

اولاً، این تبعیض بین مسلمانان و غیر مسلمانان ظالمانه و نارواست؛

چراکه وجهی برای این امتیاز، با فرض این که غیر مسلمانان تقصیری در

عقیده شان ندارند و توده آنها قاصرند، وجود ندارد. چگونه قابل قبول

است که خداوند رحمان و رحیم و خدایی که «وَسِعَتْ رَحْمَتُهُ كُلَّ شَيْءٍ»

آنان را از این لطف محروم ساخته باشد؟ آیا این انحصار، ترجیح

بلامرجح و لطف نمودن به بعضی بدون وجه نیست؟ آیا خداوند با

برخی انسانها نسبت خویشاوندی دارد و تنها نسبت به آنها مهربان

است؟

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۷، کتاب الشهادت، باب ۴۱، ص ۳۹۹، ح ۲۲.

به عبارت دیگر، این گونه انحصارها برخلاف عدل در مهربانی است. و امتیاز دادن به بعضی بدون جهت است. ناگفته نماند، همان طور که عذاب و مجازات و عقوبت، بدون جهت و بدون ارتکاب جرم، ظلم است، شرافت دادن بدون جهت به بعضی از افراد، مخصوصاً از ذات باری تعالی - که منزله از هر گونه ظلم است - خلاف عدالت و حکمت است.

ثانیاً، این تشریف و احترام به مسلمانان موجب تضييع حق «من له الحق» در دعاوی می‌گردد؛ چون اگر من له الحق دارای شاهد عادل غیر مسلمان باشد و شهادت او پذیرفته نباشد، حق من له الحق از بین می‌رود و تضييع می‌گردد. به عبارت دیگر، این چه تشریفی است که برای مسلمانان قرار داده شده که باعث تضييع حق دیگران می‌شود؟ این کار برخلاف عدالت و موازین مولای حکیم است. اگر کسی اشکال کند و بگوید حق چنین شخصی ضایع نمی‌گردد و این شخص مانند کسی است که اصلاً شاهد نگرفته، می‌گوییم این که کسی شاهد ندارد یا شاهد نگرفته، به خاطر ضعف خود شخص است، نه به خاطر ضعف قانون و ظلم قانون‌گذار به او. ضعف انسان در عمل حتی موجب عدم استجابت دعا می‌شود؛ همچنان که در حدیثی از امام صادق علیه السلام وارد شده است:

«اربعة لا تستجاب لهم دعوة، رجل جالس فی بيته
يقول: اللهم! ارزقني. فيقال له: الم أمرک
بالطلب؟...»؛^۱ چهار دسته دعایشان مستجاب

۱. اصول الکافی، کتاب الدّعاء، ج ۲، باب من لا تستجاب دعوتہ، ص ۵۱۱، ح ۲.

نمی‌گردد. [یکی از آنها] مردی است که در خانه نشسته و دعا می‌کند و می‌گوید: خدایا، به من روزی بده. [که در این حال] به او گفته می‌شود: آیا به تو امر نکردیم که به دنبال روزی باش؟

این بر خلاف کسی است که شاهد گرفته و لکن قانون‌گذار شهادت شاهد او را از حجیت و مدرک بودن ساقط نموده است.

ثالثاً، در این فقره از روایت پذیرش شهادت مسلمان عادل را به خاطر احترام و شخصیت دادن به مسلمانان دانسته است، با این‌که در جای خود ثابت شده که حجیت شهادت عدول از باب بنای عقلا و ارتکازات عرفی است. با توجه به این ملاک، مسلمان عادل شهادتش با بنای عقلا حجت قرار داده شده است و نیازی به ملاک دیگر در پذیرش شهادتش نیست تا متنی اضافی برگردنش باشد.

رابعاً، این انحصار و شرافت در قبول شهادت مسلمانان با قبول شهادت غیر مسلمانان نسبت به خودشان منافات دارد؛ چراکه در محکمه اسلامی نیز شهادت غیر مسلم برای غیر مسلم مورد پذیرش است و بر طبق آن حکم می‌گردد.

مورد دوم: جمله «ان احد یکن تکون تعقد نصف دهرها لا تصلی بحیضة»، سخنی است که با واقعیت خارجی مخالفت دارد؛ چون: اولاً، اگر زنی در تمام عمرش حیض ببیند و در هر ماه حداکثر حیض یعنی ده روز ایام عادت او باشد و بیست روز نماز بخواند، در نتیجه، یک سوم ایام زندگی را نماز نخوانده، نه نصف آن را.

ثانیاً، با توجه به آنکه بلوغ زن پیش از مرد است و توجه تکلیف بر اساس ادله بلوغ - که نشان دهنده قابلیت توجه خطاب از سوی ذات باری است - در زنان پیش از مردان روی می دهد و آنان چند سال زودتر از مردان شروع به نماز خواندن می کنند.

ثالثاً، اگر بخواهیم «معیار کمی» ایام نماز خواندن را بر اساس روز شمار ملاک و میزان تدین قرار دهیم، علاوه بر آنکه با روایات دیگری که این ملاک را رد کرده و راستگویی و درستکاری را - که نتیجه و ثمره عبادت صحیح است - میزان تدین فرد معرفی کرده، در تعارض است. حتی در زمینه کمی و روز شمار نمی توان به طور جزم و قطع گفت که مردان بیش از زنان نماز می خوانند و زنان کمتر نماز می خوانند؛ به خاطر آنکه زن چند سال پیش از مرد شروع به نماز خواندن می نماید و کاستی ایام قاعدگی به این وسیله جبران گردیده است.

رابعاً، زنان در ایام یائسگی باید نماز و روزه خود را انجام دهند. بنابراین، در آن ایام با مردان از نظر انجام تکالیف مساوی هستند و این واقعیت خارجی با آنچه که گفته شده که زنان نصف عمرشان نماز نمی خوانند، کاملاً ناسازگار و برخلاف واقعیت خارجی است.

خامساً، نماز نخواندن زن در ایام عادت و طیفه اوست و موظف است که نماز را ترک نماید. بلکه اگر بخواند، معصیت کرده و گناهکار است. پس نماز نخواندن آنها نشانه ایمان قوی و تسلیم در مقابل قانون و تکلیف وضع شده از سوی ذات باری تعالی است. چگونه می توان عملی را که با دستور الهی ترک کرده و دلیل بر کمال دین و ایمان اوست، دلیل

بر بی‌دینی و کم‌ایمانی او قرار داد.

مورد سوم: جمله «ما من رجل ردي إلا والمرأة الردية أردى منه ولا من امرأة صالحة إلا والرجل الصالح أفضل منها وما سوى الله قط امرأة برجل»، اولاً، با اصول مسلم اسلام و عقل - که دلالت بر تساوی زن و مرد در مختار بودنشان نسبت به اعمال حسنه و سیئه می‌نماید - مخالف است؛ چراکه وقتی همه زنان، بدون استثنا، از مردان بد، بدترند و همه مردان خوب از زنان خوب خوب‌ترند، بنابراین، این برتری در بدی و خوبی از باب جبر و بی‌اختیاری است. و الا اگر خوبی و بدی اختیاری بود، باید این حقیقت در بعضی از موارد نقض می‌گردید. به عبارت دیگر، با توجه به این قسمت از روایات، شرایط و خصوصیات خوب‌تر شدن و بدتر شدن به نحو علت تامه است که تخلف بردار نیست و از اختیار حتی مردان نیز خارج است. در غیر این صورت، اگر شرایط و خصوصیات دخیل در خوبی و بدی به صورت اقتضا بود، قابلیت تخلف داشت و این‌گونه نبود که زنان بد همیشه از مردان بد، بدتر باشند.

ثانیاً، این جمله با بسیاری از آیات قرآن کریم مخالفت آشکار دارد. شاید بتوان گفت یکی از نمونه‌های بارز احادیث مخالف قرآن - که بر اساس دستور ائمه اطهار علیهم‌السلام باید آنها را طرد نموده و به دیوار کوبید - همین روایت باشد؛ چراکه این حدیث با روح آیات قرآن کریم و آیات بسیار زیبایی که از پرجاذبه‌ترین آیات قرآن کریم بوده و نشان‌دهنده عدالت در عین لطف ذات اقدس باری تعالی است، مخالف است؛ مانند آیات:

﴿... أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَمَلٍ مِّنْكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ...﴾^۱؛ ما اعمال هیچ عاملی چه زن باشد و چه مرد، باطل و ضایع نمی‌کنیم.

﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً...﴾^۲؛ هر کس از شما عمل صالحی انجام دهد، چه زن باشد و چه مرد، در حالی که مؤمن است، او را به زندگانی پاکیزه زنده می‌گردانیم.

﴿إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾^۳؛ مردان مسلمان و زنان مسلمان، مردان و زنان مؤمن و... خداوند برای آنان آمرزش و پاداش بزرگی آماده کرده است.

این آیه از آیاتی است که خداوند با توجه به تکرار صفات به صورت مذکر و مؤنث عنایت داشته تا بفهماند که در اسلام، مرد و زن در صفات

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۹۵.

۲. سوره نحل، آیه ۹۷.

۳. سوره احزاب، آیه ۳۵.

خوب و شایستگی این که مورد مغفرت الهی قرار بگیرند، مساوی و برابرند. آیه دیگری که می تواند در این بحث مورد استفاده قرار گیرد، این آیه است:

﴿لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾^۱ همانا خداوند منافقین و مشرکان را، چه زن باشند و چه مرد، عذاب می نماید. و خداوند توبه مردان و زنان مؤمن را قبول می کند. و خداوند بخشنده و رحیم است.

همچنین آیه زیر که ملاک برتری را تقوا دانسته نه جنسیت و قومیت:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ...﴾^۲ ای مردم، ما شما را از زن و مرد خلق نمودیم، و ملت ها و قبایل مختلف قرارتان دادیم تا یکدیگر را بشناسید. همانا گرامی ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست.

مورد چهارم: این روایت همه زن ها را کم عقل و کم دین و متهم به لعن و ناسپاسی نموده است و تنها برخی را استثنا کرده است. این شیوه سخن گفتن با زنی که خدمت پیامبر اکرم ﷺ رسیده و خود را نماینده زنان

۱. سوره احزاب، آیه ۷۳.

۲. سوره حجرات، آیه ۱۳.

معرفی نموده و با جمله «بابی و امی؛ پدر و مادرم به فدایت»، شدت علاقه و محبت خود و جامعه زنان را به پیامبر اکرم اعلام نموده، مناسب نیست. و با خلق و خوی پیامبر اکرم - که قرآن او را ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾^۱ دارای خلق و خوی با عظمت و بزرگ می‌داند - سازگاری ندارد.

مورد پنجم: اشکال آخر آن که جای تعجب است که پیامبر اکرم ﷺ برای توجیه عدم برابری شهادت زن و مرد به آنچه که در خود آیه آمده و علت را ذکر کرده است، هیچ‌گونه اشاره‌ای نکرده است. و در عوض، به یکسری وجوه - که مخالف موازین شرعی و عقلی هستند - تمسک نموده باشد. و این خود دلیل محکمی بر باطل بودن این روایت و عدم صدورش از شخصیتی است که خود محل نزول وحی است. با توجه به همه شبهاتی که نسبت به این روایت ذکر گردید که موجب زیر سؤال رفتن صدور روایت می‌شدند، از جهت دلالت نیز روایت دارای اشکال است؛ چراکه حدیث ذیل آیه شریفه است و غیر مورد آیه را شامل نمی‌شود؛ یعنی حدیث مختص همان مورد خاص - که مسأله نسیان در باب ذین بود - است؛ نه عدم برابری در همه موارد و موضوعات.

نتیجه‌گیری:

تمام آنچه گفته شد، جهاتی است که صحت روایت و انتساب آن را به امام معصوم علیه السلام خدشه دار می‌نماید.

۱. سوره قلم، آیه ۴.

شبهه این روایت در مخالفت با قرآن و قواعد و ارتکازات عقلایی فقراتی است که در نهج البلاغه^۱ از امام علی علیه السلام درباره زنان نقل شده است؛ چرا که ترسیم چنین چهره‌ای از زن مخالف چهره زن در قرآن است. فضای این ترسیم را جوئی آکنده از فتنه‌های زمان و دسیسه‌های شیاطین سیاسی در برگرفته است. زن در نهج البلاغه با عباراتی چون عقرب، شرّ، ناقص العقل، ناقص الايمان و ناقص الحظ وصف شده است و متأسفانه اکثر شارحان نهج البلاغه نیز در پی اثبات این مطلب برآمده‌اند که زنان در مقام عبودیت، عروج و تکامل دریافت‌های ذهنی و انتزاعات عقلی، از مردان ناقص‌ترند. غافل از این که در این میان، آیات قرآنی چگونه تفسیر می‌شوند؟ مگر نه این است که ملاک شناخت سخنان ائمه در احادیث و دعاها هماهنگ بودن مفاهیم و معانی آنها با قرآن و کلام الهی است؟ قرآن در کجا ماهیت زن را ماهیتی ناقص معرفی کرده است؟ لذا اشکالاتی که در مورد حدیث قبل گفته شد، مانند مخالفت با اصول مسلم اسلام و مذاق شرع و آیات قرآن در مورد این خطبه نیز جاری است. علاوه بر آن که در آنجا «نواقص الايمان و نواقص الحظوظ»، یعنی نقصان ایمان و نقصان بهره آمده که اشکالات آن را چند برابر کرده است؛ زیرا همان گونه که علامه طباطبائی در المیزان^۲ فرموده، زن و مرد در بهره و حظ مالکیت یا مساوی یکدیگرند و یا زن سهم بیشتری از منافع

۱. نهج البلاغه، خطبه ۸۰.

۲. المیزان، ج ۴، ص ۲۰۷.

مالکیت می‌برد. لذا روایت، خلاف واقعیات خارجی است. از این رو، نمی‌تواند چنین سخنی از امیرالکلام و باب مدینه علم الرسول صادر شده باشد.

۲. روایت داود بن الحصین

عن داود بن الحصین، عن ابی عبدالله علیه السلام:

«... وكان امير المؤمنين عليه السلام يجيز شهادة المرأتين في النكاح عند الانكار، ولا يجيز في الطلاق إلا شاهدين عدلين، فقلت: فأنتى ذكر الله تعالى قوله: ﴿فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانُ﴾؟ فقال: ذلك في الدين، إذا لم يكن رجلاً، فرجلاً وامرأتان. ورجلٌ واحد ويمين المدعي، إذا لم يكن امرأتان، قضى بذلك رسول الله صلى الله عليه وآله وامير المؤمنين عليه السلام بعده عندكم؛^۱ ... امير مؤمنان عليه السلام همواره اجازه می‌فرمود که زنها در نکاح در صورت انکار شهادت دهند. و در طلاق چنین اجازه‌ای نمی‌فرمود، مگر برای دو شاهد عادل.^۲ به ایشان عرض کردم: پس کلام خداوند متعال که فرمود (یک مرد و دو زن) چه می‌شود؟ حضرت در پاسخ فرمود: آن مربوط به

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۷، کتاب الشهادت، باب ۲۴، ص ۳۶۰، ح ۳۵.
۲. از روایاتی که به آن استدلال گردیده که منظور از شاهدین عدلین دو شاهد مرد عادل است، این روایت است.

دین است، در صورتی که دو مرد نباشند، یک مرد و دو زن. و یک مرد و قسم مدعی، زمانی است که دو زن نباشند. پیامبر به این حکم قضاوت کرد و امیرمؤمنان بعد از ایشان نزد شما چنین قضاوت نمود.

کیفیت استدلال

گفته‌اند از آنجا که سؤال کننده از آیه شریفه پرسش نموده و حضرت نیز سؤال وی را تقریر فرموده‌اند، بنابراین، با تقریر معصوم علیه السلام ثابت می‌شود که آیه شریفه می‌خواهد بگوید شهادت دو زن در باب دین به جای یک مرد است که در همه موارد نیز چنین است و شهادت دو زن مساوی با شهادت یک مرد است.

۱-۲. بررسی متن روایت

زمانی که سؤال از آیه است و پاسخ در مورد آیه، بنابراین، تقریر امام نیز مربوط به آیه شریفه است. و هر آنچه که از آیه شریفه فهمیده شود، حجت است. بیان شد که آیه شریفه دارای علت است و حکم نیز دایر مدار همان علت است. به عبارت دیگر، تقریر معصوم چیزی را اضافه بر آیه ثابت نمی‌کند و آیه دلالت دارد که برابری ارزش شهادت دو زن با شهادت یک مرد برای خصوصیت فراموشی است، نه به خاطر زن بودن. این خصوصیت نیز نص آیه است که به عنوان دلیل و علت ذکر گردیده است.

ب. روایات در ابواب مختلف فقه

۱. روایات باب حدود، وصیت، ارث، دیات

از جمله روایاتی که می‌توان به آنها در این خصوص (برابری شهادت دو زن با یک مرد) استدلال نمود، روایاتی است که در ابواب مختلف فقه وارد شده است. از این روایات این گونه استنباط می‌شود که شهادت دو زن، همه‌جا، معادل شهادت یک مرد است و آن هم به خاطر زن بودن زن است.

الف. باب حدود. در باب حدود روایاتی وارد شده است که دلالت دارند شهادت سه مرد و دو زن می‌تواند «جَلْد و یارجم» را در زنا ثابت نماید. با توجه به این که چهار شاهد مرد در زنا لازم است، معلوم می‌شود که دو زن به جای یک مرد قرار داده شده است، مانند روایت‌های اَبی بصیر^۱، ابراهیم الحارثی (الحارقی)^۲، محمد بن الفضیل^۳، عبدالله بن سنان^۴ و زراره^۵.

ب. باب وصیت. احادیثی در مورد شهادت زن در وصیت نقل گردیده که براساس آن، شهادت یک زن در یک چهارم وصیت پذیرفته شده است؛ مانند روایت صحیح‌السندی که محمد بن قیس از امام باقر^{علیه السلام} نقل کرده که حضرت فرمود:

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۷، کتاب الشهادت، باب ۲۴، ص ۳۵۱، ح ۴.

۲. همان، ص ۳۵۲، ح ۵.

۳. همان، ص ۳۵۲، ح ۷.

۴. همان، ص ۳۵۳، ح ۱۰.

۵. همان، ص ۳۵۴، ح ۱۱.

«قضى أمير المؤمنين عليه السلام في وصية لم يشهدا إلا امرأة فقضى أن تجاز شهادة المرأة في ربع الوصية»؛^۱
 امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد وصیتی که شاهدی بر آن نبود جز یک زن قضاوت فرمود که شهادت زن یک چهارم وصیت را ثابت می نماید.

ج. باب ارث. شهادت قابله بر زنده به دنیا آمدن طفل، این شهادت نیز مانند وصیت، یک چهارم ارث را برای آن طفل ثابت می نماید.
 ابن سنان گفت:

شنیدم از امام صادق علیه السلام که می فرماید: «تجوز شهادة القابلة في المولود إذا استهل وصاح في الميراث، و يورث الربع من الميراث بقدر شهادة امرأة واحدة»، قلت: فإن كانت امرأتين؟ قال: «تجوز شهادتهما في النصف من الميراث»؛^۲ شهادت قابله در مورد میراث مولودی که به دنیا آمده و فریاد کشیده نافذ است و یک چهارم میراث را به میزان شهادت یک زن ارث می برد. گفتم اگر دوزن بودند؟ امام فرمود: شهادتشان در نصف میراث نافذ است.

د. باب دیات. دسته ای از روایات نیز بر قبول شهادت یک زن در یک چهارم دیه قتل دلالت می کند. روایت عبدالله بن حکم که گفت:

۱. همان، ص ۳۵۵، ح ۱۵.

۲. همان، ص ۳۶۴، ح ۴۵.

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن امرأة شهدت على رجل أنه دفع صبيّاً في بئر فمات، قال: «على الرجل ربع دية الصبي بشهادة المرأة»؛^۱ از امام صادق پرسیدم: زنی علیه مردی شهادت داده که بچه‌ای را درون چاه انداخته و آن بچه مرده است. امام فرمود: بر مرد یک چهارم دیه آن بچه به خاطر شهادت آن زن لازم می شود.

ناگفته نماند که از این سه دسته روایات (وصیت، ارث، دیات) به دلالت التزامی برمی آید که با شهادت چهار زن تمام وصیت، ارث و دیه ثابت می گردد؛ چون وقتی که شهادت یک زن، یک چهارم از این موارد را اثبات می نماید، لازمه عرفی آن این است که با شهادت چهار نفر، تمام وصیت یا ارث یا دیه ثابت می گردد. از طرفی، چون این سه موضوع با دو شاهد مرد نیز ثابت می گردد، لازمه اش برابر بودن شهادت چهار زن با شهادت دو مرد است.

نقدها و اشکالها

۱. نقد مشترک

پاسخی که به طور مشترک و اجمالی به همه این روایات می توان داد، آن است که این روایات بر بیش از آنچه از آیه استظهار شد، دلالت ندارند و در کتاب الله آمده بود که علّت نابرابری، امکان نسیان و

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۷، کتاب الشهادات، باب ۲۴، ص ۳۵۹، ح ۳۳.

فراموشی در زنان است، هر چند آیه دربارهٔ دین آمده بود و این روایات بحث دیه و وصیت و ارث را نیز که یک نحوه دین و مسأله مالی است و به وسیلهٔ شهادت، مال یا حق مالی برای مشهود له ثابت می‌شود، به آیه اضافه نموده است و چنانچه روایات می‌خواست حکمی برخلاف آیه بگوید، چه از جهت فزونی و چه کمبود، و یا حکم تعبدی خاصی را اعمال بنماید، احتیاج به روایات بیشتر و ادله واضح تری داشت و باید نصوص صحیح و صریحی بر این معنا از ائمه معصومان علیهم‌السلام اقامه می‌گردید؛ چرا که در جای خود ثابت شده که شارع هر وقت خواسته حکمی را بیان کند که خلاف قواعد و ضوابط و بناهای عقلایی باشد، با بیان‌های مختلف و در زمان‌های متفاوت و امکانه مختلف و با عبارت‌های صریح و نص قویم بیان نموده است؛ مانند ردعی که از قیاس در استنباط احکام شرعی نموده است؛ چون اگر چنین نباشد، عرف و عقلا آن ادله خاص معدود را - که مخالف بنایشان است - بر مینا و امری که خلاف بناهای مسلم ایشان نباشد، حمل می‌کنند.

به عبارت دیگر، ارتکاز و بنای عقلایی مانع از تعبد است و هر دلیلی که در وضوح و قوت و کثرت به اندازه‌ای نباشد که بتواند خلاف آن بناها را اثبات نماید، بر حسب بنا و ارتکاز عقلایی، خود دلیل بر تقریر و اعمال همان ارتکاز عقلایی از سوی شارع است.

خلاصه آن که مدلول روایات بر بیش از آنچه که در آیه شریفه آمده بود، دلالت ندارد. فلذا بحث از روایات به بحث در آیه شریفه و علتی که در ذیل آیه از جهت تعمیم و تخصیص وارد گردیده، باز می‌گردد که در

مباحث سابق به طور مفصل بررسی شد که از تکرار آن در اینجا صرف نظر می‌نماییم.

۲. نقدهای اختصاصی

در پاسخ اختصاصی به هر یک از ابواب باید بگوییم که روایات باب حدود بیش از یک اشعار نیست و به سبب خصوصیتی که در حدود، مخصوصاً آن دسته از حدود که به آبروی افراد بسته است، وجود دارد، نمی‌توان از آن به ابواب دیگر تعدی نمود؛ زیرا خصوصیتی از قبیل «درء به شبهه» و «تخفیف» در حدود وجود دارد که علاوه بر آن که شهادت مردان در آن شرط شده، تعداد شهود و اقرارها نیز بیشتر از سایر ابواب است. لذا در حدود عرضی، در صورتی شهادت جایز است که شاهد مسأله را به وضوح دیده باشد؛ مانند قرار دادن میله سرمه در سرمه‌دان؛ با آن که در ابواب دیگر، شهادت از روی علم و اطلاع کافی است. بنابراین، ما نمی‌توانیم با وجود جهات خاص باب حدود این گونه شهادت را به ابواب دیگر فقه سرایت داده و الغای خصوصیت نماییم؛ چون خصوصیت روشن و معلوم است و الغای خصوصیت عرفی با احتمال خصوصیت نادرست و ناتمام است، چه رسد به علم به خصوصیت.

همچنین روایات مربوط به نفوذ شهادت زن در یک چهارم ارث و وصیت و دیه نیز چیزی بیش از اشعار نیست، وگرنه حکم در روایات به حجیت خبر و شهادت زن ارتباطی ندارد؛ به خاطر آن که وقتی شهادت چهار زن حجت است، خبر یک زن نباید اصلاً حجت و اثری داشته

باشد؛ و حال آن‌که شارع آن را حجت قرار داده است. بنابراین، نفوذ آن نسبت به یک چهارم حکم تبعیدی خاصی است؛ چراکه در نزد عقلا حجت قابل تبعض نبوده و حجت در بخشی از مدلول معقول نیست. هر چند تبعض حجت از طرف شارع در امور اعتباری بلامانع است، لکن باید این تعبد را با دلایل بسیار و نصوص محکم بیان نماید.

۲. صحیح منصور بن حازم

روایت دیگری نیز وجود دارد که آن را منصور بن حازم - که از اصحاب و محدثان بزرگ است - از ابی الحسن علیه السلام نقل می‌نماید.

قال: حدّثنی الثّقة، عن ابی الحسن علیه السلام قال: اذا شهد

لصاحب الحق امرأتان و یمینه فهو جائز؛^۱ زمانی که

دو زن و قَسَم صاحب حق برای صاحب حق (طالب

حق) اقامه شود، جایز و نافذ است.

ظاهر این روایت نیز بیانگر آن است که شهادت دو زن به جای یک مرد پذیرفته شده است؛ چراکه در جای خودش ثابت است که شهادت یک مرد همراه با قسم مدعی اثبات‌کننده حق مدعی است.

الف. بررسی سند روایت

این روایت، از نظر سند خالی از اشکال نیست؛ چون سند آن دارای ارسال است و معلوم نیست که ثقة نزد منصور بن حازم نزد ما نیز ثقة باشد؛ گرچه می‌توان گفت که توثیق منصور، مانند توثیق

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۷، کتاب الشهادت، باب ۲۴، ص ۳۵۹، ح ۳۱.

نجاشی، برای ما معتبر است.

ب. بررسی متن روایت

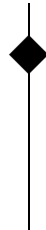
همچنین روایت از نظر ادبی و متن دچار اشکال است؛ چراکه در روایت آمده: «إذا شهد لصاحب الحق امرأتان و یمینه فهو جائز» که مرجع ضمیر «هو» در روایت معلوم نیست؛ زیرا شهادت مؤنث است و هُو به آن بر نمی‌گردد و برگشت ضمیر به صاحب الحق نیز بی‌معناست. لذا احتمال این‌که افتادگی یا زیاده‌ای در روایت وجود داشته باشد، قوی است. و اصل عدم زیاده و عدم نقصان و این‌که ثقه در روایت تصرف نمی‌کند، در صورتی جاری است که حجتی بر خلاف آن نباشد. در اینجا این اشکال ادبی بر خلاف آن حجت است. لذا نمی‌توان به روایت اعتماد نمود.

اشکال عمده در حدیث آن است که حدیث در مقام بیان این حکم است که اگر دوزن و یک قسم باشد، به نفع مدعی حکم می‌شود؛ نه در مقام بیان آن‌که در همه موارد، شهادت دوزن به جای یک مرد پذیرفته است. بنابراین، حدیث در این زمینه اطلاقی ندارد که ما آن را اخذ نماییم و در همه جا شهادت دوزن را به جای یک مرد بپذیریم و آن را هم به خاطر خصوصیت زن بودن زن بدانیم. در نتیجه، این حدیث نمی‌تواند بر چیزی بیش از آنچه از آیه استفاده می‌شود، دلالت نماید. نیز گذشت که آیه شریفه عُلَّتْ آن را فراموشی زنان بیان کرده و حکم نیز، از حیث وجود و عدم، دایر مدار وجود عُلَّتْ بوده و گستره آن نیز به اندازه دایره علت ذکر شده در آیه است.

نتیجه‌گیری

با توجه به مباحث مطرح شده، مشخص گردید که شهادت دو زن به جای یک مرد یک قاعده کلی نیست و در مواردی نیز که شارع آن را جعل کرده، به خاطر خصوصیتی در آن مورد نسبت به زنان بوده است، نه به خاطر زن بودن زن.

در فصل بعد، با توجه به این مطلب، موارد و موضوعاتی را که شهادت دو زن به جای یک مرد در فقه مطرح گردیده و یا اصلاً شهادت زنان پذیرفته نشده، از نظر ادله، مورد بررسی و کنکاش فقهی قرار می‌دهیم، شاید به نتیجه‌ای برخلاف آنچه که فقها به آن رسیده‌اند، برسیم.



بخش دوم

بررسی ادله شهادت زنان
در موضوعات فقهی



سفید



فصل اول

ادله شهادت زنان در غیر حدود

مبحث اول: ادله شهادت زنان در دین و امور مالی

بیان موضوع

یکی از موضوعاتی که فقها در آن به پذیرش شهادت زنان فتوا داده‌اند، دین است؛ هرچند آیه ۲۸۲ سوره بقره - که یکی از ادله فقهاست - مربوط به دین به معنای خاص آن، یعنی قرض^۱ است ولیکن در کلمات فقها دین به معنای عام آن مورد بحث قرار گرفته است. صاحب مستند

۱. دانه یدینه دیناً: اعطاء مالاً الی اجل و اقرضه (اقرّب الموارد، ج ۱، ص ۳۶۲) و ان الدین لغة هو القرض (مجمع البحرین، ج ۶، ص ۲۵۰، ذیل ماده دین).

الشيعة دين به معنای عام را این‌گونه معنا کرده است:

المراد من الدين، وانه مال متعلق بالذمة لغةً و عرفاً،
بأى سبب كان وهو الدين بالمعنى العام؛^۱ مراد از دين
از نظر لغت و عرف هر مالی است که بر ذمه باشد و با
هر سببی که ذمه به وسیله آن مشغول شده باشد. این
همان معنای دين به معنای عام است.

فقهای عظام این بحث را با عنوان‌های مختلفی بیان نموده‌اند؛ برخی
مانند علامه در ارشاد فرموده است:

و اما الديون و الاموال.^۲

و در برخی عبارات «ما يكون مالاً»^۳ را مورد بحث قرار داده‌اند و
برخی «ما يكون ديناً»^۴ را برای عنوان بحث خویش برگزیده‌اند و لکن
اکثر فقها عبارت «ما يكون مالاً او المقصود منه مالاً»^۵ را عنوان بحث
خویش قرار داده‌اند و موضوعات مختلفی را تحت این ضابطه آورده و
حکم به پذیرش شهادت دوزن همراه با یک مرد در آن نموده‌اند.
یکی از فقهای که تمام مواردی را که مشمول قاعده «ما يكون مالاً او
المقصود منه المال» به طور کامل ذکر فرموده، مقدس اردبیلی است:
و هو في بعض العبارات ما يكون مالاً، وبعضها ما

۱. مستند الشيعة، ج ۱۸، ص ۲۹۷.

۲. ارشاد الأذهان، ج ۲، ص ۱۵۹.

۳. مجمع الفائدة والبرهان، ج ۱۲، ص ۴۲۹.

۴. همان.

۵. همان.

يكون ديناً و في الاكثر ما يكون ما لا او المقصود منه
 مالاً... كالايمان المعضوية، و الوديعة، و الديون الثابتة
 في الذمم؛ قرضاً او غيره، و العقود المالية؛ مثل البيع؛
 و الاقالة، و الرد بالعيب، و الرهن، و الحوالة، و الضمان،
 و الصلح، و القراض، و الشفعة، و الأجارة و المزارعة،
 و المساقاة، و السبق، و الرماية، و الهبة، و الإبراء،
 و الوصية بالمال، و الإقرار به، و المهر في النكاح،
 و الوط بالشبهة، و الزنا، و اتلاف الاموال، و الجنائيات
 الموجبة للمال كقتل الخطأ، و جنائيات الصبيان، و
 المجانين، و قتل الحر العبد، و المسلم الذمى، و الوالد
 الولد^۱ و السرقة لأخذ المال خاصه دون القطع وكذلك

۱. نظر آية الله العظمى صانعي «دام ظلّه» در مورد قتل عبد به وسیله حر و قتل ذمی به وسیله مسلم بر قصاص است که در دفتر دوم مجموعه «فقه و زندگی» به بررسی مبانی قصاص مسلم در قتل ذمی پرداخته شده است و در مورد سوم، قابل به تفصیل هستند که ذیلاً عین استفتا از محضر معظم له به جهت مطالب مفید و علمی - که پاسخی نیز به شبهه وارد در این باب است - آورده می شود.

بسمه تعالی

سؤال: اگر پدری فرزند خود را عمدتاً و به علت اغراض شخصی و ضد انسانی به قتل برساند، آیا مانند دیگران قصاص می شود یا فقط به پرداخت دیه قتل، به ورثه مقتول محکوم خواهد شد؟

ج: استننا از اصل کلی قصاص در قتل توسط والد - که در روایات صحیح و معتبر آمده - به نظر این جانب، به جایی اختصاص دارد که قتل از راه عواطف و تخلف فرزند از نصایح خیر خواهانه پدر باشد، نه سایر موارد که قتل با انگیزه های دیگر - که در بقیه قتل ها وجود دارد - باشد، که در آن صورت، اصل کلی قصاص ثابت است. و به عبارت دیگر، عدم

الامور المتعلقة بالعقود و الأموال كالخيار، و الشرائط

→ قصاص والد به جایی اختصاص دارد که جان پدر با همه عواطف و نصایح و خیر خواهی برای فرزندش و تخلف فرزند، به لبش رسیده و تقریباً، اگر نگوییم تحقیقاً، پدر کانه به خاطر همان نصایح و تخلفها بدون اختیار دست به چنین عملی زده، نه در جاهایی که پدر با انگیزه هایی که در سایر قتلها موجود است، قتل را انجام دهد؛ یعنی قتل به خاطر اغراض شخصی و دشمنی و طمع در مال و پست و ریاست و یا فاش نشدن خیانتها و امثال آنها بوده [است]؛ چون در این گونه قتلها والدیت و ولدیت - که در لسان ادله آمده - هیچ گونه دخالت و سهمی نداشته و ادله استثنا به خاطر همین دلالت، یا حضور در قسم اول را دارد و یا از قسم دوم منصرف است. و به هر حال، شمول دلیل استثنا به خاطر اطلاق دلیل است. و آن اطلاق یا به خاطر همان اشعار ذکر شده و مناسبت حکم و موضوع منصرف از قتلهایی با انگیزه ضدبشری و ضدانسانی (یعنی قسم دوم) است و تنها شامل قسم اول است؛ یعنی انصراف به سوی او دارد و یا اصولاً همان جهت دخالت عنوان والدیت و ولد در قتل و فهم عقلایی - که قانونگذار نمیخواهد جنایت فرزند را بدون قصاص بگذارد - و مناسبت حکم و موضوع، سبب ظهور لفظی آن دلیل به واسطه قرینه ذکر شده در اختصاص به قسم اول است.

به علاوه که اگر بر فرض قبول کنیم که دلیل اطلاق دارد و شامل همه قتلهای فرزند توسط پدر می شود، نیز باید قایل به اختصاص بشویم؛ چون اطلاقش خلاف قرآن «و لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيٰوةٌ يٰۤاُولِيَ الْاَلْبٰبِ» است؛ به خاطر آنکه با چنین استثنایی و نداشتن ترس از قصاص حیات فرزندان و جامعه تأمین نخواهد شد. ناگفته نماند آیه «و لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ» لسانش آبی از تخصیص است. پس اطلاق آن ادله مخالف با آن است و باید ضرب علی الجدار شود. اما استثنا از قصاص در مورد قتل عاطفی ولد توسط والد - که بیان شد - به حیات جامعه ضربه ای نمی زند؛ چون قتل پدر برای چنان قتلهایی مانع و رادع قتل پدران در آن حال خاص نیست. و از همه گذشته، شاید بتوان گفت که اصولاً ادله قصاص نفس مختص به دعوی افراد از همان راههای دشمنی و حیوانی و ضد انسانی است. و از اول، شامل قتل عاطفی و خیر خواهانه ای که جان پدر از باب خیر خواهی به لبش رسیده، نبوده و نمی شود. نیز باید توجه داشت که از همه گذشته احتمال اختصاص در ادله استثنا مانع تمسک به اطلاق است و باید اقتضای بر قدر متیقن شود که همان قتلهای عاطفی پدر است. ناگفته نماند آنچه مرقوم شده، پاسخ فقهی شرعی در سؤال است. استفتای شماره:

۱۰۱/۱۱۹۹۸، مورخ: ۸۳/۱۲/۶

المتعلّقة بها مثل الأجل، و الحلول و نحو ذلك...

فتأمل في الامثلة و ضبطها.^۱

هر چند مقدس اردبیلی در بیان این موارد و این که مصداق ضابطه هستند، امر به تأمل می نماید و امر به تأمل ایشان اشاره به عدم دلیل از اجماع و نص بر این قاعده است که در جای دیگر به آن اشاره کرده و فرموده است:

فان كانت هذه القاعدة منصوصة او مجمعة عليها

يجب العمل بها و الافلا، و لا اعرف شيئاً منهما.^۲

آرا و نظریات

در قبول شهادت زنان، فی الجمله، در باب دیون اختلافی بین فقها وجود ندارد و برخی از فقها به عدم اختلاف تصریح کرده اند که عبارت اند از ابن ادریس در السرائر،^۳ سبزواری در کفایه^۴ و صاحب ریاض.^۵

بلکه بعضی از فقها مانند ابن زهره^۶ و علامه در مختلف^۷ و ابن ادریس

۱. مجمع الفائدة، ج ۱۲، ص ۴۲۹.

۲. همان، ص ۴۲۳.

۳. السرائر، ج ۲، ص ۱۳۸.

۴. کفایة الاحکام، ص ۲۸۵.

۵. ریاض المسائل، ج ۲، ص ۴۴۴.

۶. غنیة النزوع، ج ۱، ص ۴۳۹.

۷. مختلف الشیعة، ج ۸، ص ۴۹۳.

در موضعی از السرائر، بنابر آنچه که صاحب ریاض نقل نموده،^۱ ادعای اجماع بر پذیرش شهادت زنان در دین و اموال نموده‌اند.

ادله برابری شهادت دوزن به جای یک مرد در دیون و اموال

برای اثبات این نظریه به چهار وجه استدلال گردیده است:

الف. کتاب

در آیه شریفه:

﴿... إِذَا تَدَايَيْتُمْ بِدِينٍ... وَأَسْتَشْهَدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رَجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ﴾^۲
هنگامی که به یکدیگر قرض می‌دهید یا جنسی را پیش فروش می‌کنید دو شاهد از میان مردان بگیریید و چنانچه نتوانستید دو شاهد مرد بگیریید، یک شاهد مرد و دوزن نیز کفایت می‌کند.

ب. اصل و قاعده

اصل و قاعده‌ای که مبتنی بر بنای عقلا و الغای خصوصیت در باب شهادت است. این الغای خصوصیت با عموم روایت عبدالکریم^۳ و

۱. ریاض المسائل، ج ۲، ص ۴۴۴.

۲. سوره بقره، آیه ۲۸۲.

۳. وسائل الشیعة، ج ۲۷، کتاب الشهادات، باب ۴۱، ص ۳۹۸، ح ۲۰.

عمومات ادله شهادت^۱ تأیید می‌گردد و لکن مستدلان مرادشان را از عموم ادله مشخص نکرده‌اند و احتمالاً مرادشان یکی از چهار وجه ذیل است:

۱. عمومیت آیه شریفه (وَأَشْهَدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ)^۲ که شامل مرد و زن

است؛

۲. عموم ادله‌ای که می‌گوید در باب قضا شاهد بگیری؛

۳. عموم ادله حرمت کتمان شهادت؛

۴. عموم ادله وجوب اظهار.

ج. سنت (روایات)

-روایت داود بن الحصین

داود بن الحصین عن أبي عبد الله عليه السلام ... فقلت: فأني ذكر
الله تعالى قوله: (فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ) فقال: «ذلك في
الدين، اذا لم يكن رجلاً، فرجل و امرأتان، و رجل
واحد و يمين المدعى، اذا لم يكن امرأتان، قضى
بذلك رسول الله صلى الله عليه وآله و امير المؤمنين عليه السلام بعده عندكم»^۳
داوود بن حصین در حدیثی طولانی از امام

۱. عمومات ادله شهادت در کلام برخی از اصحاب، مخصوصاً مقدس اردبیلی بسیار مورد
استناد قرار گرفته است که برخی از موارد آن عبارت‌اند از مجمع الفائدة و البرهان، ج ۱۲،
ص ۴۲۵، ۴۳۰، ۴۳۲ و ۴۳۶.

۲. سوره بقره، آیه ۲۸۲.

۳. وسائل الشیعة، ج ۲۷، کتاب الشهادت، باب ۴۱، ص ۳۶۰، ح ۳۵.

صَادِقٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَأَلَ مِي كُنْد: آيَةُ شَرِيفَةٌ ﴿فَرَجُلٌ
وَأَمْرَأَتَانِ﴾ مربوط به كجاست امام می فرماید: آیه
مربوط به دین است، هنگامی که دو مرد نباشند یک
مرد و دو زن، در جایی که دو زن نباشند یک مرد و
قسم مدعی [کفایت می کند]. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و
امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ بعد از ایشان برای شما چنین
قضاوت می کردند.

- مرسله یونس

قال: «استخراج الحقوق بأربعة وجوه: بشهادة رجلين
عدلين، فان لم يكونا رجلين فرجل و امرأتان...»^۱
یونس در روایت مرسلی می گوید که امام معصوم عَلَيْهِ السَّلَامُ
فرمود: به دست آوردن حقوق به چهار طریق است
شهادت دو مرد عادل، پس اگر دو مرد نبود یک مرد
و دو زن ...

- موثقه منصور بن حازم

عن منصور بن حازم، قال: حدثني الثقة،
عن ابي الحسن عَلَيْهِ السَّلَامُ قال: «إذا شهد لصاحب الحق
امرأتان و يمينه فهو جائز»^۲ منصور بن حازم گفت:
شخص ثقه ای از امام کاظم عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل کرد که امام

۱. همان، کتاب القضاء، ابواب كيفية الحكم، و احكام الدعوى، باب ۱۵، ص ۲۷۱، ح ۲.

۲. همان، کتاب الشهادت، باب ۲۴، ص ۳۵۹، ح ۳۱.

فرمود: جایز است شهادت دو زن همراه با قسم مدعی حق.

کیفیت استدلال

از آنجا که شهادت یک مرد همراه با قسم مدعی اثبات کننده حق است، در اینجا - که به جای کلمه رجل کلمه امرأتان (دو زن) آمده است - نشان دهنده آن است که شهادت دو زن به اندازه شهادت یک مرد است.

- روایات باب حدود^۱ وصیت،^۲ ارث^۳ و دیات^۴

این دسته از روایات و کیفیت استدلال به آنها در بحث ادله عامه شهادت زنان، به طور مفصل بیان گردیده که از تکرار آنها صرف نظر می کنیم.

د. اجماع

اجماع از برخی فقها مثل ابن ادریس^۵ و ابن زهره^۶ نقل شده که با توجه به این که مسأله مصب آیه شریفه و روایات است، نمی تواند دلیل مستقلى قرار بگیرد.

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۷، کتاب الشهادت، باب ۴۱، ص ۴۴۴، ح ۴، ۵، ۷، ۱۰ و ۱۱.

۲. همان، ص ۳۵۵، ح ۱۵.

۳. همان، ص ۳۶۴، ح ۴۵.

۴. همان، ص ۳۵۹، ح ۳۳.

۵. السرائر، ج ۲، ص ۱۳۸.

۶. غنیة التزوع، ص ۴۳۹.

بررسی و کنکاش ادله دلالت‌کننده بر عدم تساوی شهادت زن و مرد در دیون

واموال

در این مبحث به بررسی تعداد مورد نیاز شاهد زن در امور مالی می‌پردازیم که آیا با توجه به آیات و روایات باب، در این‌گونه امور، می‌توان به تساوی شهادت زن و مرد از حیث عدد قایل گردید یا باید توجه دیگری را برگزید.

الف. کتاب

﴿...وَأَسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكَّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى...﴾^۱

۱. کیفیت استدلال

بر اساس نص کتاب، چنانچه مردان بخواهند در امور مالی شهادت دهند، دو مرد کافی است، ولی اگر زنان بخواهند همراه مردان شهادت دهند، به جای یک مرد، باید دو زن بر مشهود به شهادت بدهند و شهادت یک نفر حجت نیست. ناگفته نماند که از این تصریح آیه و الغای خصوصیت نسبت به مردان و فهم عرفی و روایتی^۲ که شهادت زنان را به

۱. سوره بقره، آیه ۲۸۲.

۲. عن الحلبي، عن ابي عبد الله عليه السلام، قال: إن رسول الله صلى الله عليه وآله اجاز شهادة النساء في الدين و ليس معهن رجل، وسائل الشيعة، ج ۲۷، كتاب الشهادات، باب ۲۴، ص ۳۵۶، ح ۲۰.

تنهایی در امور مالی جایز شمرده است استفاده می شود که چنانچه زن ها بخواهند در امور مالی بدون حضور مردان شهادت دهند، باید چهار زن به جای دو مرد شهادت دهند.

بنابراین، از منظر کتاب - که اصل در استدلال است - شهادت دو زن به جای یک مرد در امور مالی نافذ است و روایات فراوانی در ابواب مختلف نیز به آن اشاره دارد و اجماع فقها نیز بر آن قایم است و در آن هیچ مناقشه و کلامی نیست؛ لکن مفاد آیه از زاویه دیگر قابل بررسی است و آن این که آیا عدم تساوی در امور مالی و دیون یک حکم کلی مطلق و همیشگی است و به آن قید نخورده است و شهادت دو زن به جای یک مرد به خاطر زن بودن زن است یا این که آیه بر حکمی دلالت می نماید که دارای قید است و تابع علتی است که حکم هم دایر مدار آن علت است و این حکم به خاطر زن بودن زن نیست.

۲. نقد استدلال به آیه

با توجه به آیه که حکم عدم تساوی را منوط به وجود علتی - که نسیان باشد - قرار داده است، در می یابیم که این حکم به خاطر زن بودن زن ها نیست، بلکه به خاطر غلبه نسیان در زنان نسبت به امور مالی است که در زمان نزول آیه و تا زمان های طولانی بعد از آن، حتی در این روزها در برخی از روستاها وجود دارد. شاهد این مطلب آن است که فقها^۱ در باب استیناس رشد نسبت به پسران فرموده اند:

۱. جواهر الکلام، ج ۲۶، کتاب الحجر، ص ۴۹ و ۱۱۰.

جهت دریافت این که پسری به حدّ رشد رسیده یا نه، باید مقداری پول به او داد تا به بازار برود و خرید نماید. سپس با توجه به کیفیت خرید او حکم به رشد یا عدم رشد او نماییم؛ ولی به دختران باید مقداری پنبه بدهند و بررسی کنند که آنها چگونه ریسندگی می‌کنند و باید بر طبق آن، به رشد و یا عدم رشد آنها حکم شود.

با توجه به این کلام فقها و شرایط زمانی جامعه به هنگام نزول آیه و عُلّت ذکر شده در آیه ﴿أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى﴾ اثبات می‌گردد که چنانچه زمانی غلبه نسیان در زنان از بین رفت و احراز گردید که احتمال فراموشی در زنان همانند احتمال فراموشی در مردان است، نه زیادتر - که خارج از طبیعت انسانی و خارج از مورد اصل عقلایی معتبر عدم نسیان باشد - به حکم قاعده «العله تخصّص کما أنّها تعمّم» نیازی به دو شاهد زن به جای یک مرد نیست و بالعکس، اگر زمانی احراز گردید که غلبه نسیان خارج از حد متعارف در مردان در یک امر و کاری وجود دارد، به حکم قاعده «العله تعمّم کما أنّها تخصّص» به لزوم دو شاهد مرد به جای یک شاهد حکم می‌نماییم.

یک. شبهه در شمول آیه برای ادای شهادت و نقد آن

برخی نسبت به شمول آیه برای مقام ادای شهادت اشکال کرده‌اند و گفته‌اند که آیه مربوط به استشهاد است؛ اما نسبت به این که در مقام ادای شهادت در محکمه نیز باید دو زن حضور داشته باشند، آیه ساکت است

و بر عدم تساوی در مقام ادای شهادت دلالت ندارد. این اشکال وارد نیست؛ چراکه اولاً عرف از آیه فرقی بین مقام استشهاد و ادای شهادت نمی‌فهمد، بلکه به ملازمه عقلی درک می‌کند دلیل آن‌که شارع در مقام استشهاد فرموده است دو زن به جای یک مرد، برای احقاق حقی در محکمه بوده است و این استشهاد برای ادای شهادت است و احقاق حق، و الا شارع کار لغوی را امر نموده است؛ چراکه دو شاهد زن به صرف شاهد شدن، چه نتیجه‌ای بر آن مترتب است. ثانیاً اگر حکم آیه مربوط به مقام استشهاد بود، نه ادای آن، لازم بود در ادامه آیه گفته می‌شد که در مقام ادا، یک نفر از زنان به کسی که یادش رفته است، یادآوری نماید و آن یک نفر بیاید شهادت بدهد. چنین چیزی در آیه وجود ندارد، بلکه با فهم عقلایی فهمیده می‌شود که اگر هر دو زن نیز مورد شهادت را یادشان باشد، با توجه به غلبه نسیان در زنان، شهادت دو زن دارای اطمینان بیشتری است که این درصد اطمینان، در یک شاهد زن، با توجه به غلبه نسیان زنان در امور مالی، بسیار پایین است.

دو. شبهه‌ای دیگر

ممکن است اشکال شود که هر چند قاعده «العلة تخصّص كما أنّها تعمّم» قاعده‌ای عقلی و اثبات شده در موارد زیادی در فقه است، اما در این آیه ما قبول نداریم که علت عدم تساوی شهادت زن و مرد نسیان باشد.

توضیح آن‌که مسأله تذکر و یادآوری یکی از دو زن برای دیگری

به صورت اگر و تردید ﴿أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى﴾ آمده است و اصل شهادت دو زن به صورت مطلق و جزمی آمده است ﴿فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ﴾. بنابراین، نصّ آیه دلالت دارد بر این که حتی اگر هر دو شاهد زن، قضیه مورد شهادت را فراموش نکردند، باز هم لازم است در مقام ادای شهادت هر دو نفرشان شهادت بدهند این تصریح، خود بر عدم علیّت دلالت می نماید؛ چرا که معلول نمی تواند از علت خود تخلف کند و معلول بدون علت محال است. از این رو، خود آیه خصوصیت نسیان را و این که این خصوصیت علت لزوم شهادت دو زن به جای یک مرد است نفی می کند. چنانچه در زمانی یا اموری احتمال فراموشی زنان وجود نداشته باشد، باز هم باید دو زن به جای یک مرد شهادت دهند و در این آیه نمی توان به قاعده «العله تخصص» استناد کرد و حکم را دایر مدار علتی دانست که علت بودن آن با خود آیه نفی شده است. به قول معروف: «ثبت العرش ثم انقش».

نقد شبهه:

بحث، بحث علیت است و جمله ﴿أَنْ تَضِلَّ﴾ در علیت، ظهور روشن دارد که همانا نفس احتمال فراموشی است؛ چرا که وقتی غالباً احتمال فراموشی به طور نامعین در یکی از دو زن وجود دارد، ضریب اطمینان نسبت به شهادت آن دو زن به خاطر همان احتمال فراموشی بسیار پایین می آید؛ چون خصوصیت نسیان و احتمال آن در بین زنان باعث می شود که احتمال فراموشی و ضلالت و اشتباه هر دوی آنها در آن گونه از شهادتشان (شهادت با احتمال نسیان به طور نامعین) محقق و موجود

باشد و چون این احتمال نسیان - همچنان که قبلاً اشاره گردید - از حد متعارف خارج است، اصل عدم در آن جاری نمی‌گردد. بنابراین، ضریب اطمینان شهادت آن زن‌ها کمتر از شهادت دو مرد است که چنین احتمالی در شهادتشان وجود ندارد. در نتیجه، شارع برای جبران کسری ضریب اطمینان به عدم تساوی بین شهادت زن و مرد حکم نموده است. بنابراین، در موارد یا زمان‌هایی که این احتمال و غلبه اصلاً وجود نداشته باشد، برای تفاوت بین شهادت زن و مرد از حیث عدد وجهی وجود ندارد و به حکم علیت، از نظر عدد، بین زن و مرد تساوی برقرار است.

ب. سنت (روایات) و نقد استدلال به آن

کیفیت استدلال و نقد و بررسی روایات و تمام نبودن آنها برای استدلال به عدم تساوی شهادت زنان با مردان در بحث دلایل عمومی شهادت (بخش اول از فصل سوم) بیان گردید. بنابراین، از تکرار آن در اینجا خودداری می‌نماییم.

نتیجه‌گیری و تحقیق

با توجه به این که اثبات کردیم علت عدم تساوی شهادت زن و مرد از حیث عدد در دیون و اموال، احتمال نسیان و فراموشی ای است که بیشتر از مقدار متعارف عرفی است و اصالت عدم النسیان نیز در آن جریان ندارد، بنابراین، حکم عدم تساوی دایر مدار علت ذکر شده در آیه است و چنانچه این علت در امور یا زمان‌هایی نسبت به زنان وجود نداشت، به حکم علیت ذکر شده در آیه، نمی‌توانیم به عدم تساوی بین شهادت زن

و مرد حکم کنیم. همچنین اگر در زمان یا امری این احتمال نسیان - که خارج از متعارف باشد - در مردان وجود داشته، باز هم به حکم همان علیّت حکم به لزوم شهادت دو مرد به اندازه یک شاهد می‌نماییم.

با توجه به همین مطلب، ثابت می‌شود در مواردی نیز که نیاز به سوگند مدعی برای اثبات دعوی وجود دارد، اگر دعوی، ادعای مالی باشد، نیاز به دو شاهد زن و یک قسم داریم که دو شاهد زن به جای یک مرد و قسم نیز به جای شاهد دیگر است؛ چرا که در لزوم شهادت دو زن به جای یک مرد، خصوصیت همراهی با مردان دخیل نیست، بلکه به طور کلی، در دیون و اموال، شهادت دو زن به جای یک مرد پذیرفته می‌شود؛ حال چه یک شاهد دیگر مرد باشد یا قسم مدعی.

الغای خصوصیت همراهی زنان با مردان در شهادت مستند به فهم عرفی و متفاهم عرفی از علت ذکر شده در کتاب است؛ چرا که ملاک در شهادت، با توجه به مدلول آیه شریفه، ضریب اطمینان و رؤیت مشهودّ به است، نه خصوصیت مردانگی و زنانگی.

مبحث دوم: شهادت زن در رؤیت هلال

رؤیت هلال (دیدن هلال ماه) از جمله اموری است که همواره در زندگی مسلمانان نقش بسزایی داشته است؛ چرا که تاریخ را در مسأله سررسید دیون، مسأله حج، عده و سایر اعمال و احوالی که به آن مربوط بوده است، بر اساس دیدن هلال ماه نو اندازه گیری می نمایند. بنابراین، رؤیت هلال آثار بسیاری در امور مالی و غیر مالی دارد و منحصر به روزه ماه مبارک رمضان نیست. با توجه به فتوای فقها مبنی بر عدم قبول شهادت زنان در رؤیت هلال ماه رمضان، به طور مطلق (ولو دو نفرشان به جای یک مرد)، شبهه تبعیض در این حکم وجود دارد. برای حل این شبهه ما در این مبحث به دو طریق این شبهه را بررسی کرده و به پاسخ آن می پردازیم:

۱. این که در بررسی ادله به این نتیجه برسیم که فقط عدم قبول شهادت زنان مربوط به روزه است و آن هم به خاطر خصوصیت خود ماه رمضان.
 ۲. اصولاً چنین حکمی با توجه به بررسی ادله بر دلیل معتبری استوار نیست.

در این مبحث، به تفصیل، درباره این مطلب به کنکاش ادله خواهیم پرداخت.

آنچه که این مسأله را به بحث ما مرتبط می سازد، وجود روایات و به دنبال آن فتاوی فقهاست که در این خصوص وارد شده و شهادت زنان را در مورد دیدن هلال معتبر ندانسته است؛ مانند روایت صحیح السندی که حماد بن عثمان از امام صادق علیه السلام نقل نموده که حضرت فرمود:

«لا تقبل شهادة النساء في رؤية الهلال، ولا يقبل في

الهلال إلا رجلاً عدلاً»^۱؛ شهادت زنان در رؤیت

هلال پذیرفته نمی شود و در رؤیت هلال، جز

[شهادت] دو مرد عادل پذیرفته نمی شود.

نیز روایت مرسل دیگری که از محمد بن مسلم نقل شده و در آن

نامی از امام به میان نیامده است:

قال: «لا تجوز شهادة النساء في الهلال، ولا في

الطلاق»، وقال: سألته عن النساء تجوز شهادتهن؟ قال:

«نعم في العذرة والنفساء»^۲؛ شهادت زنان در هلال و

۱. همان، ص ۳۵۵، ح ۱۷.

۲. همان، ص ۳۵۳، ح ۸.

طلاق جايز و نافذ نيست. و گفت: از شهادت زنان سؤال نمودم كه آيا جايز است؟ فرمود: بله، در بكارت و زني كه در نفاس است.

ناگفته نماند كه صاحب جواهر، روايتي نقل كرده است كه با اين روايات معارض است و مضمون روايت آن است كه شهادت زن نسبت به اول ماه رمضان پذيرفته مي شود، اما نسبت به اول ماه شوال (يوم الفطر) قابل اعتماد نيست. روايت به اين شرح است: داوود بن حصين در روايتي طولاني از امام صادق عليه السلام نقل مي كند كه حضرت فرمود:

«لا تجوز شهادة النساء في الفطر إلا شهادة رجلين عدلين، ولا بأس في الصوم بشهادة النساء، ولو امرأة واحدة»^۱: شهادت زنان در فطر (اول ماه شوال) نافذ نيست، مگر دو مرد عادل، و ماه رمضان را با شهادت ولو يك زن جايز است روزه گرفت.

آرا و نظريات

قابل ذكر است كه در مورد پذيرش شهادت دو مرد عادل نيز در مورد هلال ماه رمضان از ديرباز بين فقيهان اختلاف وجود داشته است. منشأ اختلاف روايات مختلفی است كه در اين زمينه از اهل بيت عليهم السلام رسیده

۱. همان، ص ۳۶۱، ح ۳۶.

است که در مجموع سه نظر پدیدار شده است:^۱

۱. شهادت عدلین، مطلقاً حجت است که مشهور بین فقهاست.^۲
۲. شهادت عدلین، در مکانی که مانعی مانند ابر و گرد و خاک در هوای آن وجود نداشته باشد، حجت نیست و در غیر آن صورت حجت است. این قول به روایت ابراهیم بن عثمان الخزاز^۳ مستند است و قایلان به این قول عبارت‌اند از: صدوق،^۴ شیخ درالمبسوط^۵ و الخلاف،^۶ ابن زهرة،^۷ ابن حمزه،^۸ ابن براج^۹ و ابوالصلاح.^{۱۰}
۳. محقق از عده‌ای نقل فرموده که شهادت عدلین در هلال مطلقاً حجت نیست و خود ایشان فرموده است که قایل این قول معلوم نیست.^{۱۱} از این اختلاف نظرها نسبت به دو مرد عادل، فهمیده می‌شود که ممکن است ماه مبارک رمضان دارای خصوصیتی باشد که به خاطر آن، شهادت زنان قابل پذیرش نیست، نه از باب زن بودن شاهد. البتة این خصوصیت در مورد مسأله «روزه» در ماه مبارک رمضان است و الاً

۱. جواهر الکلام، ج ۱۶، ص ۳۵۴.

۲. همان، ص ۳۵۵.

۳. وسائل الشیعة، ج ۱۰، کتاب الصوم، أبواب أحكام شهر رمضان، باب ۱۱، ص ۲۸۹، ح ۱۰.

۴. المقنع، ص ۱۸۳.

۵. المبسوط، ج ۱، ص ۲۶۷.

۶. الخلاف، ج ۲، ص ۱۷۲، مسأله ۱۱.

۷. غنیة النزوع، ص ۱۳۵.

۸. الوسيلة، ص ۱۴۱.

۹. المهذب، ج ۱، ص ۱۹۸.

۱۰. الکافی فی الفقه، ص ۱۸۱.

۱۱. شرایع الاسلام، ج ۱، کتاب الصوم، ص ۱۸۱.

نسبت به بقیه آثار، مثل ثبوت زمان دین دلیلی بر عدم حجیت وجود ندارد. بنابراین، عدم حجیت شهادت زنان بر این فرض مربوط به امری عبادی و تکلیفی و خصوصیت ماه رمضان است که انسان نباید روزه شک دار بگیرد^۱ و ارتباطی به باب حقوق و تبعیض در حقوق وجود ندارد.

برای بررسی عمیق و موشکافانه لازم است ادله‌ای که مستند فقها قرار گرفته، مورد بررسی قرار گیرد تا روشن گردد که چه خصوصیتی در مورد این موضوع (رؤیت هلال) وجود دارد که بنا بر نظر فقها نمی‌توان به شهادت زنان اعتماد نمود. با توجه به این که این نظر بر خلاف بنای عقلا و الغای خصوصیت است، باید دید که آیا دلیل قابل اعتمادی وجود دارد که بتوان برای مخالفت با این بنا به آن استناد نمود یا خیر؟

ادله، کیفیت استدلال و نقد و بررسی آن

شکی نیست که در مورد مسأله شهادت در رؤیت هلال، دلیلی از آیات قرآن وجود ندارد و در هیچ یک از استدلال‌های ارائه شده از سوی فقهای شیعه و سنی آیه‌ای مورد تمسک قرار نگرفته است. عمده دلیلی که در متون فقهی ما به آن استناد شده روایات است. لذا در بررسی ادله ابتدا به بررسی آنها می‌پردازیم.

۱. اصطلاح روزه شک دار نگرفتن مضمون روایتی است که امام علیه السلام در جواب نامه‌ای مرقوم فرموده‌اند: «لا تصومنَّ الشک» (وسائل الشیعة، ج ۱۰، کتاب الصوم، ابواب احکام شهر رمضان، باب ۱۵، ص ۲۹۷، ح ۱۵).

الف. روایات

روایاتی که در این باب وارد شده است، به دو دسته تقسیم می‌شود: دسته اول، روایاتی که دلالت دارند که شهادت عدول یا شهادت عدلین کافی است و در آنها هیچ اشاره‌ای به زن یا مرد بودن شاهد نگردیده است.

دسته دوم، روایاتی که دلالت می‌کنند که تنها شهادت دو مرد عادل کافی و شهادت زنان قابل استناد نیست و پذیرفته نمی‌شود.

۱. روایات دسته اول

- روایت صحیح السندی که منصور ابن حازم از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که امام فرمود:

«صم لرؤية الهلال و افطر لرؤيته فان شهد عندك شاهدان مرضيان بأئهما رأياه فاقضه»؛^۱ با دیدن هلال رمضان روزه بگیر و با دیدن هلال (ماه شوال) افطار کن و در صورتی که دو شاهد مورد رضایت شهادت دادند که ماه را دیده‌اند، به آن حکم کن.

- صحیحہ عبداللہ بن سنان کہ از امام صادق علیه السلام نقل کرده کہ فرمود:

«لا تُصم إلا للرؤية او يشهد شاهدا عدل»؛^۲ روزه گرفته نمی‌شود، مگر در صورتی که شخص هلال ماه را

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۰، کتاب الصوم، ابواب احکام شهر رمضان، باب ۳، ص ۲۵۴، ح ۸.

۲. همان، ص ۲۶۰، ح ۲۸.

بیند یا دو شاهد عادل بر آن شهادت دهند.

- زید شحام از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که از امام در مورد «أهله» (جمع هلال) پرسیده شد، امام فرمود:

آن هلال ماه‌هاست. پس زمانی که هلال را دیدی، روزه بگیر و زمانی که آن را دیدی (در ماه شوال)، افطار کن. پرسیدم: اگر ماه بیست و نه روز بود، آیا آن روز را قضا کنیم؟ امام در پاسخ فرمود: «...إلا أن يشهد لك بيّنة عدول، فإن شهدوا أنهم رأوا الهلال قبل ذلك، فاقض ذلك اليوم»؛^۱ نه مگر در صورتی که بیّنه عدول شهادت دهند که آنها هلال را قبل از آن دیده‌اند که در آن صورت، آن روز را قضا کن.

- صحیح حلبی از امام صادق علیه السلام که مشابه روایت زید شحام است.^۲

- محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که حضرت فرمود:

«إذا شهد عند الامام شاهدان أنهما رأيا الهلال منذ ثلاثين يوماً أمر الامام بالافطار»؛^۳ در صورتی که دو شاهد نزد امام شهادت دهند که هلال را در روز سی‌ام دیده‌اند، امام امر به افطار آن روز می‌نماید.

- روایات دیگری نیز در این خصوص وارد شده است که صاحب

۱. همان، باب ۵، ص ۲۶۲، ح ۴.

۲. همان، ص ۲۶۴، ح ۹.

۳. همان، باب ۶، ص ۲۷۵، ح ۱.

وسائل آنها را در جلد دهم کتاب الصوم^۱ آورده است.

در مورد این روایات - که دلالت بر لزوم شهادت دو عادل یا دو شاهد مرضی دارند - اگر هم بگوییم منظور از دو عادل و یا دو شاهد مرضی و یا بیته، خصوص مرد عادل است، می توان با الغای خصوصیت عرفی و تنقیح مناط به مناسبت حکم و موضوع، حکم را به زنان نیز تسری داد و روایات را دلیل بر حجیت شهادت زن هم دانست؛ چون مناط حجیت شهادت عدول و شهادت شهود مرضی، در نظر عرف و عقلا عدالت و مرضی بودن و روشن شدن قضیه مورد شهادت است، نه عدالت و مرضی بودن و روشن شدن مشهود^۲ به وسیله مردان.

در اینجا ذکر نکته‌ای که در همه ابواب فقه کاربرد دارد، قابل توجه است و آن این که اصولاً متفاهم عرفی از عناوینی مثل عالم، عادل، فاضل، مرضی و امثال آنها اعم از مذکر و مؤنث است و مناط و معیار در احکام و آثار مترتب بر آنها همان مبدأ و مصدر این عناوین، یعنی علم و فضل و عدل است، نه مبادی به اضافه از قید ذکوریت که احتمالی فوق العاده ضعیف و نادرست از نظر عرف است تا جایی که می توان آن را خلاف نص دانست.

۲. روایات دسته دوم

دسته دوم، روایاتی هستند که تصریح دارد که شهادت زنان در رؤیت هلال حجت نیست. این روایات محل اصلی بحث و مناقشه است:

۱. همان، باب ۵، ص ۲۶۷، ح ۱۹؛ ۲۰ و ۲۱، باب ۶، ص ۲۷۵ - ۲۷۶، ح ۱ و ۲.

- حلبی در روایتی صحیح از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمود، علی علیه السلام همواره می‌فرمود:

«لا أُجيز في الهلال إلا شهادة رجلين عدلين»؛^۱ در مورد هلال اجازه نمی‌دهم، مگر شهادت دو مرد عادل را.

- حماد بن عثمان از حلبی و او نیز از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که حضرت از قول علی علیه السلام نقل کرد که ایشان فرمود:

«لا تقبل شهادة النساء في رؤية الهلال إلا شهادة رجلين عدلين»؛^۲ شهادت زنان در رؤیت هلال پذیرفته نیست، مگر شهادت دو مرد عادل.

- حماد بن عثمان از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

«لا تجوز شهادة النساء في الهلال، ولا يجوز إلا شهادة رجلين عدلين»؛^۳ شهادت زنان در هلال جایز نیست، و جایز نیست مگر شهادت دو مرد عادل.

- شعیب بن یعقوب از جعفر از پدرش علیه السلام نقل می‌کند که علی علیه السلام فرمود:

«لا أُجيز في الطلاق ولا في الهلال إلا رجلين»؛^۴

۱. همان، باب ۱۱، ص ۲۸۶، ح ۱.

۲. همان، ص ۲۸۸، ح ۷.

۳. همان، ص ۲۸۷، ح ۳.

۴. همان، ص ۲۸۹، ح ۹.

اجازه نمی‌دهم در طلاق و نه در هلال، مگر
(شهادت) دو مرد.

- محمد بن مسلم در روایت مرسلی فرموده است:

شهادت زنان در هلال و طلاق جایز نیست. نیز گفت:
پرسیدم: آیا شهادت زنان پذیرفته است؟ فرمود: بله،
در بکارت و نفاس (زنی که بچه‌ای به دنیا آورده
است).^۱

با توجه به این‌که شأن محمد بن مسلم اجلّ از آن است که از غیر
معصوم مطلبی را نقل نماید، روایت از اضممار خارج خواهد شد.

- محمد بن مسلم در روایت مرسلی فرموده است:

«لا تجوز شهادة النساء في الهلال»؛^۲ شهادت زنان در
هلال جایز نیست.

در این روایت نیز بعد از محمد مسلم نامی از امام معصوم به میان
نیامده است و با توجه به مطلبی که در ذیل روایت فوق آمد، مشکل
اضمار روایت برطرف می‌شود.

- خبر حبيب خزاعلی از امام صادق عليه السلام که حضرت فرمود:

«لا تجوز الشهادة في رؤية الهلال دون خمسين رجلاً
عدد القسامة، وإنما تجوز شهادة رجلين إذا كانا من

۱. عن محمد بن مسلم، قال: قال: «لا تجوز شهادة النساء في الهلال، ولا في الطلاق»، و قال:
سألته عن النساء تجوز شهادتهن؟ قال: «نعم في العذرة و النفاء» (همان ج ۲۷، کتاب
الشهادات، باب ۲۴، ص ۳۵۳، ح ۸).

۲. همان، ج ۱۰، کتاب الصوم، أبواب أحكام شهر رمضان، باب ۱۱، ص ۲۸۶، ح ۲.

خارج المصر وكان بالمصر علة فأخبرا أنّهما رأياه، و
أخبرا عن قوم صاموا للرؤية وأفطروا للرؤية؛^۱
شهادت در مورد رؤیت هلال کمتر از پنجاه مرد (به
تعداد قسامه) جایز نیست و در صورتی شهادت دو
مرد در رؤیت هلال پذیرفته می شود که از خارج
شهر باشند و در شهر مشکلی از جهت رؤیت هلال
مانند ابر و گرد و غبار وجود داشته باشد و از قومی که
با دیدن ماه (رمضان) روزه می گیرند و با دیدن
ماه (شوال) افطار می کنند، خبر بیاورند که آنها
نیز (امروز) افطار کرده اند.

- محمد بن عیسی از یونس از عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام نقل
می کند که امام فرمود:

«لا تجوز شهادة النساء في رؤية الهلال...»؛^۲ شهادت
زنان در دیدن هلال ماه، جایز نیست.

ب. کیفیت استدلال و نقد آن

چگونگی استدلال به این روایات بر عدم حجیت شهادت زن ها در
باب رؤیت هلال روشن است و نیاز به توضیح بیشتر ندارد.
اما در مورد شبهات و مناقشاتی که بر استدلال به این روایات وارد

۱. همان، ص ۲۹۰، ح ۱۳.

۲. همان، ج ۲۷، کتاب الشهادت، باب ۲۴، ص ۳۵۳، ح ۱۰.

است، باید بگوییم:

اولاً، بعد از مراجعه به دو دسته روایات وارد شده در مورد ثبوت هلال در می‌یابیم که این روایات بر بیش از عدم حجیت شهادت زنان در ثبوت هلال رمضان و هلال شوال و آن هم تنها نسبت به روزه آن دلالت نمی‌کنند و نسبت به هلال ماه‌های دیگر دلالتی ندارند. با مراجعه به اصل ثانوی - که در باب شهادت تأسیس کردیم - نتیجه می‌گیریم که شهادت زنان در ماه‌های دیگر و آثار مترتب بر حلول ماه رمضان (به غیر از روزه)، مثل ادای دین، نافذ است. بنابراین، اگر دو زن شهادت دادند که امروز اول ماه رمضان است، مدعی می‌تواند با شهادت دو زن دین خود را از مدیون طلب نماید؛ چرا که اکثر روایات ثبوت هلال، مربوط به هلال رمضان و ماه شوال است و در اکثر آنها کلمه صوم و افطار آمده است، مگر در چهار روایت^۱ که از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده؛ مانند صحیح حماد بن عثمان از حلبی «لا تقبل شهادة النساء فی رؤية الهلال إلا شهادة رجلین عدلین»^۲ و روایت شعیب بن یعقوب رضی الله عنه «لا أجیز فی الطلاق و لا فی الهلال إلا رجلین»^۳ این روایات مطلق است و با اطلاقشان دلالت می‌کنند که شهادت زنان در رؤیت هلال نسبت به تمام ماه‌ها نافذ نبوده و حجت نیست.

باید دقت کرد که تمسک به اطلاق و حجیت این روایات با بنای عقلا

۱. همان، ج ۱۰، کتاب الصوم، ابواب احکام شهر رمضان، باب ۱۱، ص ۲۸۷ - ۲۸۹، ح ۳، ۷، ۸ و ۹.

۲. همان، ص ۲۸۸، ح ۷.

۳. همان، ص ۲۸۹، ح ۹.

و فهم عرفی است و عقلا و عرف با توجه به روایاتی که در این باب وجود دارد و مربوط به ماه رمضان اند، چنین اطلاقی برایشان محرز نیست؛ چرا که احتمال دارد مقصود در این چهار روایت هم همان هلال رمضان باشد و عقلا و عرف این روایات را هم به جهت سیاق اکثر آنها مختص به روزه ماه رمضان می دانند و لکن چنانچه کسی این احتمال را - که مستند به سیاق احادیث و شمّ الحدیث است - نپذیرد، می گوئیم بنای عقلا در تمسک به اطلاق این چند روایت در مقابل آن تعداد کثیری از روایات - که به ماه رمضان اختصاص داشتند - مشکوک است و ما نمی توانیم در تمسک به اطلاق به بنای عقلا - که مشکوک است - اعتنا کنیم؛ چرا که در تمسک به اطلاق و اعتماد به بنای عقلا و فهم عرفی باید بنای عقلا و فهم عرف احراز گردد و تا محرز نشود، نمی توان به آنها اعتماد نمود؛ چون اعتماد به حجت و دلیل مشکوک است و قطعاً، به حکم عقل، تمسک به آن نادرست و تمسک به شک است.

به عبارت دیگر، این چهار حدیث، با فرض احتمال عقلایی عدم اطلاق در آنها و اختصاصشان به ماه رمضان - که مستند به سیاق احادیث و شمّ الحدیث است - دارای ظهور اطلاقی نیست. به قول معروف: «فاذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال».

با توجه به این مطلب، نتیجه می گیریم که عدم حجیت شهادت زنان مربوط به یک امر خاص عبادی تکلیفی است و به باب حقوق مربوط نیست. علت عدم پذیرش شهادت زنان در باب صوم، جنسیت آنها نیست، بلکه همان گونه که قبلاً بیان گردید، مسأله روزه مسأله ای است که

دارای ویژگی خاصی است که حتی در پذیرش شهادت دو مرد عادل نیز به شرایط خاصی بیش از شرایط عامه شهادت نیاز است؛ مانند آن که شاهدان از خارج شهر باشند (اگر در شهر مشکلی برای دیدن هلال وجود داشته باشد) و یا این که از کسانی باشند که به شهر داخل و از شهر خارج می شوند (کنایه از بیابانگردهاست). روایت خرزاز^۱ و حیب خزاعی^۲ شاهد بر این خصوصیت است. و عدم پذیرش شهادت آنها در یک امر عبادی و تکلیفی شاید به خاطر ضعیف بودن دیدشان بوده است؛ چنان که در یک روایت علت عدم حجیت شهادت زن هارا ضعف دید آنها دانسته است: «لضعفهن عن الرؤية».^۳ یا شاید به خاطر زود باوری آنها بوده که این دو خصوصیت در زمان صدور روایات محقق بوده است. در نتیجه، عدم پذیرش شهادت آنها در این مورد یک حکم مقطعی و مربوط به موضوع خاصی است، نه یک حکم دائمی و کلی.

ثانیاً، در مورد این روایات نکاتی قابل توجه است:

۱. روایات باب رؤیت هلال دو لسان دارد: یکی این که: «قال علي: لا أجيز شهادة النساء» و دیگر: «لا يجوز ولا تقبل شهادة النساء».
۲. ناقل چهار روایت از شش روایت مربوط به بحث یا حلی است یا حماد بن عثمان و یا حماد از حلی.

۱. همان، ص ۲۸۹، ح ۱۰.

۲. همان، ص ۲۹۰، ح ۱۳.

۳. همان، ج ۲۷، کتاب الشهادت، باب ۲۴، ص ۳۶۵، ح ۵۰.

۳. در روایت محمد بن مسلم نیز نام امام ذکر نشده، ولی مضمون روایت همان است که در روایت حلبی یا حماد آمده است.

۴. متن روایت شعیب بن یعقوب نیز همان متن روایت حلبی است.
 ۵. متنی را که حماد بن عثمان از عبیدالله بن علی الحلبي نقل کرده، در یک روایت با عبارت «لا تقبل شهادة النساء في رؤية الهلال...»^۱ آمده است و با همین سند، در روایتی دیگر با عبارت: «لا أُجيز في رؤية الهلال...» نقل شده است.^۲

۶. در روایت عبدالله بن سنان نیز محمد بن عیسی از یونس نقل روایت نموده که این نقل معتبر نیست.^۳

با توجه به این نکات، احتمال این که در دسته‌ای که عبارت «لا تجوز» در آنها آمده است، راویان حدیث جمله «لا أُجيز» علی‌السلام را نقل به معنا نموده باشند، وجود دارد؛ چرا که ظاهر نقل امام صادق‌علیه‌السلام از حضرت علی‌علیه‌السلام ظهور در بیان آن چیزی دارد که حضرت علی‌علیه‌السلام بیان نموده است و آن هم «لا أُجيز» است، نه «لا تجوز».

بنابراین، احتمال دارد از طرف روات حدیث در نقل به معنا مسامحه رخ داده است و جمله «لا أُجيز» به «لا تجوز» نقل به معنا شده است. این

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۰، کتاب الصوم، أبواب أحكام شهر رمضان، باب ۱۱، ص ۲۸۸، ح ۷.

۲. همان، ح ۸.

۳. جناب استاد (حضرت آیه‌الله العظمی صانعی) نقل محمد بن عیسی از یونس را قابل اعتماد نمی‌دانند. دلیل آن مطلبی است که شیخ صدوق از استادش ابن الولید نقل می‌کند که روایات محمد بن عیسی از یونس را نمی‌پذیرفت (تنقیح المقال، ج ۳، ص ۱۶۷، ش ۱۱۲۱۱).

احتمال باعث رفع اختلاف بین روایات و جمع بین آنهاست. خلاصه آن‌که با این احتمال، همه روایات گویای عدم اجازه شخص امیرالمؤمنین علیه السلام «لا أُجیز» نسبت به شهادت زنان در رؤیت هلال در زمان خودشان است، نه بیان یک حکم کلی الهی و در همه زمان‌ها.

با این احتمال که یک امر بیشتر نبوده که یا با لفظ «لا أُجیز» صادر شده و یا با لفظ «لا تجوز»، باید به قدر متیقن - که همان «لا اجیز» است - اخذ شود و در صورتی که اخذ به قدر متیقن بنماییم، از جمله «لا أُجیز» نمی‌توان یک حکم کلی و همیشگی استفاده نمود که نظیر آن در باب امر به معروف و نهی از منکر از زراعه نقل شده است. زراعه می‌گوید:

از امام سؤال کردم که در مسح خفین می‌توان تقیه

نمود؟ امام فرمود: «ثلاثة لا اتقی فیهن احداً: شرب

المسکر، مسح الخفین و متعة الحج»؛^۱ سه چیز است

که در آن از هیچ کسی تقیه نمی‌کنم: نوشیدن

مسکرات، مسح بر خفین و متعه حج.

از این‌که امام فرموده: «لا اتقی» و نفرموده‌اند: «الواجب علیکم أن لا

تتقوا فیهن احداً»، معلوم می‌شود که حکم به خود امام اختصاص دارد.

بنابراین، ممکن است در آن زمان خصوصیتی در شهادت زنان وجود

داشته که حضرت علی علیه السلام آن را اجازه نفرموده است. در نتیجه، حکم به

عدم حجیت شهادت زن عادل، برای همیشه، خالی از تأمل و مناقشه

نیست. علاوه بر آن‌که اولاً تعبدی بودن حکم شهادت در رؤیت هلال

۱. وسائل الشیعة، ج ۱، کتاب الطهارة، أبواب الوضوء، باب ۳۸، ص ۴۵۷، ح ۱.

برای کسی که در روایات باب دقت نماید، توجیه پذیر نیست؛ چراکه در مواردی شهادت عدلین نیز در رؤیت هلال پذیرفته نشده است. ثانیاً، عرف و عقلا با توجه به آن که غرض از شهادت اثبات دعوی با خبر دادن از روی حس و علم به مشهوده است، هیچ تفاوتی بین شهادت زن و مرد قایل نیستند و این بنای عقلا و الغای خصوصیت (از دو شاهد مرد عادل) مؤید به کتاب الله است؛ چراکه قرآن وقتی می خواهد حکم شهادت در دین را اعلام کند، می فرماید: ﴿وَأَسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ﴾^۱ که اگر بنای عقلا بر عدم پذیرش شهادت زنان بود، دیگر نیازی به کلمه رجالکم نداشت و لکن خداوند - تبارک و تعالی - چون از فرق نگذاشتن عقلا بین شهادت زن و مرد آگاه بوده، کلمه رجالکم آورده است.

همچنین بعد از آن که فرموده: ﴿فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ﴾^۲، چون آن را خلاف مبنای عقلا می دانسته، بلافاصله دلیل آن را ذکر فرموده و آن را معلل به یک علت خارجی عارضی نموده است. به عبارت واضح تر و فراتر از تأیید، باید گفت که آیه شریفه نه تنها مؤید بنای عقلاست، بلکه دلالت بر ثبوت بنای عقلا و امضای آن دارد.

کیفیت دلالت آیه بر ثبوت بنای عقلا در عدم تفاوت بین شهادت زن و مرد از آنجا که آیه مذکور شهادت دو زن به جای یک مرد را ذکر کرده است و فرموده شهادت دو زن به جای یک مرد پذیرفته می شود و علت عدم برابری بین مرد و زن را بلافاصله بعد از حکم به عدم تساوی ذکر

۱. سوره بقره، آیه ۲۸۲.

۲. همان.

فرموده، خود دلالت التزامی بر بنای عقلا در عدم فرق بین شهادت زن و مرد و قبول و امضای آن دارد؛ چرا که اگر چنین بنا و رویه‌ای بین عقلا و مردم وجود نداشت و آنها شهادت دو زن را به جای یک مرد می‌دانستند، دیگر نیازی به بیان لزوم دو زن به جای یک مرد ﴿فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ﴾ و بیان علت ﴿أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى﴾ برای آن نبود؛ چون وقتی که آیه شهادت دو مرد را معتبر می‌دانسته عرف و عقلا، با فرض فرق داشتن بین شهادت مرد و زن، از آیه می‌فهمیدند که در شهادت باید دو مرد باشد و الا دو زن به جای یک مرد کفایت می‌کند و دیگر نیازی به بیان لزوم دو زن به جای یک مرد و بیان علت این عدم تساوی نبود.

خلاصه آن‌که، ذکر این دو امر گویای ردع بنای عقلا (عدم فرق بین شهادت زن و مرد) از طرف شارع تنها در باب دَیْن است. نکته مهم، آن‌که علت ذکر شده به دنبال یک امر ارتکازی و عقلایی در موردی است که سهو و نسیان خارج از متعارف در شهود وجود دارد و برای جبران آن و بالا بردن ضریب اطمینان دو شاهد زن را به جای یک شاهد مورد پذیرش قرار داده و حجت دانسته است.

و به جهت عدم ردع شارع از این بنای عقلایی در شهادت زنان بر رؤیت هلال اخذ به اطلاق روایات و حکم به عدم حجیت شهادت زنان در مسأله رؤیت هلال، در نزد عقلا و شرعی که معیار شهادت را عدالت شاهد و اخبار از حس می‌داند، امری قابل مناقشه است و انصراف روایات به شهادت زنانی که دارای ویژگی خاص از قبیل ضعف بصر و

غیره هستند، دور از ذهن نیست.

در پایان، یادآوری این نکته اساسی - که می تواند راهگشای بسیاری از این قبیل موارد شود - لازم است و آن این که شارع - جلّ عزّه و قدست اسمائه - در کتاب نورانی خود، آنجایی که بین شهادت زن و مرد تفاوتی قایل شده، اعمال شاریت و تعبد محض ننموده و موضوع را به یک مطلب عقلایی و عرفی، یعنی احتمال فراموشی و نسیان ﴿أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى﴾ باز گردانده است که خود دلیل روشنی است بر تفاوت شیوه قانونگذاری شارع بین مواردی که عقل بشر قادر به فهم و درک آن است و بین مواردی که عقول انسان ها از درک ملاک و مناط قانون عاجز است و شارع ناچار از اعمال تعبد است.

ج. اجماع و نقد استدلال به آن

از جمله ادله ای که بر عدم صحت اعتماد به شهادت زنان در رؤیت هلال به آن استناد شده است، اجماع است. فاضل هندی در کشف اللتام^۱ آن را به الغنیة نسبت داده است. در عبارت صاحب جواهر نیز چنین آمده است:

وكذا لا يثبت بشهادة النساء منفردات و منضمات إلى الرجال اجماعاً بقسميه ونصوصاً؛^۲ (هلال) به وسیله شهادت زنان، چه به صورت انفرادی و چه به همراه

۱. کشف اللتام، ج ۱۰، ص ۳۲۷.

۲. جواهر الکلام، ج ۱۶، ص ۳۶۳.

و ضمیمه شهادت مردان؛ ثابت نمی‌شود به دلیل
اجماع به هر دو قسم آن (محصل و منقول) و
نصوصی که در این زمینه وارد شده است.

در مباحث گذشته روشن گردید که اجماع در فقه شیعه به عنوان دلیل
مستقلی مطرح نیست؛ خصوصاً در مباحثی که مصب روایات و سنت
باشد؛ چرا که احتمال دارد این اجماع مستند به روایات (یا به تعبیر
صاحب جواهر «نصوص») وارده در رؤیت هلال باشد. لذا اجماع به
عنوان دلیل مستقل در اینجا به جهت مدرکی بودن قابل تمسک نیست.

مبحث سوم: شهادت زن در طلاق

در این موضوع فقهی، بر خلاف تمام موضوعات فقهی دیگر، بحث از حجیت شهادت شاهد در دو جهت قابل بررسی است:
الف . شهادت شاهد در صحت طلاق و ثبوت،
ب . شهادت شاهد در مقام اثبات.

ادله شهادت شاهد در صحت طلاق و ثبوت آن

بحث از شرط بودن شهادت در صحت طلاق و ثبوت آن، به حسب واقع و فیما بین مکلف و خدای خویش، از مختصات طلاق است و هیچ یک از احکام شرعی دیگر، براساس مذهب شیعه، به چنین شرطی مشروط نبوده و نیست. آری عامه در صحت

نکاح^۱ به شرط بودن شهادت در صحت آن قایل شده‌اند؛ لکن شرط بودن را تنها مختص نکاح دانسته‌اند و در طلاق شرط ندانسته‌اند. امام صادق علیه السلام بطلان مذهبشان را در روایت داوود بن حصین به طور واضح و با استدلال به آیه قرآن، بیان داشته است:

سألته عن شهادة النساء في النكاح، بلا رجل معهن اذا كانت المرأة منكراً، فقال: «لا بأس به»، ثم قال: «ما يقول في ذلك فقهاؤكم؟» قلت: يقولون: لا تجوز الا شهادة رجلين عدلين، فقال: «كذبوا - لعنهم الله - هؤنوا و استخفوا بعزائم الله و فرائضه، و شدّدوا و عظّموا ماهون الله، ان الله امر في الطلاق بشهادة رجلين عدلين فأجازوا الطلاق بلا شاهد واحد، و النكاح لم يجيء عن الله في تحريمه فسن رسول الله صلى الله عليه و آله في ذلك الشاهدين تأديباً و نظراً، لئلا ينكر الولد و الميراث»؛^۲ داوود بن حصین می‌گوید از امام صادق علیه السلام در رابطه با شهادت زنان بدون همراهی مردان در نکاح به شرط آن‌که زن منکر باشد، سؤال کردم، امام فرمود: اشکال ندارد سپس فرمود: علمای شما (عامه) در این رابطه چه می‌گویند، گفتم آنان می‌گویند: در

۱. الفقه على مذاهب الاربعة، ج ۴، ص ۱۶: «و اما الشروط التي تتعلق بالشهادة، فان الشهادة اولاً في ذاتها شرط لصحة عقد النكاح فلا بد منها».
 ۲. وسائل الشيعة، ج ۲۷، كتاب الشهادات، باب ۲۴، ص ۳۶۰، ح ۳۵.

نکاح جایز نمی باشد مگر شهادت دو مرد عادل. سپس امام علیه السلام فرمود: خداوند آنان را لعنت کند که فرمانها و فرائض خداوند را کوچک شمردند و آنچه را که خداوند آسان گرفته آنان سخت گرفتند، همانا خداوند در طلاق امر کرده است به شهادت دو مرد عادل و لکن آنان اجازه داده اند که طلاق بدون شاهد انجام گیرد، و از طرف خداوند در مورد نکاح تحریمی (اگر بدون شاهد باشد) نیامده است. پس آنچه که رسول خدا صلی الله علیه و آله در رابطه با گرفتن دو شاهد در نکاح انجام داد بدین جهت بوده است که در آینده بیچه و میراث او با انکار ازدواج از بین نرود.

با توجه به این مقدمه، باید بگوییم که مرد بودن دو شاهد عادل و عدم کفایت شهادت زن در صحت طلاق جزء مسلمات شرعی فقه شیعه است و جای هیچ شک و شبهه ای در آن وجود ندارد؛ چرا که هم کتاب و هم سنت بر آن دلالت تام دارد.

الف. کتاب

﴿وَأَشْهَدُوا ذَوَىٰ عَدْلٍ مِّنكُمْ﴾؛^۱ صاحبان عدالت را از میان خودتان شاهد بگیرید.

۱. سوره طلاق، آیه ۲.

کیفیت استدلال

از آنجا که طلاق به دست مرد است، خطاب قرآن نیز به مردان است و کلمه «مِنْكُمْ» متعلق به فعل «واشهدوا» است؛ یعنی ای مردان، از میان خودتان شاهد بگیرید. بنابراین، اگر کلمه منکم نبود، با الغای خصوصیت می توانستیم بگوییم خطاب تنها به مردان نیست و کلمه «ذوی عدل» زنان و مردان را شامل می شود و لکن با وجود کلمه مِنْكُمْ آیه شریفه بر شرط مرد بودن در صحت طلاق، به طور نصّ و صراحت، دلالت دارد.

ب. سنت (روایات)

همچنان که صاحب جواهر^۱ می فرماید، روایات متواتری بر این شرط دلالت دارند که عبارت است از:

- عن بکیر بن اعین و غیره، عن ابی جعفر علیه السلام فی حدیث، قال: «... و ان طَلَّقَهَا لِلْعَدَّةِ بغيرِ شَاهِدِي عدل، فليس طلاقه بطلاق، ولا يجوز فيه شهادة النساء».^۲

- خبر محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام فی حدیث، أنه قال: «و ان طَلَّقَهَا... و لم يشهد على ذلك رجلين عدلين، فليس طلاقه إياها بطلاق».^۳

۱. جواهر الکلام، ج ۳۲، ص ۱۰۲.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۲، کتاب الطلاق، ابواب مقدماته و شرائطه، باب ۱۰، ص ۲۶، ح ۲.

۳. همان، ص ۲۶، ح ۳.

روایات دیگری نیز بر این شرط دلالت دارد که عبارت است از احادیث ۴، ۶ و ۷ باب ۱۰، ابواب مقدمات طلاق^۱ و حدیث ۳ باب ۱۳ ابواب اقسام الطلاق^۲ که می‌تواند مورد استدلال قرار بگیرد. ناگفته نماند آنچه که در باب صحت طلاق مورد عمل و روایت^۳ است، آن است که اگر طلاق دهنده در یک جمع حاضر شود که اطمینان داشته باشد در میان آنها عادل وجود دارد، هر چند که آن دو نفر را بخصوص شناسد، می‌تواند صیغه طلاق را جاری کند و طلاقش صحیح و نافذ است.

این مطلب، اولاً خودگویای اعتبار و شرط بودن شهادت در همان مقام ثبوت است و الا واضح است که نسبت به مقام اثبات و شهادت متعارف - که مربوط به باب دعاوی است - نیاز به شناخت و معرفت شاهد وجود دارد؛ چرا که اگر او را نشناسند، چگونه می‌توان شهادت او را أخذ نمود؟ و ثانیاً نشان دهنده آن است که حقی از طلاق دهنده ضایع نگردیده است؛ چرا که لازم نیست طلاق دهنده حتماً دو شاهد را بشناسد تا تکلیف زیادتری بر عهده‌اش قرار بگیرد.

علاوه بر آن که کفایت نمودن شهادت زنان در این مقام به خاطر جلوگیری از تسریع در امر طلاق در جامعه است؛ زیرا همچنان که در روایت محمد بن سنان از امام رضا علیه السلام آمده است:

۱. همان، ص ۲۶ - ۲۷.

۲. همان، ابواب اقسام الطلاق و احکامه، باب ۱۳، ص ۱۳۴.

۳. همان، ابواب مقدماته و شرائطه، باب ۲۱، ص ۵۰، ح ۱، ۲ و ۳.

عن الرضا عليه السلام: «... و علة ترك شهادة النساء في الطلاق و الهلال، لضعفهن عن الرواية و محاباتهم النساء في الطلاق»؛^۱ زنان نسبت به امر طلاق جسورتر هستند و یکدیگر را به طلاق ترغیب می نمایند.

به همین جهت است که اسلام با وضع قوانین سختگیرانه سعی در کمتر واقع شدن این تفرقه و از بین رفتن کانون گرم خانواده - که ابغض الحلال الی الله است - نموده و بعد از آن که تلاش حکمین به جایی نرسیده و هیچگونه راهی برای ادامه زندگی مشترک باقی نمانده، احکام و شرایطی از جمله اجرای صیغه به زبان عربی و با الفاظ صحیح و در حال حیض نبودن زن و عدم آمیزش بعد از آن (طهر غیر مواقعه) و همچنین شهادت دو مرد عادل، در راه جلوگیری و باز داشت از وقوع این تفرقه قرار داده است؛ در حالی که هیچ یک از این امور را در ازدواج شرط ندانسته است و امر ازدواج را بسیار آسان گرفته است.

و مؤید این مطلب حدیث داوود بن حصین^۲ از امام علیه السلام است که حضرت با لحنی تند بر کسانی که طلاق را بدون شاهد مرد جاری می سازند، خرده گرفته و عمل آنان را به عنوان وهن و سستی و استخفاف به آنچه که خداوند آن را عظیم شمرده، شایسته توبیخ و سرزنش دانسته است؛ چرا که آنان امر نکاح را - که خداوند آسان گرفته و حضور شاهد را لازم ندانسته - بدون شاهد جایز نشمرده اند.

۱. همان، ج ۲۷، کتاب الشهادت، باب ۲۴، ص ۳۶۵، ح ۵۰.

۲. همان، ص ۳۶۰، ح ۳۵.

با توجه به آنچه گفته شد، علاوه بر دلالت کتاب و سنت بر لزوم وجود شاهد مرد در صحت طلاق^۱ از نظر اعتبار نیز مرد بودن شاهدان اجرای صیغه طلاق ضروری به نظر می‌رسد و اگر تبعیضی در این میان بین زن و مرد تصور شود، بر اساس رعایت مصالح کلی و به نفع اجتماع و برای جلوگیری از برهم خوردن نظم خانواده است که منافع آن در هر صورت به زنان نیز بر می‌گردد.

ادلة اثبات طلاق با شهادت

در این گفتار به بررسی شهادت یک مرد با دو زن یا چهار زن به تنهایی بر وقوع یا عدم وقوع طلاق نزد دو مرد عادل می‌پردازیم. لازم به ذکر است که این بحث، زیر مجموعه بحث ادلة اثبات دعوی است و به شهادتی که شرط صحت طلاق بود، ارتباطی ندارد. خلاصه آن که در این مقام، بحث از حجیت و قبول و کفایت شهادت دو زن همراه با یک مرد و یا شهادت چهار زن بدون همراهی با مردان، در اثبات طلاق در مقام اختلاف بین وقوع و عدم وقوع آن است؛ گرچه ظاهراً عدم قبول شهادت زنان به تنهایی مورد خلاف بین اصحاب نیست و اختلاف نظریات و اقوال فقها در قبول و یا عدم قبول شهادت زنان همراه با مردان است.

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۲، کتاب الطلاق، أبواب مقدماته و شرائطه، باب ۱۰، ص ۲۵، صاحب وسائل الشیعة این روایات را در این باب جمع آوری نموده است.

الف. آرا و نظرات

ابن زهره در الغنیة بر عدم پذیرش شهادت زنان در طلاق ادعای اجماع کرده است:

ولا تقبل شهادتهن علی کل حال فی الطلاق، ولا فی

رؤية الهلال، بدلیل اجماع الطائفة.^۱

و در مقابل، شیخ در شهادات المبسوط فرموده است که قول به تحقق

طلاق به وسیله شهادت زنان همراه با مرد، قولی قوی است:

احدها لا یتبث الا بشاهدين ذکرین... و الطلاق... وقال

بعضهم یتبث جمیع ذلك بشاهد و امرأتین و هو

الأقوی إلا القصاص؛^۲ بعضی گفته اند جمیع موارد

ذکر شده - که طلاق جزء آن موارد آمده - با یک

شاهد مرد و دو زن اثبات می گردد، که این قول اقوی

است، مگر در مورد قصاص.

و از ابو علی (عمانی)^۳ و ابن جنید (اسکافی)^۴ نیز قول به

پذیرش شهادت زنان به همراه مردان در طلاق حکایت شده

است. همچنین از احتمال کشف اللثام^۵ - که روایات ذکر شده مربوط

به شرط ثبوت است، نه شرط اثبات - برداشت می شود که ایشان نیز

۱. غنیة النزوع، ج ۱، ص ۴۳۸.

۲. المبسوط، ج ۸، ص ۱۷۲.

۳. حکاه عنه فی المختلف، ج ۸، ص ۴۷۴، مسألة ۷۴.

۴. همان.

۵. کشف اللثام، ج ۱۰، ص ۳۲۶.

به قبول پذیرش شهادت زنان همراه مردان در طلاق قابل هستند.

ب. بیان ادله عدم حجیت شهادت زنان در طلاق

۱. اصل و نقد آن

اصلی که اینجا مورد استناد قرار گرفته - که علامه در مختلف^۱ نیز به آن استدلال فرموده - استصحاب بقای نکاح است؛ با این بیان که ما شک داریم آیا با شهادت زنان اجرای طلاق اثبات می‌گردد یا خیر، لذا بقای نکاح سابق را - که به آن یقین داریم - استصحاب می‌کنیم.

بطان استدلال به استصحاب واضح است؛ چرا که فایده استصحاب در مقام ثبوت و رفع تحیر مکلف بین خود و خداست، نه در مقام اختلاف، که باب احتجاج و اثبات دعوی است. به طور کلی اصولی چون استصحاب و براءت در باب اختلاف و دعوی مطلقاً جاری نمی‌گردد.

۲. کتاب و نقد استدلال به آن

علامه درباره عدم قبول شهادت زن در اثبات طلاق در کتاب مختلف^۲ به وجوهی استدلال فرموده است که یکی از آن وجوه، آیه شریفه ﴿واشهدوا ذوی عدل منکم﴾ است؛ با این بیان که اقتضای آیه بر ذکر عدلین مرد (به قرینه منکم) بر انحصار قبولی شهادت مردان در اثبات طلاق و عدم قبولی شهادت زنان و لو آن‌که همراه مردان باشند (چه رسد به تنهایی) دلالت می‌نماید.

۱. مختلف الشیعة، ج ۸، ص ۴۸۰.

۲. همان، ص ۴۸۲.

بطلان استدلال به آیه - که مربوط به مقام ثبوت است، نه مقام اثبات - واضح و معلوم است. لکن ممکن است برای استدلال به آیه راهی دیگر انتخاب شود و آن این که بگوییم همان گونه که در تقریب آیه ۲۸۲ سوره بقره در بیان ملازمه عقلی بیان شد و مورد استناد قرار گرفت، در اینجا نیز می توان گفت هر چند که دلالت مطابقی آیه مربوط به مقام ثبوت و صحت طلاق است، ولی این شرط بودن در مقام اثبات نیز به جهت ملازمه عقلی بین ثبوت و اثبات (تحمل و ادا) و خروج از لغو بودن معتبر است؛ چرا که اگر شهادت عدلین در مقام اثبات دارای اثر نباشد، لزوم شهادت عدلین در مقام ثبوت نیز به تنهایی - چرا که فایده شاهد در مقام دعوی و اختلاف است - هیچ گونه اثری ندارد و لغو است.

این نحو استدلال به آیه بطلانش واضح و روشن است؛ چرا که ما هم به وجود ملازمه در آیه ۲۸۲ اذعان داریم و آن را قبول داریم. لکن ملازمه در آنجا به خاطر لغو نبودن بین تحمل و ادا بود؛ چرا که اگر حکم به نفوذ شهادت دو زن به جای یک مرد در مقام ادا و اثبات بی فایده باشد، دارای هیچ اثر شرعی دیگری در باب دعوی - که مورد آیه است - نیست؛ اما در اینجا مرد بودن دو شاهد عادل شرط صحت طلاق به حسب ثبوت و حکم واقعی و تحقق طلاق بین مکلف و خدای خویش است و منشأ ترتب آثار شرعی فراوانی است که هیچ ارتباطی به باب دعوی و محکمه و حکم حاکم ندارد و از جعل لزوم دو شاهد برای ثبوت طلاق هیچ گونه لغوی لازم نمی آید. بنابراین، از نظر کتاب آیه ای که بر شرط مرد بودن در اثبات طلاق دلالت کند، نداریم.

۳. سنت

شیخ حرّ عاملی روایات زیادی در این مورد جمع آوری نموده است. و شاید بتوان گفت تمام روایاتی که برای عدم نفوذ شهادت زن در طلاق قابل استناد است، نقل کرده است. این روایات هر چند از نظر تعداد زیاد است، اما هر یک دچار مشکلی به صورت مانعة الخلو در سند و یا دلالت و یا از هر دو جهت است و استدلال به آنها برای اثبات مطلبی که بر خلاف بنای عقلا و اصل و ارتکازات عرفی است، مشکل است. برای روشن شدن مطلب و بیان ضعف آنها به طور جداگانه به نقل هر یک از این روایات می پردازیم.

- صحیحہ حلبی و نقد آن

حلبی در روایتی صحیح نقل نموده که از حضرت امام صادق علیه السلام در مورد شهادت زنان در نکاح سؤال شد. آن حضرت در پاسخ فرمود: جایز است زمانی که همراه زنان مردی باشد و علی علیه السلام همواره می فرمود: اجازه نمی دهم (شهادت زن را در طلاق).

عن أبي عبد الله عليه السلام أنه سئل عن شهادة النساء في

النكاح، فقال: «تجوز إذا كان معهنّ رجل، وكان علي عليه السلام

يقول: لا أجيزها في الطلاق...»^۱.

این روایت به خاطر جمله «لا أجيزها» (اجازه نمی دهم)، نمی تواند متضمّن حکم کلی شرعی و همیشگی باشد و الا می فرمود: و لا تجوز؛ همانگونه که نسبت به نکاح - که شهادت زنان را در آن پذیرفته - فرموده

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۷، کتاب الشهادت، باب ۲۴، ص ۳۵۱، ح ۲.

است: تجوز. خلاصه آن که هم خود لاجیز در شخصی بودن عدم جواز آن (نه یک حکم کلی شرعی همیشگی) و ارتباطش با امیرالمؤمنین علیه السلام ظهور دارد و هم مقابله بین آن و تجوز - که در رابطه با نکاح آمده - شخصی بودن حکم را تقویت و تأیید می کند، وگرنه تغییر در جمله و تعبیر بی فایده و مانند لغو است. ناگفته نماند که شخصی بودن عدم جواز نیز قاعدتاً ناشی از خصوصیات زمان آن حضرت است که آن حضرت شهادت زنان را به اعتبار آن خصوصیات نمی پذیرفته پس صحیح بر عدم قبول شهادت زنان در طلاق به عنوان یک حکم شرعی دایمی دلالتی نداشته و ندارد و اگر از ظهور جمله در شخصی بودن هم بگذریم، حداقل نمی توان احتمالش را انکار کرد و از باب «اذا جاء الاحتمال بطل استدلال» نمی توان به این روایت استدلال کرد.

- مضمرة ابی بصیر و نقد آن

ابی بصیر می گوید:

سألته عن شهادة النساء؟ فقال: «تجوز شهادة النساء و حدهنَّ علی ما لا یستطیع الرجال النظر إلیه و تجوز شهادة النساء فی النکاح إذا کان معهنَّ رجل، و لا تجوز فی الطلاق و لا فی الدم...»^۱ از او در مورد شهادت زنان سؤال کردم پس گفت: «شهادت زنان به تنهایی بر آنچه که مردان نمی توانند به آن نظر افکنند، جایز است و در نکاح نیز اگر همراه و منضم با مرد باشد،

۱. همان، ص ۳۵۱، ح ۴.

جایز است، و جایز نیست در طلاق و در خون...».
یک. در سند روایت، علی ابن ابی حمزة بن سالم بطائنی - که واقفی است - وجود دارد و در وثاقتش بین علمای رجال اختلاف است. برخی او را موثق دانسته و برخی هم او را ضعیف دانسته‌اند.^۱
دو. ابی بصیر در سند روایت وجود دارد که مشترک بین ثقه و غیر ثقه است و کنیه چهار نفر است؛ هر چند گفته شده که نقل بطائنی از او شاهد و قرینه آن است که ابی بصیر، ابی بصیر ثقه است.
سه: روایت مضمور است.

چهار: در روایت شهادت زنان را در قتل (دَم) نپذیرفته است که از این جهت با روایات صحیح جمیل بن دراج و محمد بن حمران^۲ و روایت ابی الصباح الكنانی^۳ معارض است؛ چرا که در صحیح جمیل بن دراج چنین آمده است:

عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قلنا: أتجوز شهادة النساء في الحدود؟ فقال: «في القتل وحده، إن علياً عليه السلام كان يقول: لا يبطل دم امرئ مسلم؛» از امام صادق عليه السلام پرسیدم آیا شهادت زنها در حدود جایز است؟ حضرت فرمود: در قتل به تنهایی، زیرا علی عليه السلام همواره می فرمود: خون هیچ فرد مسلمانی از بین نمی رود.

۱. تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۶، ش ۸۱۱۱.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۷، کتاب الشهادات، باب ۲۴، ص ۳۵۰، ح ۱.

۳. همان، ص ۳۵۷، ح ۲۵.

همچنین در روایت ابی الصباح الکنانی امام صادق علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل نموده‌اند که حضرت فرموده است:
 «تجوز شهادة النساء مع الرجال فی الدم»؛ شهادت زن‌ها با مردان در دم نافذ است.

ممکن است کسی بخواهد این تعارض را پاسخ دهد و بگوید روایت مضمرب ابی بصیر با روایات مذکور تنها در قتل و دم معارضه دارد، نه در طلاق - که مورد بحث است - (چون از طلاق در روایات سه گانه سخنی به میان نیامده است) و به حکم تساقط در باب تعارض - که، «اذا تعارضا تساقطا» - مضمرب ابی بصیر نسبت به عدم قبول شهادت زن در مورد قتل و دم از حجیت ساقط است و نسبت به عدم قبول در طلاق، به خاطر نبود معارض، حجت است لکن این پاسخ صحیح نیست؛ چرا که حکم برای طلاق و دم با یک جمله «لا تجوز» آمده است و عقلا تبعض در حجیت را در یک حکم غیرمستقل نمی‌پذیرند، هرچند که در احکام مستقل آن را پذیرفته‌اند.

- روایت ابراهیم حارثی و نقد آن

ابراهیم حارقی (یا حارثی و یا خارقی) اظهار می‌دارد:

سمعت أبا عبدالله علیه السلام يقول: «تجوز شهادة النساء فيما لا يستطيع الرجال أن ينظروا إليه ويشهدوا عليه، وتجاوز شهادتهن في النكاح، ولا تجوز في الطلاق، ولا في الدم...»؛^۱ از امام صادق علیه السلام شنیدم

۱. همان، ص ۳۵۲، ح ۵.

که می‌گوید: شهادت زنان در آنچه که مردان نمی‌توانند به آن نگاه نمایند، جایز است و جایز است شهادت زنان در نکاح، و جایز نیست در طلاق و در (قتل).

این روایت دارای دو اشکال است:

اول. ابراهیم حارقی (یا حارثی یا خارقى) فردی مجهول است که نه توثیق و نه تضعیف شده است. بالاترین مطلبی که برخی درباره او گفته‌اند، امامی بودن اوست.^۱

دوم. این روایت، مانند روایت قبل، به خاطر جمله «ولا في الدم» با روایت صحیح جمیل بن درّاج و محمد بن حمران و خبر ابی الصباح الکنانی معارض است.

- روایت محمد بن فضیل و نقد آن

محمد بن فضیل گفته است:

سألت أبا الحسن الرضا عليه السلام قلت له: تجوز شهادة النساء في نكاح أو طلاق أو رجم؟ قال: «تجوز شهادة النساء في ما لا تستطيع الرجال أن ينظروا إليه وليس معهن رجل، وتجوز شهادتهن في النكاح إذا كان معهن رجل، وتجوز شهادتهن في حد الزنا إذا كان ثلاثة رجال وامرأتان، ولا تجوز شهادة رجلين وأربع نسوة في الزنا والرجم، ولا تجوز شهادتهن في الطلاق،

۱. تنقیح المقال، ج ۱، ص ۳۹، ش ۲۱۶.

ولا في الدم؛^۱ از امام رضا علیه السلام سؤال کردم: آیا شهادت زنان در نکاح یا طلاق یا رجم نافذ است؟ امام فرمود: شهادت زنان در آنچه مردان نمی‌توانند به آن نظر افکنند، جایز است؛ با آن‌که مردی همراه آنان نیست، و شهادت زنان در نکاح جایز است، اگر مردی همراه آنان باشد، و شهادت زنان در حد زنا زمانی که سه مرد و دو زن شهادت دهند، جایز است و شهادت دو مرد و چهار زن در زنا و رجم جایز نیست، و شهادت زنان در طلاق و خون جایز نیست.

این روایت دارای دو اشکال است:

اول. محمد بن فضیل - که در سند روایت وجود دارد - محمد بن فضیل ازدی کوفی صیرفی است که از اصحاب امام رضا علیه السلام و امام کاظم علیه السلام بوده و ضعیف است، نه محمد بن فضیل بن غزوان که شیخ و علامه او را توثیق نموده‌اند؛ چون ابن غزوان از اصحاب امام صادق علیه السلام است، نه از اصحاب امام رضا علیه السلام.^۲ در این روایت سؤال از ابا الحسن الرضا علیه السلام است که معلوم می‌شود همان ازدی کوفی است، نه ابن غزوان. دوم. مانند روایات قبل با صحیحۀ جمیل و ابن حرمان و خبر ابی الصباح الکنانی معارض است و همان اشکال تعارض به این روایت نیز وارد است.

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۷، کتاب الشهادت، باب ۲۴، ص ۳۵۲، ح ۷.

۲. تنقیح المقال، ج ۳، ص ۱۷۰، ش ۱۱۲۳۰.

- روايت محمد بن مسلم و نقد آن

محمد بن مسلم نقل نموده است که گفت:

«لا تجوز شهادة النساء في الهلال، ولا في الطلاق»، و

قال: سألته عن النساء تجوز شهادتهن؟ قال: «نعم، في

العذرة والنفساء»^۱؛ شهادت زنان در هلال و طلاق

جایز نیست. و گفت: از او سؤال کردم آیا شهادت

زنان جایز است؟ فرمود: بله، در بکارت و نفاس.

این روایت نیز دارای دو اشکال است:

اول. روایت مضمّن است و معلوم نیست محمد بن مسلم از چه کسی سؤال

نموده است؛ گرچه به صحت روایت، به اعتبار این که شأن محمد بن مسلم اجلّ

از آن است که از غیر معصوم روایت کند، از این نظر خللی وارد نیست.

دوم. شهادت زنان در هلال و طلاق در کنار هم آمده است و به قرینة

ذکر هلال احتمال دارد نظر شخصی امام، حکمی حکومتی و مقطعی

باشد که طبق شرایطی خاص بیان گردیده است. توضیح بیشتر آن در

بحث رؤیت هلال گذشت.

- روايت زرارہ و نقد آن

زراره در روایتی صحیح السند از امام باقر^{علیه السلام} نقل می کند:

سألت أبا جعفر^{علیه السلام} عن شهادة النساء: تجوز

في النكاح؟ قال: «نعم، ولا تجوز في الطلاق...»

قلت: تجوز شهادة النساء مع الرجال في الدم؟ قال:

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۷، کتاب الشهادات، باب ۲۴، ص ۳۵۲، ح ۸.

«لا»؛^۱ از حضرت در مورد شهادت زنان سؤال کردم که آیا در نکاح جایز است؟ فرمود: بله و در طلاق جایز نیست.

هر چند این روایت در ظاهر با روایاتی که شهادت زن را در «دَم» پذیرفته، متعارض است، اما به خاطر این که صدر و ذیل روایت قابل تقطیع است، عقلا تبعض در حجیت را در این گونه روایات - که مطالب مستقل است - می پذیرند؛ هر چند این بنای عقلا با توجه به این که در پنج روایت حکم عدم قبول در دم همراه با طلاق آمده است و به صورت یک مطلب بیان شده، محل تردید و شبهه است و در تمسک به بنای عقلا باید این بنا احراز گردد و در اینجا بنای عقلا مشکوک بوده و قابل تمسک نیست.

همچنین در سند روایت مثنی الحناط آمده است که علمای رجال، مانند کشی^۲ تنها به جمله علی بن حسن فضال - که در مورد او گفته است: «لابأس به» - اکتفا نموده اند که اعتماد به این روایت را به عنوان حجّت شرعی دچار خلل می گرداند.

- روایت ابي الصباح الكناني و نقد آن

أبي الصباح الكناني از امام صادق عليه السلام نقل می کند که علی عليه السلام فرمود:
«شهادة النساء تجوز في النكاح ولا تجوز في الطلاق»
وقال: إذا شهد ثلاثة رجال وامرأتان جاز في الرجم و

۱. همان، ص ۳۵۴، ح ۱۱.

۲. رجال الکشی، ص ۳۳۸، ش ۶۲۳.

إذا كان رجلاً وأربع نسوة لم يجز وقال: تجوز شهادة النساء في الدم مع الرجال؛^۱ شهادت زنان در نکاح جایز است و در طلاق جایز نیست و نیز فرمود: هنگامی که سه مرد و دو زن شهادت دادند، رجیم جایز است و زمانی که دو مرد و چهار زن شهادت دهند، نافذ نیست و نیز فرمود: شهادت زنان با مردان در خون جایز است.

در سند روایت محمد بن فضیل وجود دارد^۲ که این محمد بن فضیل یا محمد بن فضیل ازدی است - که ضعیف است - یا این که محمد بن فضیل غزوان است - که ثقه است -؛ هر چند عده ای گفته اند که چون حسین بن سعید از او نقل می کند، بنابراین، این شخص، محمد بن فضیل غزوان است. برخی نیز گفته اند که شیخ صدوق به آنچه محمد بن فضیل از ابی الصباح روایت کرده، عمل نموده است؛ اما هیچ کدام از این مطالب حجت شرعی بر وثاقت نیست. بنابراین، محمد بن فضیل در این روایت یا ضعیف است یا مشترک بین ضعیف و ثقه است و روایت از حجت ساقط است.

- روایت داود بن الحصین و نقد آن

داوود بن حصین در روایتی طولانی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است:
سألته عن شهادة النساء في النكاح، بلا رجل معهن إذا

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۷، کتاب الشهادات، باب ۲۴، ص ۳۵۷، ح ۲۵.

۲. تنقیح المقال، ج ۳، ص ۱۷۰، ش ۱۱۲۳۰.

كانت المرأة منكراً، فقال: «لا بأس به»، ثم قال: «ما يقول في ذلك فقهاؤكم؟» قلت: يقولون: لا تجوز إلا شهادة رجلين عدلين، فقال: «كذبوا - لعنهم الله - هؤنوا واستخفوا بعزائم الله وفرائضه وشددوا وعظّموا ما هوّن الله، إن الله أمر في الطلاق بشهادة رجلين عدلين، فأجازوا الطلاق بلا شاهدٍ واحد... وكان أمير المؤمنين عليه السلام يجيز شهادة المرأتين في النكاح عند الإنكار ولا يجيز في الطلاق إلا شاهدين عدلين»، فقلت: فأني ذكر الله تعالى قوله: ﴿فَرَجُلٌ وامرأتان﴾ فقال: «ذلك في الدين، إذا لم يكن رجلان، فرجلٌ وامرأتان ورجلٌ واحد ويمين المدعي، إذا لم يكن امرأتان، قضى بذلك رسول الله صلى الله عليه وآله وأمير المؤمنين عليه السلام بعده عندهم»؛^۱ داوود بن حصين می گوید از امام صادق عليه السلام در رابطه با شهادت زنان بدون همراهی مردان در نکاح به شرط آن که زن منکر باشد، سؤال کردم، امام فرمود: اشکال ندارد سپس فرمود: علمای شما (عامه) در این رابطه چه می گویند، گفتم آنان می گویند: در نکاح جایز نمی باشد مگر شهادت دو مرد عادل. سپس امام عليه السلام فرمود: خداوند آنان را لعنت کند که

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۷، کتاب الشهادت، باب ۲۴، ص ۳۶۰، ح ۳۵.

فرمان‌ها و فرائض خداوند را کوچک شمردند و آنچه را که خداوند آسان گرفته آنان سخت گرفتند، همانا خداوند در طلاق امر کرده است به شهادت دو مرد عادل و لکن آنان اجازه داده‌اند که طلاق بدون شاهد انجام گیرد، و از طرف خداوند در مورد نکاح تحریمی (اگر بدون شاهد باشد) نیامده است. پس آنچه که رسول خدا ﷺ در رابطه با گرفتن دو شاهد در نکاح انجام داد بدین جهت بوده است که در آینده بیجه و میراث او با انکار ازدواج از بین نرود.

دلالت این حدیث از چند جهت قابل دقت و نظر است:

اولاً. ممکن است بحث از طلاق و شهادت در آن به قرینه صدر روایت - که فرموده است: «هُنُوا وَاسْتَخْفُوا بِعِزَائِمِ اللَّهِ وَفَرَائِضِهِ وَشَدَّدُوا وَعَظَمُوا مَا هَوَّنَ اللَّهُ، إِنَّ اللَّهَ أَمَرَ فِي الطَّلَاقِ بِشَهَادَةِ رَجُلَيْنِ عَدْلَيْنِ فَأَجَازُوا الطَّلَاقَ بِلَا شَاهِدٍ وَاحِدٍ» - مربوط به شاهد عادل در شرط صحت باشد، نه مربوط به مقام اثبات و رفع اختلاف.

ثانیاً. جمله «لایجیز» - که در روایت آمده است - ممکن است یک حکم مقطعی باشد، نه حکم دائمی؛ شاهد آن، این که امام صادق علیه السلام جمله «یجیز» (نافذ می‌دانست) و جمله «لایجیز» (نافذ نمی‌دانست) را به حضرت علی علیه السلام نسبت داده و به صورت یک حکم کلی بیان ننموده است و فرموده:

«كان امير المؤمنين عليه السلام يجيز شهادة المرأتين في النكاح عند الانكار ولا يجيز في الطلاق الا شاهدين عدلين».

- روایت سکونی و نقد آن

سکونی از جعفر از پدرش، از علی علیه السلام نقل می‌کند که حضرت همواره می‌فرمود:

«شهادة النساء لا تجوز في طلاق ولا نكاح ولا في حدود، إلا في الديون و ما لا يستطيع الرجال النظر إليه»؛^۱ شهادت زنان در نکاح و طلاق و حدود جایز نیست، مگر در قرض‌ها و آنچه که مردان نمی‌توانند به آن نظر افکنند.

اولاً. تعارض بین این روایت و روایاتی که شهادت زن را در نکاح پذیرفته است، مانند روایت داوود بن حصین،^۲ وجود دارد. ثانیاً. بین این روایات و روایاتی که شهادت زن را در برخی حدود مانند حد زنا^۳ و قتل^۴ پذیرفته است، تعارض وجود دارد.

- روایت محمد بن سنان و نقد آن

در کتاب‌های علل الشرایع و عیون اخبار الرضا علیه السلام محمد بن سنان از امام

۱. همان، ص ۳۶۲، ح ۴۲.

۲. همان، ص ۳۶۰، ح ۳۵.

۳. همان، ص ۳۵۱، ح ۳، و ص ۳۵۲، ح ۵.

۴. همان، ص ۳۵۰، ح ۱.

رضا^۱ نقل می‌کند که حضرت در مورد علت ترک شهادت زنان در طلاق و هلال فرموده است:

«وعلة ترك شهادة النساء في الطلاق والهلال لضعفهن عن الرؤية ومحابتهن في الطلاق»؛^۱ این حکم به خاطر ضعف زنان از دیدن و طرفداری آنان از طلاق گرفتن زنان است.

اشکال اول. سند حدیث به محمد بن سنان در علل الشرایع و عیون اخبار الرضا^۲ دچار ضعف است که در ذیل به توضیح آن می‌پردازیم.

بیان وجه ضعف سند حدیث

شیخ حرّ عاملی در خاتمه وسائل الشیعة، ابتدا، سندهای شیخ صدوق را در من لایحضره الفقیه ذکر نموده و سپس به ذکر سندهای او در غیر من لایحضره الفقیه پرداخته است.

صاحب وسائل سه طریق برای ایشان به محمد بن سنان^۲ در علل الشرایع و عیون الأخبار نقل کرده که هر سه طریق دارای نقاط ضعفی است که عبارت است از:

سند اول. حدّثنا محمد بن علی؛ ماجیلویته، عن عمّه: محمد بن ابي القاسم، عن محمد بن علی، الكوفي، عن محمد بن سنان.
در این طریق، محمد بن علی الكوفي - که کنیه او أبو سمینه است -

۱. همان، ص ۳۶۵، ح ۵۰.

۲. همان، ج ۳۰، الفائدة الاولى، مشیخة الصدوق فی الفقیه، ص ۱۲۰.

وجود دارد و فضل بن شاذان او را از اشهر کذابین دانسته است.^۱
 سند دوم. حدَّثنا علي بن أحمد بن محمد بن عمران، الدَّقَّاق و محمد بن أحمد؛ السِّنَانِي و علي بن عبدالله؛ الورَّاق و الحُسَيْن بن إبراهيم بن أحمد بن هشام؛ المُكْتَب، رضى الله عنهم: قالوا: حدَّثنا محمد بن أبي عبدالله؛ الكوفي، عن محمد بن إسماعيل، عن علي بن العباس، عن القاسم بن الربيع الصَّحَّاف عن محمد بن سنان.

در این طریق نیز قاسم بن ربيع وجود دارد که او نیز ضعیف است.^۲
 سند سوم. حدَّثنا علي بن أحمد بن عبدالله البرقي و علي بن عيسى؛ المُجَاوِر في مَسْجِد الكوفة و أبو جعفر؛ محمد بن موسى؛ البرقي بالري، رضى الله عنهم. قالوا: حدَّثنا علي بن محمد؛ ماجيلويه، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن محمد بن سنان.

در این طریق نیز علی بن أحمد بن عبدالله،^۳ علی بن عیسی^۴ و محمد بن موسی^۵ وجود دارد که توثیق نشده‌اند. پس هر سه طریق دارای مشکلی بوده که اعتماد به آن صحیح نیست.

اشکال دوم. بعید نیست، روایت به شهادتی مربوط باشد که شرط صحت طلاق است؛ چرا که علّت مذکور (محاباتهن النساء فی الطلاق) با

۱. و ذکر الفضل فی بعض کتبه: الکذابون المشهورون ابوالخطاب و یونس بن ظیان و یزید الصائغ و محمد بن سنان و ابو سمنه اشهرهم (اختیار معرفة الرجال، ج ۶، ص ۸۲۳).
 ۲. القاسم بن الربيع الصحاف، کوفی، ضعیف فی حدیثه، غال فی مذهبه، لا التفات الیه و لا ارتفاع به (همان، ج ۲، ص ۳۸۹).
 ۳. تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۶۶، ش ۸۱۵۸.
 ۴. همان، ص ۳۰۱، ح ۸۴۲۸.
 ۵. همان، ج ۳، ص ۱۹۲، ش ۱۱۴۱۰.

شهادت بر ثبوت طلاق سازگار است؛ نه با شهادت در مقام اثبات. بنابراین، از بررسی دلایل می‌توان نتیجه گرفت که در آیات قرآن، دلیلی بر عدم حجیت شهادت زنان در اثبات طلاق یافت نشد و تمام احادیثی که در عدم حجیت شهادت زنان به آنها تمسک شده و یا قابل استناد بود، دارای ضعف سند و یا دلالت و یا در برخی از احادیث از هر دو جهت سند و دلالت قابل مناقشه بود.

احتمال فاضل اصفهانی در روایات و اشکال‌های به آن

الف. احتمال فاضل اصفهانی در روایات

مرحوم فاضل اصفهانی در تمام این روایات مناقشه‌ای اساسی نموده است. به عقیده وی احتمال دارد مراد از شهادت در احادیث ذکر شده، شهادت زنان در حین طلاق و شرط صحت طلاق باشد و این روایات ناظر بر آیه شریفه «و اشهدوا ذوی عدل منکم» باشد. عبارت ایشان این‌گونه است: لکن اخبار الطلاق یحتمل شهادتھن حین الطلاق.^۱

ب. اشکال صاحب جواهر به احتمال کشف اللثام

هر چند سخن فاضل اصفهانی، با اعتراض صاحب جواهر رو به رو شده و به آن اشکال کرده و فرموده است. که حمل روایات بر شرط الصحّه بعید است و این حمل با برخی از همین روایات نیز نمی‌سازد،

۱. کشف اللثام، ج ۱۰، ص ۳۲۷.

مانند روایت محمد بن سنان^۱ از علل و العیون؛ چرا که عدم قبول شهادت زنان را در مورد هلال کنار طلاق آورده است و با توجه به این که عدم نفوذ شهادت زنان در هلال مربوط به اثبات است و در مقام ثبوت اصلاً معنا ندارد، بنابراین در طلاق هم به حکم وحدت سیاق، مربوط به مقام اثبات است.

همچنین در روایت داوود بن حصین^۲ سؤال کننده بعد از حکم امام به عدم جواز شهادت زنان در طلاق برای روشن شدن این حکم و شبهه ای که در ذهنش بوده از آیه قرآن - که مربوط به شهادت دو زن به جای یک مرد است - سؤال می کند و روشن است که این آیه در مقام اثبات و ادای شهادت است، نه مقام ثبوت. بنابراین سؤال سائل از ابتدا، از مقام اثبات شهادت زنان در طلاق است و ربطی به مقام ثبوت ندارد:

نعم فی کشف اللثام احتمال کون المراد شهادتهن
 حین الطلاق و هو مع بُعدہ فیها ما لا یقبله، کالمروی
 عن العلل و العیون بأسانیده الی محمد بن سنان عن
 الرضا علیه السلام فی ما کتب الیه من العلل «و علة ترک شهادة
 النساء فی الطلاق و الهلال لضعفهن عن الرؤية و
 محاباتهن النساء فی الطلاق، فلذلك لا تجوز
 شهادتهن الا فی موضع ضرورة، مثل شهادة القابلة و ما
 لا یجوز للرجال أن ینظروا الیه» و غیره و فی خبر داود

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۷، کتاب الشهادت، باب ۲۴، ص ۳۶۵، ح ۵۰.

۲. همان، ص ۳۶۰، ح ۳۵.

بن الحصین عن ابی عبد الله... وکان
امیر المؤمنین... یجیز شهادة المرأتین فی النکاح عند
الأنکار ولا یجیز فی الطلاق الا شاهدین عدلین، فقلت
أنی ذکر الله تعالی فرجل و امرأتان فقال: ذلك فی
الدين... و غیرهما.^۱

ج. رد کلام صاحب جواهر

بخشی از اشکال صاحب جواهر به کلام صاحب کشف اللثام این است که حمل روایاتی که فقها جهت عدم پذیرش شهادت زنان در طلاق به آن استدلال نموده‌اند، بر شرط الصحة و ثبوت طلاق، بعید است و لکن کلام صاحب جواهر دارای شبهاتی است؛ چرا که اولاً معلوم نیست آیا مراد ایشان از بعید بودن این حمل، بعید بودن عرفی است، در نتیجه این احتمال (حمل روایات بر شرط الصحة) با توجه به آن که عرف آن را نمی‌پذیرد، به ارتکاب خلاف ظاهر بر می‌گردد و خلاف ظاهر نیز حجت نیست. بنابراین، روایات مربوط به همان مقام اثبات طلاق است. یا بعید بودن اعتباری که منجر به خلاف ظاهر بودن نمی‌شود و می‌توان روایات را بر شرط الصحة و مقام ثبوت حمل کرد که بنابراین دو احتمال از معنای بُعد، روایات نیز دارای دو احتمال است: یک احتمال، احتمال عدم نفوذ و عدم حجیت شهادت زنان در مقام ادا و احتمال دیگر، احتمال عدم نفوذ در مقام ثبوت و شرط الصحة: «فاذا جاء الاحتمال بطل

۱. جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۱۶۰.

الاستدلال». فلذا نمی توان به این روایات جهت عدم قبول شهادت زنان در اثبات طلاق استدلال نمود.

ثانیاً، بُعد مربوط به جایی است که دو مفهوم در بین باشد و یکی از دو مفهوم را از منظر عرف بعید بدانیم و لکن در اینجا «لاتجاوز» یک مفهوم دارد و دارای معنای عامی است که مصادیق مختلف دارد؛ به این بیان که عدم جواز در مقام اثبات، یعنی حجت نبودن و عدم نفوذ؛ و در مقام ثبوت، یعنی عدم تحقق شرط و عدم صحت مشروط. بنابراین، مصادیق با یکدیگر متفاوت است، نه این که تفاوت بین مفاهیم و ظواهر باشد. شاهد بر این مطلب، روایت داوود بن حصین است.

امام علیه السلام می فرماید:

«...ان الله امر فی الطلاق بشهادة رجلین عدلین، فأجازوا الطلاق بلا شاهد واحد...»^۱ خداوند (اجرای) طلاق را با شهادت دو عادل امر کرده است و لکن آنها طلاق را بدون حتی یک شاهد جاری کردند.

روشن است که کلمه «اجازوا» مربوط به شرط الصّحة است؛ چرا که خداوند در قرآن در مقام ثبوت و شرط الصّحة امر کرده است اجرای صیغه طلاق باید با شهادت دو عادل باشد و حضرت «اجازوا» را در همان معنا و مفهوم عامش استعمال نموده و تطبیق بر یکی از مصادیقش - که نفوذ از باب شرط الصّحة است - نموده است. از این رو، استعمال

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۷، کتاب الشهادت، باب ۲۴، ص ۳۶۰، ح ۳۵.

«لاتجوز شهادة النساء في الطلاق» در روايات، به معنای خودش و تطبيق با عدم نفوذ به حسب ثبوت، بُعدی ندارد.

نتیجه‌گیری

با توجه به ایرادها و اشکال‌های سندی و دلالی که در روايات بود، نتیجه می‌گیریم که این روايات نمی‌تواند بر عدم نفوذ شهادت زنان در مقام اثبات حجت باشد.

گفته شده که با این‌گونه روايات نمی‌توانیم یک حکم خلاف بنای عقلا و ارتکازات عقلایی و عرفی را ثابت کنیم. شاهد بر این ارتکاز در روايت داوود بن حصین^۱ است که بعد از آن‌که امام فرمود: «لا یجیز فی الطلاق الا شاهدین عدلین»، سائل با توجه به همان بنای عقلا (عدم تفاوت بین شهادت زن و مرد) و بُعد در ذهنش به قرآن استشهاد می‌کند و از امام سؤال می‌کند: «أنی ذکر الله فرجل و امرأتان؟». یعنی در ذهن سائل این بنا وجود دارد که شهادت زنان نیز باید پذیرفته شود و قرآن نیز شهادت آنان را پذیرفته است و از دلیل عدم پذیرش شهادت آنان سؤال می‌کند.

استدلال برخی از قایلان به عدم جواز شهادت زنان در طلاق

الف. استدلال صاحب جواهر و نقد آن

صاحب جواهر برای اثبات عدم جواز شهادت زنان در طلاق به دو وجه استدلال فرموده‌اند؛ یکی اصل و دیگری روايات:

۱. همان.

للاصل ونصوص الكثیرة كصحيح الحلبي.^۱... و خبر ابراهيم الحارثي.^۲... و خبر محمد بن فضيل.^۳... الى غير ذلك من النصوص التي يمكن دعوى كونه مقطوعاً به منها ان لم يكن دعوى تواترها ومع ذلك سالمة عن المعارض بالخصوص؛^۴ یکی از حقوقی که فقط با دو شاهد مرد ثابت می‌گردد، طلاق است. دلیل آن یکی اصل و دوم روایات کثیری است که بعضی از آنها عبارت‌اند از صحیحہ حلبی، خبر ابراهیم حارثی، خبر محمد بن فضیل و غیر از این روایات که از معصومان علیهم‌السلام وارد شده است. این روایات اگر نگوییم متواتر هستند، (لا اقل) امکان ادعای قطع به صدور آنها (و حکم به عدم نفوذ شهادت زنان در طلاق) وجود دارد. و این روایات با توجه به کثرتشان دارای معارض خاصی (در روایات) نیست.

ب. نقد استدلال‌های صاحب جواهر

در استدلال صاحب جواهر سه اشکال وجود دارد.
 ۱. ایشان می‌فرماید: «ما از این روایات قطع به حکم داریم». ما در

۱. همان، ص ۳۵۱، ح ۲.

۲. همان، ص ۳۵۲، ح ۵.

۳. همان، ص ۳۵۲، ح ۷.

۴. جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۱۶۰.

جواب می‌گوییم با اشکالاتی که از منظر دلالت و سند در این روایات بیان شد، چگونه می‌توان ادعای حصول یقین به حکم نمود؟ ممکن است کسی بگوید هنگامی که برای فقیهی بزرگ مثل صاحب جواهر یقین حاصل گردید، باید این یقین برای دیگران نیز معتبر باشد. اما باید دانست که یقین یک مجتهد از روایات حجت شرعی برای مجتهدان دیگر نیست. بدیهی است که یقین هیچ فردی منشأ یقین برای دیگری نمی‌شود؛ چراکه هر یقینی در حصولش محتاج به مبادی خودش است. ۲. ایشان فرموده است: «اگر نگوییم تواتر دارند». اشکال این است که این روایات تواتر لفظی ندارد؛ لذا یا تواتر اجمالی و یا تواتر معنوی مورد نظر ایشان است. در تواتر اجمالی - همان‌گونه که صاحب کفایة می‌فرماید - به روایتی که مضمونش اخص و دایره آن تنگ‌تر است، تمسک می‌شود و قدر متیقن در این روایات «لا أجیز» است، نه «لا تجوز». با توجه به این معنا از تواتر، تواتر بر ادعای ایشان نمی‌تواند دلیل باشد. چراکه «لا أجیز» دلالت بر یک حکم کلی و همیشگی نمی‌نماید.

۳. ایشان می‌فرماید: «سالمة عن المعارض بالخصوص؛ (معارضی بالخصوص برای این روایات وجود ندارد)». اگر منظور ایشان از معارض بالخصوص روایتی باشد که فقط در موضوع طلاق وارد شده، عدم وجود معارض به این معنا صحیح است؛ اما اگر مراد ایشان معارضی است که حجیت این روایات را با مشکل مواجه نماید، باید بگوییم که سخن درستی نیست؛ چراکه از آنچه در مباحث سابق گذشت، معلوم شد

که معارض به این معنا وجود دارد و فرقی با معارض بالخصوص ندارد.

ج. استدلال صاحب مستند و نقد آن

تشرط فی ثبوت الطلاق الذکورة المحضه ايضاً و
لا يقبل فيه شهادة النساء مطلقاً على الأظهر الأشهر بين
من تقدّم و تأخّر للصحاح الثلاث... و الروایات
التسع.^۱

استدلال صاحب مستند به روایات باب است که کلیه این روایات از
نظر سند و یا دلالت دارای اشکال است؛ چنان که در بررسی روایات به
طور تفصیل بیان گردید.

د. استدلالی دیگر و نقد آن

استدلال دیگری که می توان در خصوص حجیت شهادت زنان در
اثبات طلاق و هلال مطرح نمود، ضابطه ای است که امام علیه السلام آن را در چند
روایت^۲ بیان فرموده است. آن ضابطه عبارت است از:

تجاوز شهادة النساء في ما لا يستطيع للرجال النظر إليه؛
شهادت زنان در آنچه که مردان نمی توانند به آن نظر
افکنند، جایز است.

چون قید «ما لا يستطيع للرجال النظر إليه» در مقام بیان ضابطه از

۱. مستند الشيعة، ج ۱۸، ص ۲۷۴.

۲. وسائل الشيعة، ج ۲۷، کتاب الشهادات، باب ۲۴، ص ۳۵۱ - ۳۵۴، ح ۴، ۵، ۷، ۱۰ و ۱۲.

سوی امام بیان گردیده، مفهوم آن این است که شهادت زنان چه به صورت انفراد و چه به صورت همراهی با مردان در آنچه که مردان توان نظر افکندن بر آن دارند، جایز و نافذ نیست و این عموم و اطلاق مفهوم، مقتضی عدم حجیت شهادت زنان در برخی از موارد و موضوعات فقهی است. بنابراین، این ضابطه رادع بنای عقلا و ارتکازات عقلایی (مبنی بر پذیرش شهادت زنان در تمام موضوعات) است. و این ضابطه موجب سقوط حجیت بنای عقلا - که عمده دلیل در پذیرش شهادت زنان است - در برخی از امور می‌گردد که از آن جمله شهادت زن در اثبات طلاق است.

در پاسخ به این شبهه می‌توان گفت:

اولاً، چنین مفهومی و استدلال به آن در ادله هیچ یک از فقها - که در این مسأله بحث فرموده‌اند - نیامده است؛ مخصوصاً صاحب مستند - که از قایلان به عدم پذیرش شهادت زنان در طلاق است و سعی وافر در جمع‌آوری روایات نفی پذیرش شهادت زنان نموده است - به این مفهوم استناد ننموده و آن را ذکر نکرده است.

ثانیاً، استفاده ضابطه و قاعده از این روایات، آن هم به وسیله مفهوم، در حالی که در مواردی که امکان نظر افکندن مردان در آنها وجود دارد، مانند دین، نکاح، حدود و ...، شهادت زنان حجت و معتبر دانسته شده است، مشکل به نظر می‌رسد؛ هر چند می‌توان در این وجه اشکال نمود این مفهوم در مقام بیان ضابطه در مورد عدم پذیرش شهادت زنان به صورت انفراد است. از این رو، صاحب مستند به آن استناد نکرده است

که ظاهراً اشکال و جیهی به نظر می‌رسد.

ثالثاً، استدلال به وسیله این گونه مفاهیم، در مقام ردع بناها و ارتکازهای عقلایی تمسک به دلیلی ضعیف است که شایستگی جلوگیری از این بنا را ندارد؛ چراکه روشن است ردع ارتکازات عقلایی - که ثابت و رایج بین آنهاست - به یک وجه قوی از نظر کمیت و کیفیت نیاز دارد که همتای رواج بنا از جهت کیفیت و کمیت باشد و الی رادع بودن بدون توجه به همتایی، برای عقلا معنا و مفهومی ندارد.

نتیجه‌گیری و تحقیق

با توجه به مناقشه در مجموع ادله قابل تمسک در عدم حجیت شهادت زن در اثبات طلاق، حجیت شهادت زنان در این مسأله نیز خالی از قوت نیست. دلیل بر این قول، وجوه سه‌گانه عمومات حرمت کتمان شهادت و صدق لفظ عادل و عدول بر زنان مانند صدقش بر مردان و بنای عقلا و ارتکازات عرفیه در مورد پذیرش شهادت زنان در همه موارد دعوی و عدم ردع آن از طرف شارع است که وجه اخیر عمده دلیل ما در اثبات حجیت شهادت زنان در طلاق است. این ادله به دو روایت عبدالکریم^۱ و مرسله شیخ طوسی^۲ تأیید می‌گردد و فقهای مانند

۱. عن اخیه عبدالکریم بن ابی‌یعفور، عن ابی‌جعفر علیه السلام قال: تقبل شهادة المرأة و النسوة اذا كن مستورات من اهل البيوتات، معروفات بالستر و العفاف، مطيعات للازواج، تارکات للبداء و التبرج الى الرجال في انديتهم (همان، ج ۲۷، کتاب الشهادت، باب ۴۱، ص ۳۹۸، ح ۲۰).
 ۲. و روی قبول شهادتھن فی الطلاق مع الرجال، هر چند این مرسله را صاحب ریاض در ج ۲، ص ۴۴۱ ذکر نموده است و محل آن را المبسوط دانسته است و لکن ما به چنین روایتی

شيخ در المبسوط^۱ و عمانی^۲ و اسکافی^۳ قایل به پذیرش شهادت زنان همراه با مردان در طلاق شده‌اند.

→ در المبسوط برخورد نکردیم. همچنین صاحب ریاض فرموده است که این روایت در الکفایة آمده است. ظاهراً صاحب ریاض با اعتماد به کلام مرحوم سبزواری در کفایة الاحکام چنین روایتی را نقل نموده است. ناگفته نماند صاحب مستند نیز یکی از ادله را این روایت دانسته است و محققان مستند الشیعة محل این روایت را ریاض ذکر نموده‌اند (مستند الشیعة، ج ۱۸، ص ۲۷۶) با توجه به آنچه گذشت، عدم وجود چنین روایتی از شیخ در المبسوط روشن گردید. والله العالم.

۱. المبسوط، ج ۸، ص ۱۷۲.

۲. حکاه عنه فی المختلف، ج ۸، ص ۴۷۴، مسأله ۷۴.

۳. مجموعه فتاوی ابن جنید، ص ۳۲۷.

مبحث چهارم: شهادت زن در نکاح

یکی از موضوعاتی که برخی فقها بر عدم پذیرش شهادت زنان در آن رأی داده‌اند، نکاح است؛ هر چند در مقابل، عدّه‌ای هم به قبول شهادت آنان فتوا داده‌اند.

آرا و نظریات

با توجه به اختلاف روایات، دو قول در مسأله وجود دارد:
۱. عدم حجیت و عدم قبول شهادت زنان که مختار علمایی همچون شیخ مفید،^۱ شیخ طوسی در الخلاف،^۲ سلار،^۳

۱. المقنعة، ص ۷۲۷.

۲. الخلاف، ج ۶، ص ۲۵۲، المسأله ۴.

۳. المراسم، ص ۲۳۳.

ابن حمزه،^۱ ابن ادریس^۲ و نجیب الدین^۳ و ظاهر کلام علامه در تحریر^۴ است.

۲. حجیت و قبول شهادت زنان در نکاح که علمایی همچون صدوقین،^۵ و^۶ ابن جنید،^۷ شیخ در المیسوط^۸ و دو کتاب روایی اش تهذیب^۹ و الاستبصار^{۱۰} و ابوالصلاح،^{۱۱} ابن زهره^{۱۲} و محقق در شرایع الاسلام،^{۱۳} علامه در قواعد و ارشاد،^{۱۴} فخر المحققین در ایضاح،^{۱۵} شهید در الدروس^{۱۶} و غیر آنها از متأخران، بلکه اکثر اصحاب - همان طور که شهید در مسالك^{۱۷} فرموده - قایل به این قول هستند، بلکه ابن زهره^{۱۸} ادعای

۱. الوسيلة، ص ۲۲۲.

۲. السرائر، ج ۲، ص ۱۳۹.

۳. الجامع للشرايع، ص ۵۴۲.

۴. التحرير، ج ۵، ص ۲۶۷.

۵. حكاہ عن علي بن محمد (والد الصدوق) في المختلف، ج ۸، ص ۴۸۰، مسألة ۷۴.

۶. المقنع، ص ۴۰۲.

۷. مجموعة فتاوى ابن جنيد، ص ۳۲۷.

۸. الميسوط، ج ۸، ص ۱۷۲.

۹. تهذيب الأحكام، ج ۶، ص ۲۸۰.

۱۰. الاستبصار، ج ۳، ص ۲۵.

۱۱. الكافي في الفقه، ص ۴۳۹.

۱۲. غنية النزوع، ص ۴۳۹.

۱۳. شرايع الاسلام، ج ۴، ص ۱۲۵.

۱۴. قواعد الاحكام، ج ۳، ص ۴۹۹؛ ارشاد الأذهان، ج ۲، ص ۱۵۹.

۱۵. الايضاح، ج ۴، ص ۴۳۲.

۱۶. الدروس، ج ۲، ص ۱۳۷.

۱۷. مسالك، ج ۱۰، ص ۲۵۲.

۱۸. غنية النزوع، ص ۴۳۹.

اجماع بر این قول نموده است.

ادله مانعان حجیت و نقد و بررسی آن

الف. ادلة

برای عدم حجیت به دو روایت استدلال شده است. هر چند در بیشتر کتب فقها تنها استدلال به روایت سکونی^۱ نقل شده است، لکن مقدس اردبیلی^۲ استدلال به روایت اسماعیل بن عیسی را نیز نقل فرموده است.

- روایت اسماعیل بن عیسی

سألت الرضا عليه السلام: هل تجوز شهادة النساء في التزويج من غير أن يكون معهنَّ رجل؟ قال: «لا، هذا لا يستقيم»؛^۳ از امام رضا عليه السلام سؤال کردم: آیا شهادت زنان در ازدواج نافذ است، در صورتی که مردی همراه آنان نباشد؟ فرمودند: نه این درست نیست.

- روایت سکونی

عن جعفر، عن ابیه، عن علی عليه السلام أنه كان يقول: «شهادة النساء لا تجوز في طلاق ولانكاح ولا في حدود، إلا

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۷، کتاب الشهادات، باب ۲۴، ص ۳۶۲، ح ۴۲.

۲. مجمع الفائدة و البرهان، ج ۱۲، ص ۴۲۴.

۳. وسائل الشیعة، ج ۲۷، کتاب الشهادات، باب ۲۴، ص ۳۶۲، ح ۳۹.

فی الدیون وما لا یتطیع الرجال النظر الیه؛^۱ علی بن ابی طالب
می فرمود: شهادت زنان در طلاق و نکاح و حدود
جایز نیست، مگر در دین و آنچه که مردان از نظر
شرعی نمی توانند به آن نگاه کنند و نگاهشان به آن
حرام باشد.

کیفیت استدلال به این دو روایت واضح است.

ب. نقد ادله

اولاً، این دو روایت از نظر سند به جهت وجود بنان بن محمد^۲ در
روایت سکونی^۳ - که توثیق نشده است - و مجهول بودن خود اسماعیل
بن عیسی^۴ در روایت اول ضعیف است.^۵ ثانیاً، شیخ در تهذیب^۶ و
الاستبصار^۷ فرموده است:

این دو روایت را بر تقیه حمل می نمایم؛ چرا که
عامه شهادت را در صحت نکاح، به خلاف طلاق
لازم دانسته اند.

۱. همان، ج ۴۲.

۲. تنقیح المقال، ج ۱، ص ۱۸۴، ش ۱۳۹۶.

۳. وسائل الشیعة، ج ۲۷، کتاب الشهادات، باب ۲۴، ص ۳۶۲، ح ۴۲.

۴. تنقیح المقال، ج ۱، ص ۱۴۱، ش ۸۶۴.

۵. وسائل الشیعة، ج ۲۷، کتاب الشهادات، باب ۲۴، ص ۳۶۲، ح ۳۹.

۶. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۲۸۰ - ۲۸۱.

۷. الاستبصار، ج ۳، ص ۲۵.

و روایت داوود بن حصین^۱ مؤید تقیه و بیان کننده نظر عامه است؛ چراکه در روایت داوود، عامه به خاطر حکم به لزوم شرط بودن شاهد در نکاح مورد ذم قرار گرفته‌اند و لکن مقدس اردبیلی^۲ به شیخ اشکال کرده و فرموده روایت داوود نمی‌تواند مؤید حمل بر تقیه باشد.

ناگفته نماند که وجه اشکال مقدس اردبیلی به تأیید شیخ واضح نیست؛ چراکه شیخ ظاهراً خواسته فتوای عامه را با روایت داوود بیان کند؛ به این معناکه مستند نظر عامه را به این شکل بیان داشته است. بنابراین، روایت داوود مستند نظر عامه است. همچنین شیخ نسبت به این دو روایت حمل دیگری را نیز ذکر فرموده و آن حمل «لاتجوز» بر کراهت است.^۳ و مؤید این حمل را در الاستبصار^۴ کلمه «لا یستقیم» گرفته است؛ چراکه اگر منظور، عدم جواز بود، می‌فرمود: «لاتجوز»، نه «لا یستقیم». لکن این حمل ضعیف است و مقدس اردبیلی با امر به تأمل در این حمل به ضعف این حمل اشاره نموده است و ظاهراً نظرش در وجه تأمل آن است که چون در سؤال سائل کلمه «تجوز» آمده و سؤالش از جواز و عدم جواز است. بنابراین، کلمه «لا» بر نفی جواز و حرمت دلالت می‌نماید و حمل «لاتجوز» بر کراهت حملی خلاف ظاهر، بلکه خلاف نص و صراحت است.

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۷، کتاب الشهادت، باب ۲۴، ص ۳۶۰، ح ۳۵.

۲. مجمع الفائدة و البرهان، ج ۱۲، ص ۴۲۵.

۳. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۲۸۰، ذیل ح ۷۶۹.

۴. الاستبصار، ج ۳، ص ۲۵، ح ۷۹.

ادلة مجوزان حجيت و كيفيت استدلال

ادله

- صحیحة حلبی

عن ابی عبدالله علیه السلام أنه سئل عن شهادة النساء فی النکاح، فقال: «تجوز اذا كان معهنَّ رجل»؛^۱ از امام صادق در مورد شهادت زنان در نکاح سؤال شد، حضرت فرمود: شهادت زنان هنگامی که همراه آن شهادت مردان هم باشد، جایز است.

- خیر ابی بصیر

عن ابی بصیر، قال: سألته عن شهادة النساء؟ فقال: «تجوز شهادة النساء و حدهنَّ علی ما لا یستطیع الرجال النظر الیه و تجوز شهادة النساء فی النکاح اذا كان معهنَّ رجل»؛^۲ ابی بصیر می گوید: از شهادت نساء سؤال کردم، امام فرمود: شهادت زنان در چیزهایی که مردان در آن امکان نظر انداختن ندارند، جایز است و (همچنین) شهادت زنان در نکاح، اگر همراه مردان باشند، جایز است.

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۷، کتاب الشهادات، باب ۲۴، ص ۳۵۱، ح ۲.

۲. همان، ح ۴.

- خیر ابراهیم الحارقی (الحارثی، الخارقی)

سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول: «تجوز الشهادة النساء فيما لا يستطيع الرجال أن ينظروا اليه ويشهدوا عليه و تجوز شهادتهن في النكاح»^۱؛
 ابراهیم حارقی از امام صادق نقل می‌کند که امام فرمود: شهادت زنان در آن چیزی که مردان نمی‌توانند به آن نگاه کنند و یا این‌که شاهد بر آن باشند، جایز است. همچنین شهادت زنان در نکاح جایز است.

- خیر محمد بن فضیل

محمد بن الفضیل قال: سألت أبا الحسن الرضا عليه السلام قلت له: تجوز شهادة النساء في نكاح أو طلاق أو رجم؟ قال: «تجوز شهادة النساء فيما لا يستطيع الرجال ان ينظروا اليه و ليس معهن رجل و تجوز شهادتهن في النكاح اذا كان معهن رجل»^۲؛ محمد بن فضیل می‌گوید: از امام رضا عليه السلام سؤال کردم و گفتم: شهادت زنان در نکاح یا طلاق یا رجم جایز است؟ فرمودند: در چیزهایی که مردان امکان نظر انداختن در آنها ندارند، جایز است؛ هر چند مردی همراه آنها نباشد

۱. همان، ص ۳۵۲، ح ۵.

۲. همان، ح ۷.

و شهادتشان در نکاح، اگر مرد همراه آنان باشد، جایز است.

- خبر زراره

عن زرارة، قال: سألت أبا جعفر عليه السلام عن شهادة النساء تجوز في النكاح؟ قال: «نعم»؛^۱ زراره از امام باقر از شهادت زنان می پرسد: آیا شهادت آنها در نکاح جایز است؟ امام باقر می فرماید: بله.

- خبر ابی الصباح

عن أبي الصباح الكناني، عن أبي عبد الله عليه السلام قال علي عليه السلام: «شهادة النساء تجوز في النكاح»؛^۲ ابی الصباح الكنانی از امام صادق و ایشان از حضرت علی عليه السلام نقل می کنند: شهادت زنان در نکاح جایز است.

- خبر داود بن الحصین

عن داود بن الحصين، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سألته عن شهادة النساء في النكاح، بلا رجل معهن إذا كانت المرأة منكراً، فقال: «لا بأس به... والنكاح لم يجيء عن الله في تحريمه، فسُنَّ رسول الله صلى الله عليه وسلم في ذلك الشاهدين تأديباً ونظراً، لئلا ينكر الولد والميراث و

۱. همان، ص ۳۵۴، ح ۱۱.

۲. همان، ص ۳۵۷، ح ۲۵.

قد ثبتت عقدة النكاح (و استحلّ الفروج) و لا ان يُشهد و كان امير المؤمنين عليه السلام يجيز شهادة المرأتين في النكاح عند الانكار؛^۱ داوود بن حصين می گوید از امام صادق عليه السلام در رابطه با شهادت زنان بدون همراهی مردان در نکاح به شرط آن که زن منکر باشد، سؤال کردم، امام فرمود: اشکال ندارد سپس فرمود: علمای شما (عامه) در این رابطه چه می گویند، گفتم آنان می گویند: در نکاح جایز نمی باشد مگر شهادت دو مرد عادل، سپس امام عليه السلام فرمود: خداوند آنان را لعنت کند که فرمانها و فرائض خداوند را کوچک شمردند و آنچه را که خداوند آسان گرفته آنان سخت گرفتند، همانا خداوند در طلاق امر کرده است به شهادت دو مرد عادل و لکن آنان اجازه داده اند که طلاق بدون شاهد انجام گیرد و از طرف خداوند در مورد نکاح تحریمی (اگر بدون شاهد باشد) نیامده است. پس آنچه که رسول خدا صلى الله عليه وآله در رابطه با گرفتن دو شاهد در نکاح انجام داد بدین جهت بوده است که در آینده بچه و میراث او با انکار ازدواج از بین نرود.

۱. همان، ص ۳۶۰، ح ۳۵.

- روايت فقه الرضا

«وتقبل شهادة النساء في النكاح والدين وكل ما لا يتهيأ للرجال ان ينظرو اليه»^۱.

كيفية استدلال

كيفية استدلال به اين روايات واضح است و جوهي كه براي ترجيح اين روايات بر دو روايت معارض (روايت‌هاي اسماعيل بن عيسى و سكوني) بيان نموده‌اند، مؤيداتي براي تقويت استدلال به اين روايات است. در اينجا به نقل و جوهي كه در كلام مقدس اردبيلي آمده است، اکتفا می‌كنيم:

ورواية الجواز أكثر وأوضح مع تأييده بعموم أدلة قبول الشهود بأن الشريعة سهلة سمحة وإذا كان المدعى هو الزوجة يكون الدعوى مالا مثل النفقة والمهر.^۲

وجوه ذکر شده در كلام ایشان چهار وجه است كه عبارت است از:

۱. كثرت و زیادتر بودن روايات داله بر جواز،

۲. اين روايات از نظر دلالت واضح‌ترند،

۳. اين روايات تأييد می‌شوند:

الف. به عموم ادلة شهود،

ب. قاعدة سهلة و سمحة در شريعت اسلام.

۴. اگر مدعی نكاح زوجه باشد، دعوی، دعوی مالی از حيث نفقه و

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۷، كتاب الشهادات، باب ۱۹، ص ۴۲۶، ح ۸.

۲. مجمع الفائدة و البرهان، ج ۱۲، ص ۴۲۵.

مهر است که در دعوای مالی شهادت زنان مورد قبول است.

۲. اجماع غنیه^۱ و اشکال در آن

این اجماع دارای دو اشکال است:

۱. وجود مخالفانی از علمای بزرگ همچون شیخ مفید و شیخ طوسی که در گفتار سابق گذشت.
 ۲. از آنجا که این مسأله مَصَّب روایات است، این اجماع مدرکی است که بر فرض ثبوت و تحققش حجت نیست:
- فَأَنَّ الْأَجْمَاعَ حُجَّةٌ فِيمَا لَيْسَ لِلْعَقْلِ إِلَيْهِ سَبِيلٌ وَلَا
لِلنَّقْلِ فِيهِ دَلِيلٌ.

بررسی تعارض در روایات

هر چند که بین این دو دسته روایات تعارضی وجود ندارد، چرا که تعارض بعد از حجت بودن متعارضان است و گذشت که روایات عدم قبول شهادت زنان (روایت سکونی و خبر اسماعیل بن عیسی) به جهت ضعف سند حجت نیست و قابل استناد نیست و در مقابل، در اخبار هشتگانه هم خبر صحیح وجود داشت (صحیح حلبی) و هم به خاطر کثرتشان می توان گفت که دارای تواتر اجمالی هستند؛ لکن اگر به تعارض نیز قایل باشیم، روایات هشتگانه بر آن دو روایت به خاطر اکثریت و اوضاحت در دلالت و موافقت با سهولت و غیر آنها که در کلام

۱. غنیه التزوع، ص ۴۳۹.

مقدس اردبیلی آمده بود، ترجیح دارد.

الف. بیان مرجحات

۱. کثرت سند: یکی از مرجحات غیر منصوص در باب تعارض کثرت روایات است. در اینجا روایات دال بر قبول شهادت زنان هشت روایت است و روایات عدم قبول دو روایت. بنابراین، ترجیح بالکثرة با روایت دال بر قبول است.

۲. مخالفت عامه: دو روایت عدم قبول موافق عامه است و شیخ در الخلاف^۱ از عامه بخصوص شافعی نقل کرده است که شافعی گفته است: «نکاح منعقد نمی شود، مگر با شهادت دو مرد»^۲ و روایات قبول شهادت زنان مخالف با عامه است. بنابراین، ترجیح با روایات مخالف عامه است.

ب. کیفیت جمع دلالی بین روایات

با توجه به عدم حجیت دو روایتی که برای عدم پذیرش شهادت زنان در نکاح به آنها استدلال گردیده بود، باید گفت که تعارض در این روایات، اصلاً وجود ندارد. لذا نه احتیاج به جمع سندی و ترجیح به مزایا و مرجحات است و نه نیاز به جمع دلالی و تصرف در دلالت آنها. برای تکمیل بحث و بررسی جمیع نظریات به دو وجهی که جهت

۱. الخلاف، ج ۶، ص ۲۵۲، مسألة ۴.

۲. المغنی لابن قدامة، ج ۷، ص ۳۳۹، ج ۱۲، ص ۸.

جمع دلالی بین دو دسته روایات در کلمات برخی از قایلان به قبول شهادت زنان دیده می‌شود، در ذیل اشاره می‌کنیم:

۱. روایات عدم قبول بر حالت انفراد زنان در شهادت حمل شوند و روایات قبول بر حالت انضمام و همراهی زنان با مردان در شهادت حمل شوند. نتیجه جمع آن است که گفته شود شهادت زنان همراه با مردان جایز است و این جمع به آنچه که در روایت اسماعیل بن عیسی (از روایات دال بر عدم قبول) آمده بود، تأیید می‌شود: «هل تجوز شهادة النساء فی التزویج من غیر آن یكون معهنّ رجل قال: لا، هذا لا یستقیم»^۱ و آنچه که در روایات دال بر قبول شهادت زنان وارد شده است؛ مانند روایت محمد بن فضیل: «...و تجوز شهادةهنّ فی النکاح اذا كان معهنّ رجل...»^۲ و آنچه که در صحیح حلی آمده: «...تجوز اذا كان معهنّ رجل...»^۳ و روایت ابی بصیر: «...و تجوز شهادة النساء فی النکاح اذا كان معهنّ رجل...»^۴ ناگفته نماند این حمل در شرح ارشاد^۵ و غایة المراد^۶ ذکر گردیده است.

۲. روایات قبول بر جایی که زوجه مدعی نکاح است، حمل شوند که لازمه اش نفقه و مهر است و دعوی بازگشتش به اموال است که در آن

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۷، کتاب الشهادات، باب ۲۴، ص ۳۶۲، ح ۳۹.

۲. همان، ص ۳۵۲، ح ۷.

۳. همان، ص ۳۵۱، ح ۲.

۴. همان، ح ۴.

۵. مجمع الفائدة و البرهان، ج ۱۲، ص ۴۲۵.

۶. غایة المراد، ج ۴، ص ۱۲۸.

شهادت زنان پذيرفته مي شود و دو روايت دال بر عدم قبول مربوط به غير از اين مورد باشد. اين جمع نيز در غايت المراد و شرح ارشاد مقدس اردبيلي ذكر گرديده است.

با دقت در اين دو جمع مشخص مي شود كه جمع اول به خاطر وجود شاهد در روايات، گرچه يك جمع عرفي و دلالي محسوب مي شود، لکن در بين اين رواياتي كه به عنوان شاهد اين جمع ذكر گرديدند، تنها خبر حلبی صحيح و معتبر است كه آن هم با صدر و ذيل صحيح داوود بن حصين معارض است؛ چرا كه داوود از امام صادق عليه السلام در صدر روايت سؤال مي كند:

عن ابى عبد الله عليه السلام قال: سألته عن شهادة النساء فى النكاح بلا رجل معهنّ اذا كانت المرأة منكراً؟ فقال: «لا بأس به»؛ حكم شهادت زنان در نكاح بدون همراهم مردان چنانچه زن منكر (نكاح) باشد، چيست؟ امام مي فرمايد: اشكالي ندارد.

و امام صادق عليه السلام در ذيل اين روايت مي فرمايد:

«وكان امير المؤمنين عليه السلام يجيز شهادة المرأتين فى النكاح عند الانكار»؛^۱ امير المؤمنين عليه السلام شهادت دو زن در نكاح را هنگام انكار جايز مي دانستند.

بنابراين، صحيح حلبی به جهت تعارض نمى تواند به عنوان شاهد و مؤيد قول پذيرش شهادت زنان به شرط همراهم با مردان در نكاح قرار

۱. وسائل الشيعه، ج ۲۷، كتاب الشهادات، باب ۲۴، ص ۳۶۰، ح ۳۵.

گیرد. با توجه به تعارض بین این دو روایت صحیح، چنانچه قایل به تساوی این دو روایت از جمیع جهات بشویم، ما صحیح داوود بن حصین را - که دلالت بر پذیرش شهادت زنان در نکاح به طور مطلق (منفرداً و منضمماً به مردان) می‌نماید - انتخاب و به آن عمل می‌کنیم؛ چرا که حکم در دو خبر متعارض متکافی و تخیر است و چنانچه قایل به تساوی این دو روایت نباشیم، می‌گوییم ترجیح با روایت داوود است؛ زیرا حکم در آن هم سهولت دارد و هم مطابق با اعتبار عقلایی و بنای عقلاست.

ممکن است در أخذ به روایت داوود اشکال شود که حکم به پذیرش شهادت زنان در صدر و ذیل این روایت به صورت انکار زوجه مقید است، نه پذیرش مطلق؛ بنابراین، نمی‌تواند با صحیح حلی - که بر پذیرش شهادت زنان همراه با مردان در همه موارد (چه زن منکر باشد چه نباشد) دلالت می‌نمود - تعارض نماید. این اشکال وارد نیست؛ چرا که ذکر قید انکار - که در صدر صحیح آمده - برای بیان آن است که سائل خواسته بفهماند که سؤالش از قبول شهادت آنها در مقام دعوی و انکار و اختلاف است، نه در مقام ثبوت.

خلاصه آن که جمع بین روایات دال بر جواز شهادت زنان به طور مطلق و بین روایت سکونی - که بر عدم جواز به طور مطلق دلالت می‌نمود، به این صورت که روایات جواز را به صورتی که شهادتشان همراه با مردان باشند، حمل کنیم و روایت سکونی را بر صورتی که شهادت زنان به تنهایی و بدون همراهی مردان صورت گرفته باشد،

حمل نماییم، حمل و جمعی ناتمام و تبرّعی است؛ زیرا که شاهد و خبر معتبری که دال بر تفصیل و تقیید هر یک از دو اطلاق باشد، وجود ندارد، مگر صحیحه حلبی که خود گرفتار تعارض با روایت داود است و گذشت که روایت داود در مقام عمل (یا به جهت تخییر و یا به جهت ترجیح) اخذ می‌گردد و صحیحه حلبی کنار گذاشته می‌شود. بنابراین، چگونه روایتی که در مقام تعارض مورد عمل قرار نمی‌گیرد، می‌تواند شاهد جمع باشد؟

ناگفته نماند روایات دیگری که برای این جمع به آنها استشهاد گردیده، مانند روایت محمد بن فضیل^۱ و روایت ابی بصیر^۲ به خاطر ضعف سند معتبر نیست و نمی‌توانند شاهد جمع قرار بگیرند. به علاوه، این روایات نیز با صحیحه داود معارضه دارد و چنان‌که گذشت، ترجیح با صحیحه داود بن حصین است.

از آنچه بیان شد، ظاهر گردید که جمع دوم نیز شاهی ندارد و جزو جمع‌های تبرّعی است و از آنچه که در جواب اشکال به تعارض بین صحیح حلبی و صحیح داود گذشت، ظاهر گردید که روایت داود بن حصین^۳ نیز شاهد بر این جمع نیست.

۱. همان، ص ۳۵۲، ح ۷.

۲. همان، ص ۳۵۱، ح ۴.

۳. همان، ح ۳۵، ص ۳۶۰.

مبحث پنجم: شهادت زن در رضاع

یکی از موضوعاتی که در مورد پذیرش شهادت زنان مورد اختلاف واقع گردیده، مسألهٔ رضاع است. باید توجه داشت که بحث ما در این بخش از حیث محرم بودن حاصل از رضاع است.

قایلان به پذیرش و ادلة آنان

الف. قایلان به پذیرش شهادت زنان

فقهایی که قایل به پذیرش شهادت زنان به تنهایی و بدون همراهی با مردان در رضاع گردیده‌اند، عبارت‌اند از: شیخ مفید،^۱ شیخ طوسی در

۱. المقنعة، ص ۷۲۷.

کتاب شهادات المبسوط،^۱ سلار^۲ و ابن حمزه،^۳ و ظاهر کلام ابن جنید^۴ و ابن ابی عقیل،^۵ نیز بر پذیرش شهادات زنان در رضاع دلالت می نماید. همچنین محقق،^۶ علامه،^۷ شهید اول در الدروس^۸ و اللمعة،^۹ شهید ثانی در الروضة^{۱۰} و مسالك^{۱۱} نیز این قول را اختیار کرده اند. سید مرتضی در ناصریات^{۱۲} پا را فراتر نهاده و ادعای اجماع بر این قول نموده است.

ب. ادله قایلان به پذیرش شهادات زنان

۱. شهادات زنان در رضاع مشمول عموم مستفاد از روایت عبدالکریم است که حضرت می فرماید: «تقبل شهادة المرأة والنسوة اذا كن مستورات».^{۱۳}

۱. المبسوط، ج ۸، ص ۱۷۲.

۲. المراسم، ص ۲۳۳.

۳. الوسيلة، ص ۲۲۲.

۴. مجموعة فتاوى ابن جنيد، ص ۳۲۸.

۵. حكاية عنه في مختلف الشيعة، ج ۸، ص ۴۹۱، مسألة ۷۴.

۶. شرائع الاسلام، ج ۴، ص ۱۲۶؛ المختصر النافع، ص ۲۸۸.

۷. مختلف الشيعة، ج ۸، ص ۴۹۱، مسألة ۷۴؛ قواعد الاحكام، ج ۳، ص ۴۹۹؛ تحرير الأحكام الشرعية، ج ۴، ص ۲۶۸.

۸. الدروس، ج ۲، ص ۱۳۸.

۹. اللمعة الدمشقية، ص ۸۶.

۱۰. الروضة البهية، ج ۳، ص ۱۴۴.

۱۱. مسالك الافهام، ج ۱۴، ص ۲۵۸.

۱۲. ناصريات (الجوامع الفقهية)، ص ۲۱۲، مسألة ۱۶۰.

۱۳. وسائل الشيعة، ج ۲۷، كتاب الشهادات، باب ۲۴، ح ۵، ۹ و ۴۲.

۲. شهادت بر رضاع مشمول نصوص خاصی^۱ است که بر جواز شهادت زنان در اموری که مردان استطاعت نگاه به آنها را ندارند، دلالت دارد. که با توجه به حرمت نظر مردان در رضاع، اگر قایل به عدم پذیرش شهادت زنان در آن گردیم، غالباً باعث از بین رفتن حق مدعی می شویم و این خلاف روح باب قضا و هدف آن، یعنی احقاق حق است. پس روایت و درایت بر قبول شهادت زنان در باب رضاع وجود دارد و محقق است.

۳. مرسله ابن بکیر.

عن عبدالله بن بکیر عن بعض اصحابنا، عن ابی عبدالله علیه السلام فی امرأة أرضعت غلاماً و جاریة، قال: «یعلم ذلك غیرها»؟ قال: لا، قال: فقال: «لا تصدق ان لم یکن غیرها»؛^۲ امام صادق علیه السلام در مورد زنی که پسر و دختر را شیر داده بود فرمود: آیا این مطلب را به غیر از آن زن کسی می داند؟ سائل گفت نه. امام فرمود: اگر غیر از زن شخص دیگری همراه او شهادت نداده او را تصدیق نکنید.

کیفیت استدلال

از مفهوم شرط در جمله «لا تصدق ان لم یکن غیرها» استفاده می شود در صورتی که غیر همراه این زن باشد، شهادت این زن مورد قبول واقع

۱. همان، ح ۵، ۹، ۱۰، ۴۲ و ۵۰.

۲. همان، ج ۲۰، کتاب النکاح، ابواب ما یحرم بالرضاع، باب ۱۲، ص ۴۰۱، ح ۳.

می شود و کلمه غیر اعم از مرد و زن است. بنابراین، از این روایت استفاده می شود اگر دو شاهد زن نیز باشند، شهادتشان پذیرفته می شود.
 ۴. اجماع: سید در ناصریات^۱ ادعای اجماع بر پذیرش شهادت زنان در رضاع نموده است.

قایلان به عدم پذیرش شهادت زنان و ادلة آنان

الف. قایلان به عدم پذیرش شهادت زنان

قایلان به عدم پذیرش عبارت‌اند از: شیخ در کتاب الخلاف^۲ و کتاب رضاع المبسوط،^۳ ابن ادریس،^۴ یحیی بن سعید الحللی^۵ و برخی از فقها مانند ابن ادریس^۶ و علامه در تحریر^۷ و شهید در مسالک^۸. این قول را به اکثر فقها نسبت داده‌اند؛ (هر چند علامه و شهید ثانی قایل به پذیرش شهادت زنان در رضاع هستند) و شیخ در الخلاف، به طور صریح، ادعای اجماع بر این قول نموده است.

ولا تقبل فی الرضاع اصلاً^۹

-
۱. الناصریات (الجوامع الفقهیه)، ص ۲۱۲، مسألة ۱۶۰.
 ۲. الخلاف، ج ۶، ص ۲۵۸، مسألة ۹.
 ۳. المبسوط، ج ۵، ص ۳۱۱.
 ۴. السرائر، ج ۲، ص ۱۳۷.
 ۵. الجامع للشرايع، ص ۵۴۲.
 ۶. السرائر، ج ۲، ص ۱۱۵.
 ۷. تحریر الاحکام الشرعیة، ج ۵، ص ۲۶۸.
 ۸. المسالک، ج ۱۴، ص ۲۵۹.
 ۹. الخلاف، ج ۶، کتاب الشهادت، ص ۲۵۸، مسألة ۹.

ب. ادله قایلان به عدم پذیرش شهادت زنان در رضاع

۱. اصل عدم حجیت ظنون: شهادت شهود جزو ظنون و حجج ظنی است که برای اثبات حجت بودن نیاز به دلیل بر حجیت آن داریم؛ همچنان که شیخ در الخلاف می فرماید:

الاصل ان الارضاع و اثبات ذلك يحتاج الى دليل و ليس في الشرع ما يدل على أن بشهادتهن يثبت ذلك؛^۱
 ما در شرع دلیلی بر حجیت شهادت زنان در رضاع نداریم که بتوانیم با شهادت زنان رضاع را ثابت کنیم.

بنابراین اصل عدم حجیت ظنون در شهادت زنان بر رضاع حاکم بوده، موجب عدم حجیت شهادت زنان در رضاع است.

۲. مرسله‌ای که شیخ در شهادات المبسوط نقل فرموده است.

فقد روی اصحابنا انه لا يقبل شهادتهن.^۲

۳. اجماعی که شیخ در الخلاف^۳ صریحاً آن را بیان داشته است.

ج. نقد ادله

۱. اشکال استدلال اول: در بحث‌های آینده، به طور تفصیل، درباره موثقه سکونی و اشکالات آن به بحث خواهیم پرداخت.

۱. همان.

۲. المبسوط، ج ۸، ص ۱۷۵.

۳. الخلاف، ج ۶، ص ۲۵۸، مسألة ۹.

۲. اشکال استدلال دوم: اصل تا زمانی قابل تمسک است که ادله‌ای بر خلاف آن اقامه نشده باشد. ما در گفتار اول این بحث به این ادله اشاره کردیم و در خاتمه بحث نیز به ادله دیگری اشاره خواهیم نمود. بنابراین، وجهی برای تمسک به اصل باقی نمی‌ماند و به قول معروف: الاصل دلیل حیث لا دلیل فیه.

۳. اشکال استدلال سوم: در این مرسله عدم قبول و عدم تصدیق زن شیر دهنده به تنهایی، یا به خاطر آن است که شهادت او تبرّعی است و یا به جهت آن است که خودش مدعی است. که در صورت اول، شهادتش به جهت آن که در معرض تهمت و اتهام است، پذیرفته نمی‌شود و در صورت دوم نیز به جهت آن که در شهادت باید شاهد غیر از طرفین دعوی باشد، مورد قبول نیست. مؤید احتمال مدعی بودن زن شیر دهنده (مرضعه) نهی امام علیه السلام از تصدیق او است: «لَا تُصَدِّقْ»؛ او را تصدیق نکن.

بنابراین، بودن غیر، تأثیری در قبول شهادت زن شیر دهنده ندارد؛ چرا که شهادت غیر، او (مرضعه) را از مدعی بودن و از متبرّع بودن خارج نمی‌سازد. در نتیجه، آنچه که گفته شده که ظاهر مفهوم بر تصدیق زن مرضع دلالت دارد، اگر غیر نیز همراه او شهادت دهد، یک ظهور مسامحی است؛ چرا که مرضعه چه مدعی باشد و چه متبرّع شهادتش مورد قبول نیست و خودش تصدیق نمی‌شود؛ هر چند غیر نیز همراه او شهادت دهد؛ بلکه تصدیق مربوط به غیر است و مشهود به غیر - که همانا مشهود به مرضعه است - مورد تصدیق واقع می‌گردد. فلذا از روی

مسامحه گفته است که با شهادت غیر، شهادت مرضعه نیز تصدیق می‌گردد. تصدیق در این مفهوم، نظیر وصف به حال متعلق است و مانند آن مطلبی است که گفته‌اند خبر واحد محفوف به قرینه قطعی حجت است. که در آنجا حجیت به حسب حقیقت از آن قرینه قطعی است و با مسامحه به خبر نسبت داده می‌شود.

خلاصه آن‌که روایت دلیل بر تصدیق مرضعه نیست و بر قبول شهادت یک زن همراه با غیر دلالتی ندارد. بنابراین، آنچه که برخی فرموده‌اند که غیر چه مرد باشد و چه زن، شهادتش موجب تصدیق شهادت زن مرضعه است، پس شهادت زن در رضاع مورد قبول است، تمام نیست.

۴. اشکال استدلال چهارم: مرسله‌ای که شیخ نقل فرموده، در هیچ کدام از کتب روایی وجود ندارد و حتی خود شیخ نیز که آن را در بحث شهادت کتاب المبسوط^۱ نقل فرموده در آنجا به آن عمل نکرده است و بر خلاف آن فتوا بر پذیرش شهادت زنان در رضاع داده است.

۵. اشکال استدلال پنجم: به اجماع در این‌گونه موارد نمی‌توان استدلال کرد؛ چرا که اولاً، بسیاری از فقها قایل به قبول شهادت زنان در رضاع هستند. ثانیاً، این اجماع با اجماع سید مرتضی در ناصریات معارض است. ثالثاً، شیخ که در رضاع المبسوط و الخلاف ادعای اجماع نموده است در کتاب شهادت المبسوط خلاف آن را پذیرفته و نظر به پذیرش شهادت زنان در رضاع داده است. و با توجه به این‌که کتاب

۱. المبسوط، ج ۸، ص ۱۷۵.

المبسوط را بعد از کتاب الخلاف تألیف نموده و بحث شهادت آن بعد از بحث رضاع آمده است. آن اجماع را سخت ناتمام می‌نماید؛ چون خود مدّعی اجماع در آخرین نظریه‌اش بر خلاف آن صریحاً فتوا داده و معلوم است که نظر نهایی شیخ همان پذیرش است.

نتیجه‌گیری و تحقیق

با توجه به ادله قایلان به پذیرش شهادت زنان در رضاع و اشکالات وارد به استدلال‌های قایلان به عدم پذیرش و با توجه به قاعده مستفاد از بنای عقلا (مبنی بر عدم فرق بین زن و مرد در شهادت و این‌که ملاک در باب شهادت عدالت شاهد و رؤیت شاهد با چشمان خودش است) - که مؤید این ارتکاز عموم روایت عبدالکریم است - می‌توان نتیجه گرفت که شهادت زنان بدون همراهی مردان در باب رضاع پذیرفته می‌شود و در ادله، دلیلی که بتواند این ارتکاز عقلایی را در باب رضاع مورد خدشه قرار دهد، وجود ندارد.

مبحث ششم: شهادت زن در اثبات قتل

در این مبحث فقط به بررسی قبول شهادت زنان در اثبات قتلی که موجب قصاص است، می‌پردازیم.

آرا و نظریات

در مسأله شهادت زنان در قتل موجب قصاص سه قول وجود دارد. و ناگفته نماند که قایلان به پذیرش شهادت زنان در قتل موجب قصاص یا قایلان به تفصیل، شهادت زنان به تنهایی را قبول ندارند، بلکه پذیرش شهادت زنان را مشروط به همراهی با مردان می‌دانند.

الف. شهادت زنان به طور مطلق در آن پذیرفته نیست؛ یعنی شهادتشان نه موجب قصاص است و نه موجب دیه؛ چه همراه با مردان

باشند و چه جدا از مردان و منفرداً. این قول مختار فقهای همچون شیخ در الخلاف^۱ و ابن ادریس^۲ و محقق در کتاب القصاص شرایع^۳ و علامه در تحریر^۴ و در کتاب القصاص قواعد^۵ و کتاب القصاص ارشاد^۶ است.

ب. شهادت زنان در آن مطلقاً مورد قبول است و موجب قصاص است. فقهای همچون محقق در کتاب الشهادت شرایع^۷ و علامه در کتاب القضاء (المقصد الخامس فی الشهادت) ارشاد^۸ و کتاب القضاء (المقصد التاسع فی الشهادت) قواعد^۹ و ابن ابی عقیل^{۱۰} و ابن زهره^{۱۱} و مقدس اردبیلی^{۱۲} این قول را اختیار کرده‌اند.

ج. تفصیل به این‌که با شهادت زنان در قتل، قصاص ثابت نمی‌شود ولیکن مشهود علیه به پرداخت دیه ملزم می‌گردد. این قول مختار بسیاری از اصحاب^{۱۳} همچون شیخ در

۱. الخلاف، ج ۶، ص ۲۵۲، مسألة ۴.

۲. السرائر، ج ۲، ص ۱۳۸.

۳. شرایع الاسلام، ج ۴، ص ۲۰۳.

۴. تحریر الاحکام، ج ۵، ص ۲۶۷.

۵. قواعد الاحکام، ج ۳، ص ۶۱۳.

۶. ارشاد الأذهان، ج ۲، ص ۲۱۵.

۷. شرایع الاسلام، ج ۴، ص ۱۲۶.

۸. ارشاد الاذهان، ج ۲، ص ۱۵۹.

۹. قواعد الاحکام، ج ۳، ص ۴۹۹.

۱۰. حکاه عنه فی المختلف، ج ۸، ص ۴۸۳، مسألة ۷۴.

۱۱. غنیة النزوع، ص ۴۳۹.

۱۲. مجمع الفائدة و البرهان، ج ۱۲، ص ۴۲۷.

۱۳. هر چند محقق در الشرایع، ج ۴، ص ۲۰۳ این قول را شاذ دانسته است ولیکن در مقابل شهید اول در غایة المراد، ج ۴، ص ۱۳۱ فرموده است: این قول کثیری از فقها است.

النهاية،^۱ ابن جنید،^۲ ابی الصلاح^۳ و ابن براج^۴ و فخر المحققین^۵ و علامه در مختلف است.^۶

در پایان این گفتار نکته‌ای که شاید خالی از فایده نباشد، این است که در کتب فقهی قول به پذیرش شهادت زنان در قصاص به طور مطلق به شیخ در المبسوط نسبت داده شده که انتساب دهنده اولیه این نسبت، ظاهراً علامه در مختلف^۷ باشد و علمای بعد از او مانند شهید در غایة المراد^۸ و فاضل نراقی در مستند^۹ این نسبت را ذکر نموده‌اند و فضلابی که به مصدربیابی این کتب پرداخته‌اند، بالاتفاق این نسبت را به کتاب المبسوط (ج ۸، ص ۱۷۲) ارجاع داده‌اند؛ در صورتی که شیخ در المبسوط در صفحه ذکر شده، به صراحت، قایل به عدم پذیرش شهادت زنان در قتل موجب قصاص است. عبارت ایشان چنین است:

احدها لا یثبت إلا بشاهدین ذکرین وهو ما لم یکن مالا
والا المقصود منه المال و یطلع علیه الرجال... و
الجناية الموجبة للقود...، و قال بعضهم یثبت جمیع
ذلک بشاهد و امرأتین وهو الأقوی إلا القصاص.

۱. النهاية، ص ۳۳۳.

۲. مجموعة فتاوی ابن الجنید، ص ۳۲۷.

۳. الکافی فی الفقه، ص ۴۳۶.

۴. المهذب، ج ۲، ص ۵۵۸.

۵. الايضاح، ج ۴، ص ۴۳۴.

۶. مختلف الشیعة، ج ۸، ص ۴۳۴، مسألة ۷۴.

۷. همان، ص ۴۸۳، مسألة ۷۴.

۸. غایة المراد، ج ۴، ص ۱۲۹.

۹. مستند الشیعة، ج ۱۸، ص ۲۸۲.

نظیر این عبارت در همین کتاب (المبسوط، ج ۷، ص ۲۴۸)، «فصل: فی ذکر الشهادة علی الجنایات» آمده است که به صراحت، بر عدم پذیرش شهادت در قتل موجب قصاص دلالت می‌نماید و معلوم نیست که این اشتباه در کتب فقها چگونه رخ داده است، مگر آن‌که بگوییم شاید در سطور دیگر این کتاب، نظریه پذیرش مطرح گردیده است، لکن ما به چنین مطلبی برخورد نکردیم.

ادله و نقد آن

الف. ادله قول به عدم حجیت

قایلان به عدم حجیت شهادت زن در قتل موجب قصاص به دو دلیل استناد کرده‌اند:

۱. قاعده‌ای که در کلمات فقها به آن اشاره گردیده و مورد استناد آنان در موارد متعدد قرار گرفته که عبارت از این است که شهادت زنان در اموری که نه مال است و نه مقصود و مراد از آن مال است و امکان اطلاع مردان در آن وجود دارد، پذیرفته نمی‌شود. این استدلال در کلام شیخ در الخلاف^۱ و المبسوط^۲ بیان گردیده است.

۲. روایات: صاحب وسائل الشیعة^۳ تمامی این روایات را در بابی مستقل نقل نموده است که عبارت است از:

۱. الخلاف، ج ۶، ص ۲۵۲، مسألة ۴.

۲. المبسوط، ج ۸، ص ۱۷۲.

۳. وسائل الشیعة، ج ۲۷، کتاب الشهادات، باب ۲۴، ص ۳۵۰.

- ابی بصیر نقل کرده که:

سألته عن شهادة النساء؟ فقال: «تجوز شهادة النساء وحدهنَّ على ما لا يستطيع الرجال النظر إليه وتجوز شهادة النساء في النكاح إذا كان معهنَّ رجل ولا تجوز في الطلاق ولا في الدَّم...»^۱؛ از شهادت زنان سؤال کردم و حضرت در پاسخ فرمود: شهادت زنان در آنچه که مردان نمی توانند به آن نظر افکنند، به تنهایی جایز است و در نکاح به همراهی مردان، جایز است و در طلاق و در خون، پذیرفته نیست.

- ابراهیم حارقی می گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرماید:

«... و تجوز شهادتهن في النكاح ولا تجوز في الطلاق ولا في الدَّم»^۲.

- محمد بن فضیل در حدیثی طولانی از امام رضا علیه السلام نقل نموده که ایشان فرموده اند:

«... ولا تجوز شهادتهن في الطلاق ولا في الدَّم»^۳؛ شهادت زنان در طلاق و خون جایز نیست.

- زرارہ از امام صادق علیه السلام نقل کرده که:

... قلت: تجوز شهادة النساء مع الرجال في الدَّم؟ قال:

۱. همان، ص ۳۵۱، ح ۴.

۲. همان، ص ۳۵۲، ح ۵.

۳. همان، ص ۳۵۲، ح ۷.

«لا»؛^۱ پرسیدم: آیا شهادت زنان به همراهی مردان در خون پذیرفته است؟ حضرت در پاسخ فرمود: پذیرفته نیست.

- ربیعی از امام صادق علیه السلام نقل نموده که حضرت فرمود:
«لا تجوز شهادة النساء في القتل»؛^۲ جایز نیست شهادت زنان در قتل.

- ابن مسلم نقل نموده که گفت:
...قال: «... ولا تجوز شهادة النساء في القتل»؛^۳
شهادت زنان در قتل پذیرفته نیست.

- غیاث بن ابراهیم نیز این روایت را با مختصری تغییر از امام صادق علیه السلام نقل نموده است:

عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن علي عليه السلام قال: «لا تجوز شهادة النساء في الحدود ولا في القود».^۴

- موسی بن اسماعیل بن جعفر از پدرش و از پدرانش از علی علیه السلام نقل کرده که فرمود:

«لا تجوز شهادة النساء في الحدود ولا قود»؛^۵ جایز نیست شهادت زنان در حدود و قصاص.

۱. همان، ص ۳۵۴، ح ۱۱.
۲. همان، ص ۳۵۸، ح ۲۷.
۳. همان، ص ۳۵۸، ح ۲۸.
۴. همان، ص ۳۵۸، ح ۲۹.
۵. همان، ص ۳۵۹، ح ۳۰.

و این دسته روایات به دو روایت دیگر نیز تأیید می‌شوند که عبارت‌اند از:

۱. حصر در موثقه سکونی، عن جعفر، عن ابیه، عن علیؑ أنه کان یقول:

«شهادة النساء لاتجوز فی طلاق،... إلا فی الادیون و ما

لا یستطیع الرجال النظر إلیه»^۱

به این بیان که مفهوم حصر بر عدم قبول شهادت زنان در چیزهایی که مردان می‌توانند به آنها نظر بیاندازند، دلالت می‌کند که قتل نیز از آن موارد است.

۲. روایاتی که در آنها حکم به عدم پذیرش شهادت زنان در حدود شده است، مؤید قایلان به عدم پذیرش شهادت زنان در قتل می‌تواند قرار بگیرد؛ چرا که بر قتل نیز اطلاق حد گردیده است و شاهد آن روایت جمیل بن دراج و محمد بن حرمان است:

... أتجوز شهادة النساء فی الحدود؟ فقال: «فی القتل

وحده،...»^۲

ب. ادله قول به حجیت شهادت زنان در قصاص

استدلال قایلان به حجیت شهادت زنان روایاتی است که عبارت

است از:

۱. همان، ص ۳۶۳، ح ۴۲.

۲. همان، ص ۳۵۰، ح ۱.

۱. دو صحیحه جمیل بن دراج و محمد بن حرمان که می‌گویند: از امام صادق علیه السلام پرسیدیم:

أتجوز شهادة النساء في الحدود؟ فقال: «في القتل وحده ان علياً عليه السلام كان يقول: لا يبطل دم امرء مسلم»؛^۱ آیا شهادت زنان در حدود جایز است؟ امام در پاسخ فرمود: در قتل به تنهایی؛ زیرا علی علیه السلام همواره می‌فرمود: خون هیچ فرد مسلمانی از بین نمی‌رود.
۲. ابوصباح کنانی از امام صادق علیه السلام نقل نموده است که فرمود:

«قال علي عليه السلام: شهادة النساء تجوز في النكاح ولا تجوز في الطلاق وقال: إذا شهد ثلاثة رجال وامرأتان جاز في الرجم وإذا كان رجلان وأربع نسوة لم يجز، وقال: تجوز شهادة النساء في الدم مع الرجال»؛^۲ علی علیه السلام چنین گفته است: شهادت زنان در نکاح جایز است و در طلاق، جایز نیست و نیز فرمود: زمانی که سه مرد و دو زن شهادت دهند، در رجم (سنگسار) نافذ است و هنگامی که دو مرد و چهار زن شهادت دهند (در رجم) پذیرفته نمی‌شود و نیز فرمود: شهادت زنان در خون به همراه مردان جایز است.

۳. زید شحام در روایت مضموری گفته است:

۱. همان، ص ۳۵۰، ح ۱.

۲. همان، ص ۳۵۷، ح ۲۵.

سألته عن شهادة النساء، قال: فقال: «لا تجوز شهادة النساء في الرجم إلا مع ثلاثة رجال وامرأتين، فان كان رجلاً وأربع نسوة فلا تجوز في الرجم»، قال: فقلت: أفتجوز شهادة النساء مع الرجال في الدم؟ قال: «نعم»؛^۱ از شهادت زنان سؤال کردم، در پاسخ فرمود: شهادت زنان در «سنگسار» جایز نیست، مگر به همراهی سه مرد و دو زن و اگر دو مرد و چهار زن در سنگسار شهادت دهند، جایز نیست. زید شحام می‌گوید: پرسیدم که آیا شهادت زنان به همراهی مردان در خون جایز است؟ فرمود: آری.

ج. ادله قول به تفصیل بین دیه و قصاص

برخی با توجه به تعارض بین این دو دسته از روایات در صدد حل این تعارض بر آمده‌اند و در مراد هر یک از این طایفه از روایات تصرف نموده‌اند و گفته‌اند روایاتی که بر جواز شهادت زنان در قتل دلالت می‌نماید، بر اثبات دیه حمل می‌شوند و قصاص با آنها ثابت نمی‌شود و روایاتی که بر عدم جواز دلالت دارند بر عدم اثبات قصاص حمل می‌شوند. خلاصه آن‌که با شهادت زنان بر قتل عمد، قصاص ثابت نمی‌گردد و لکن دیه ثابت می‌شود. قایلان به این حمل، روایت غیاث،^۲

۱. همان، ص ۳۵۹، ح ۳۲.

۲. همان، ص ۳۵۸، ح ۲۹.

و موسی بن اسماعیل^۱ را شاهد بر این جمع دانسته‌اند؛ چرا که در این دو روایت عدم جواز به صورت صریح در مورد «قود» - که همان قصاص است - بیان شده است.

عن علي بن ابي طالب قال: «لا تجوز شهادة النساء في الحدود ولا القود»؛^۲ جایز نیست شهادت زنان در حدود و قصاص.

و در حدیث موسی بن اسماعیل «قود» آمده است.

این حمل شبیه فتوایی است که در باب حد زنا برخی به آن قایل شده‌اند و آن این که اگر دو مرد و چهار زن بر زنا محصنه شهادت بدهند، رجم جاری نمی‌گردد و لکن حد بر زانی یا زانیه زده می‌شود.

از جمله کسانی که این جمع را مطرح نموده‌اند، شیخ طوسی در النهاية^۳ است و صاحب شرایع الاسلام^۴ این گونه جمع بین روایات و قول به تفصیل را نادر و شاذ دانسته و در مقابل، شهید در مسالک^۵ آن را به جمع کثیری از اصحاب نسبت داده است.

صاحب جواهر نیز با جمله «و ان كنا لم نتحققه مع شدة مخالفته للقواعد»،^۶ این نظریه را مخالف با قواعد دانسته است [؛ هر چند

۱. همان، ص ۳۵۹، ح ۳۰.

۲. همان.

۳. النهاية في مجرد الفقه و الفتاوى، ص ۳۳۳.

۴. شرایع الاسلام، ج ۴، ص ۲۰۳.

۵. مسالک الافهام، ج ۱۴، ص ۲۵۵.

۶. جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۱۶۴.

صاحب جواهر فرموده اگر بین روایات را به این نحو جمع کنیم، اولی و بهتر است از این که بگوییم روایاتی که گفته شهادتشان در قتل قبول است، مربوط به قتل‌هایی است که موجب دیه است و آن روایاتی که گفته شهادتشان قبول نیست، مربوط به قتل‌هایی است که موجب قصاص است.^۱

به نظر می‌رسد علت مخالفت این جمع با قواعد این است که اگر شهادت زنان حجت باشد و با آن قتل عمد ثابت گردد دیگر فرقی بین قصاص و دیه نیست و هر دو اثر آن مترتب می‌گردد؛ چرا که ترتب آنها بعضی از احکام بر موضوعی که با حجت ثابت شده، خلاف قواعد و ضوابط و فهم عرفی است. هر چند این تبعیض در حجیت ثبوتاً و عقلاً از طرف شارع و قانون‌گذار مانعی ندارد و شارع می‌تواند با اعمال تعبد دلیل و حجتی را در بعضی از آثارش حجت بداند و در آثار دیگر همان موضوع حجت نداند، اما این اعمال تعبد از نظر عقلاً و فهم عرفی، نادرست و شاذ محسوب می‌گردد و چنان‌که بارها در همین نوشتار تذکر دادیم، اگر شارع بخواهد این تعبد را اعمال نماید، محتاج به ادله محکم و نصوص کثیری است که با صراحت بر قصد شارع بر اعمال این تعبد دلالت نماید که در اینجا چنین نصوصی نداریم.

بیان جمع دیگر بین روایات

عده‌ای نیز جمع دیگری بیان کرده‌اند و گفته‌اند روایاتی که در آن

۱. همان.

شهادت زنان با جمله «لا تجوز» نافذ دانسته نشده، مختص به صورتی است که زن به شکل انفرادی و بدون همراهی مردان شهادت دهد و روایات اجازه دهنده مختص به موردی است که زنان، همراه با مردان به شکل انضمامی شهادت می دهند؛ یعنی: «لا تجوز شهادة النساء منفردةً و تجوز مجتمعة».

عدم تمامیت این جمع نیز با توجه به روایات روشن است؛ زیرا حاصل این جمع با صراحت برخی روایات سازگاری ندارد و به تعبیر صاحب جواهر^۱ با ظاهر بعضی یا اکثر روایات نمی سازد؛ چراکه در برخی روایات سؤال سائل در مورد شهادت زنان در قتل با قید اجتماع و همراهی با مردان صورت گرفته است؛ مانند روایت زراره:

سألت أبا جعفر عليه السلام... قلت: تجوز شهادة النساء مع

الرجال في الدم؟ قال: «لا».^۲

و یا مانند روایت محمد بن فضیل^۳ و روایت ابراهیم الحارثی^۴ که در مورد حد رجم و زنا می گوید شهادت سه مرد و دو زن، جایز نیست و در همان روایت، شهادت زنان در مورد قتل نفی گردیده است که دلالت می کند بر این که شهادت زنان حتی اگر همراه با مردان نیز باشند، پذیرفته نیست؛ چراکه وحدت سیاق قرینه است بر این که قدر متیقن «لا تجوز»، عدم جواز است؛ هر چند که شهادتشان همراه با شهادت مردان باشد.

۱. همان، ص ۱۶۵.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۷، کتاب الشهادات، باب ۲۴، ص ۳۵۴، ح ۱۱.

۳. وسائل الشیعة، ج ۲۷، کتاب الشهادات، باب ۲۴، ص ۳۵۲، ح ۷.

۴. همان، ح ۵.

تعارض بین روایات

با توجه به عدم امکان جمع دلالتی و عرفی بین این دو دسته از روایات و باقی ماندن تعارض، فقها برای حل تعارض در اینجا و سایر روایات متعارض به دو قول متفاوت و دو مبنای مختلف قایل گردیده‌اند که عبارت‌اند از:

۱. قول به تخییر بین متعارضان که قایلان خود دو دسته هستند:

الف. ترجیح روایات عدم حجیت،

ب. ترجیح روایات حجیت.

۲. قول به تساقط هر دو دسته از روایات متعارض و رجوع به اصول.

الف. قول به تخییر

۱. ترجیح روایات عدم حجیت

عده‌ای ترجیح را با روایات عدم قبول شهادت زنان دانسته‌اند و گفته‌اند یکی از مرجحات کثرت سند است و روایات عدم حجیت هشت روایت است و روایات حجیت چهار یا سه روایت (صحیحة جمیل و حمران اگر یک روایت حساب شوند). بنابراین، ترجیح با اکثر سندا، یعنی روایات عدم حجیت است.

۲. ترجیح روایات حجیت

در مقابل گروه اول عده‌ای گفته‌اند روایات قبول شهادت زنان بر روایات عدم قبول با سه مزیت و مرجح ترجیح دارند:

۱. علّت حکم به پذیرش در دو صحیحه جمیل و حمران هدر نرفتن خون مسلمان بیان گردیده است: «لایبطل دم امرء مسلم» و بیان علّت خود مرجحی است بر روایاتی که علّت را بیان نکرده است.

۲. روایات حجیت به دو روایت مؤید است که تا حدودی شهادت زنان را در قتل پذیرفته است. این روایات عبارت است از:

- خبر عبدالله بن الحکم قال:

سألت ابا عبدالله علیه السلام عن امرأة شهدت على رجل أنه دفع صبيّاً في بئر فمات، قال: «على الرجل ربع دية الصبي بشهادة المرأة»؛^۱ عبدالله بن حکم می گوید از امام صادق علیه السلام در رابطه با زنی که شهادت داده است که مردی بچه‌ای را به چاه انداخته است و بچه مرده است سوال کردم حضرت فرمود: به وسیله شهادت یک زن $\frac{1}{4}$ دیه برعهده مرد است.

- روایت محمد بن قیس عن ابي جعفر علیه السلام، قال:

«قضى امير المؤمنين علیه السلام في غلام شهدت عليه امرأة أنه دفع غلاماً في بئر فقتله، فأجاز شهادة المرأة بحساب شهادة المرأة»؛^۲ امام باقر علیه السلام فرمود: حضرت امیر علیه السلام در مورد غلامی که غلام دیگری را درون چاه انداخته بود و آن غلام کشته شده بود به اندازه

۱. همان، ص ۳۵۹، ح ۳۳.

۲. همان، ص ۳۵۷، ح ۲۶. این روایت به نقل صدوق «بحساب شهادة المرأة» ندارد.

شهادت زن حکم [به دیه] نمود.

کیفیت تأیید در این دو روایت این است که امام علیه السلام حکم بر ریع دیه با شهادت یک زن داده که دلیل بر این است که شهادت زنان در مورد قتل مورد قبول واقع گردیده است.

۳. دو صحیحه جمیل و محمد بن حمران با بنای عقلا و ارتکازات عقلایی موافق است.

ب. قول به تساقط

عده‌ای گفته‌اند ما در تعارض قایل به تساقط می‌شویم و هیچ‌کدام از روایات را بر دیگری ترجیح نمی‌دهیم، بلکه حکم این مسأله را از عموم حصر در موثقه سکونی استفاده می‌کنیم؛ چراکه در موثقه سکونی حضرت فرمود:

«شهادة النساء لاتجوز فی طلاق و لانکاح و لافی حدود الآفی الادیون و ما لایستطیع الرجال النظر الیه»^۱.

و «الآ» از ادوات حصر است و معنای آن این است که شهادت زنان در هیچ موردی (مگر شهادت زنان در این دو مورد) نافذ نیست. یکی از مصادیق این عموم (عدم جواز شهادت زنان در همه موارد) شهادت زنان در قتل است. ما در اینجا با مستثنا منه (فی طلاق و لانکاح، و لافی حدود) کار نداریم. در نتیجه، دیگر اشکال تعارض مستثمانه با روایات

۱. همان، ص ۳۶۲، ح ۴۲.

دال بر پذیرش شهادت زنان در برخی حدود پیش نمی آید، بلکه ما به مفهوم حصر و استثنا استدلال می کنیم که این مفهوم نیز دلالت بر حصر جواز در همان دو مورد استثنا دارد.

اشکالات وارده بر این قول

۱. قاعده در دو خبر متعارض متکافی^۱ (هیچ یک از دو خبر بر دیگری مزیت و ترجیحی ندارد) تخییر است، نه تساقط. تساقط گرچه قاعده ای عقلی و عقلایی در دو متعارض است، لکن در تعارض دو خبر متعارض متکافی^۲ شهرت و سیره فقهی بر تخییر^۱ است که بر این معنا کلام ثقة الاسلام کلینی در دیباجه کافی اشاره دارد:

فاعلم یا أخی أُرشدک الله أنه لا یسع احداً تمیز شی
مما اختلف الروایة فیہ عن العلماء^۱ برأیه، إلا علی
ما أطلقه العالم بقوله^۲... ونحن لانعرف من جمیع
ذلك إلا أقله و لانجد شیئاً أحوط و لأوسع من رد علم
ذلك كله إلى العالم^۳ و قبول ما وسع من الأمر فیہ
بقوله^۴: «بأیما أخذتم من باب التسلیم و سعکم»^۲

۲. حصر در اینجا اصلاً مفید عموم نیست تا گفته شود که بعد از تساقط رجوع به عام فوق، یعنی همان حصر می نمایم؛ چرا که حصر در استثنا (مخصوصاً در استثنای منقطع) به معنای آن است که استثنا دلیل بر

۱. فرائد الاصول، ج ۲، المشهور و هو الذی علیه جمهور المجتهدین الأوّل (التخییر) للأخبار المستفیضة بل المتواترة الدالة علیه.
۲. اصول الکافی، ج ۱، ص ۸، خطبة الكتاب.

عموم در مستثمانه است؛ یعنی هیچ فردی از افراد مستثمانه خارج نشده است و همه افراد محکوم به حکم مستثمانه هستند، جز مورد استثنا و این دلالت در استثنای منقطع ظهورش روشن تر و قوی تر است؛ چراکه استثنا کننده می خواهد بگوید به هیچ وجه فردی از عموم مستثمانه خارج نشده تا جایی که اگر قرار است استثنایی وجود داشته باشد استثنا فردی غیر از افراد مستثمانه است. بنابراین استثنا در روایت سکونی بر بیش از عمومیت مستثمانه (حدود، نکاح و طلاق) دلالت ندارد و شامل مواردی که خارج از موارد مذکور از مستثمانه است، نمی شود. بنابراین واضح است که حکم مستثمانه (عدم جواز شهادت زنان) شامل مواردی غیر از موارد مستثنا - که از آن جمله قتل است - نمی گردد.

به علاوه، می گوییم عمومیت در حدود - که جزو مستثمانه است و حکم در آنها عدم پذیرش شهادت زنان است - با روایت جمیل^۱ معارض است که می فرمود: شهادت زنان در قتل (که جزو حدود قرار داده شده) پذیرفته می شود. «أتجوز شهادة النساء فی الحدود؟ فقال: فی القتل وحده...» پس نمی توان به عمومش اخذ نمود و به آن استدلال کرد.

تحقیق و نتیجه گیری

با توجه به این که قاعده در دو خبر متعارض متساوی از همه جهات (متکافی^۲) مستنداً به عمل اصحاب و فتوای مشهور تخیر است، بنابراین در تعارض روایات شهادت زنان در قتل، ما به روایات دال بر پذیرش

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۷، کتاب الشهادات، باب ۲۴، ص ۳۵۰، ح ۱.

شهادت زنان عمل می‌نماییم و چنان‌که ناگزیر از ترجیح دسته‌ای از روایات بر دیگری شویم، باز هم حکم به ترجیح روایات دسته دوم - که مضمون آن پذیرش شهادت زن در قتل موجب قصاص است - به خاطر وجوه ذیل، خالی از قوت نیست.

وجوه ترجیح

۱. در روایات دسته دوم روایت صحیحۀ جمیل بن دراج و روایت محمد بن حمران وجود دارد که روایت محمد بن حمران نیز همانند روایت صحیح، دارای ارزش و اعتبار است؛ چراکه محمد بن حمران یا محمد بن حمران نه‌دی است - که شخصی مورد وثوق و قابل اطمینان است - و یا محمد بن حمران اعین است که صاحب جامع الرواة این دو را یک نفر می‌داند.^۱ اگر هم این دو یک نفر نباشند و محمد بن حمران، محمد بن حمران بن اعین شعبانی باشد که توثیقی در مورد او نیامده است، اما با وجود مدایح و تعاریفی از قبیل: «او از مشایخ است» و «اصحاب اجماع روایاتش را نقل نمودند» که در مورد او وارد شده، حجت و دلیل بر وثاقت و حجیت روایاتش است. بر این اساس، روایتش عنوان حسن پیدا می‌کند؛^۲ هر چند معمولاً تعبیر صحیح در مورد روایات او به کار رفته است.^۳

۱. جامع الرواة، ج ۲، ص ۱۰۵.

۲. تنقیح المقال، ج ۳، ص ۱۱، ش ۱۰۶۳۱.

۳. مجمع الفائدة و البرهان، ج ۱۲، ص ۴۲۷.

اما در دسته اول نمی توان گفت دو روایت صحیح وجود دارد؛ زیرا احتمال این که «ربعی» روایت ابن مسلم را به علت اعتمادی که به او داشته است، تقطیع نموده و واسطه را - که محمد بن مسلم است - حذف کرده و قسمت «لا تجوز شهادة النساء في القتل»^۱ را در جای دیگری به صورت جداگانه و به عنوان روایتی مستقل نقل کرده باشد،^۲ احتمالی قوی و قابل توجه است؛ چرا که بعید به نظر می رسد «ربعی» یک بار روایت را خود از امام صادق شنیده و نقل کرده و مرتبه دیگر روایت را از محمد بن مسلم شنیده و نقل نموده باشد؛ با آن که جملات هر دو روایت تقریباً یکی و منقول منه در هر دو روایت، امام صادق علیه السلام است.

۲. روایات دسته اول (عدم حجیت) موافق عامه است و روایات حجیت مخالف عامه است و مرجح مسلم در باب تعارض روایات أخذ بما خالف العامة است. این وجه عمده و جوه برای تقدّم روایات حجیت بر روایات عدم حجیت است.

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۷، کتاب الشهادات، باب ۲۴، ص ۳۵۸، ح ۲۷.

۲. همان، ح ۲۸.

مبحث هفتم: ضابطه کلی در عدم قبول شهادت زنان

اقسامی از حقوق الله و حقوق آدمی در فقه مذکور است که برای اثبات آنها فقط شهادت دو مرد در آن پذیرفته می شود و شهادت زنان مطلقاً پذیرفته نیست. برخی از آن موضوعات عبارت است از: رجوع در طلاق، عده، وکالت، وصیت، جنایت موجب قصاص، عتق، ولا، تدبیر، بلوغ، جرح و تعدیل، عفو از قصاص، اسلام، نسب و هلال ماه^۱ و موضوعاتی مانند: حد سرقت، شرب خمر، ارتداد و قذف.^۲

۱. مستند الشیعة، ج ۱۸، ص ۲۹۱.

۲. جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۱۵۸.

باید توجه داشت که در موارد حقوق آدمی فقها قاعده‌ای کلی بدین صورت بیان کرده‌اند:

كل ما ليس بمال و لم يقصد منه المال لا يثبت الا
بشاهدين ذكرين عدلين.

فرموده‌اند شهادت زنان در همهٔ مصادیق این قاعده پذیرفته نمی‌شود. برخی نیز مانند کشف اللثام به این قاعده قید دیگری اضافه ذکر کرده‌اند و فرموده‌اند:

ما لا يثبت الا بشاهدين ذكرين عدلين و هو ما يطلع
عليه الرجال غالباً و ما لا يكون مالاً و لا المقصود منه
المال.^۱

آرا و نظریات

تقریباً تمامی فقها برای عدم قبول شهادت زنان در حقوق آدمی به این قاعده تمسک کرده‌اند تا جایی که الدروس^۲ این قاعده را به اجماع اصحاب نسبت داده و لکن مقدس اردبیلی^۳ و صاحب مستند^۴ اجماع را قبول ندارند و حتی مقدس اردبیلی^۵ قایل به عدم دلیل بر چنین قاعده‌ای شده و

۱. کشف اللثام، ج ۱۰، ص ۳۲۶.

۲. الدروس الشرعية، ج ۲، ص ۱۳۷.

۳. مجمع الفائدة و البرهان، ج ۱۲، ص ۴۲۳.

۴. مستند الشیعة، ج ۱۷، ص ۲۹۱.

۵. مجمع الفائدة و البرهان، ج ۱۲، ص ۴۲۳ و ۴۲۴.

فرموده است در برخی از این امور مثل وکالت، نسب و وصیت دلیلی بر عدم قبول شهادت زنان نداریم و در این موارد شهادت زنان مورد قبول است.

صاحب جواهر بعد از نقل کلام الدروس و کشف اللثام فرموده است:
من دلیلی در نصوص که بر این قاعده دلالت کند، پیدا نکردم. بلکه در نصوص، دلایلی برخلاف آن وجود دارد؛ چرا که برخی از این موارد - که مشمول قاعده هستند - شهادت زنان همراه مردان در آن پذیرفته شده است.^۱

حتی اهل سنت نیز دلیلی بر این قاعده بیان نکرده، بلکه حکم را شبیه حدود و قصاص - که شهادت زن‌ها در آن حجت نیست - دانسته‌اند.
لنا انه ليس بمال ولا المقصود منه المال و يطع عليه
الرجال فلم يكن للنساء في شهادته مدخل كالحدود
والقصاص.^۲

ادلة قايان به قاعده و نقد آن

الف. ادلة قايان

با نگاهی به عبارات فقها در می‌یابیم که هر چند آنها این قاعده را

۱. جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۱۵۹.
۲. المغنی و شرح الکبیر، ج ۱۲، ص ۸.

به عنوان يك ضابطه کلی در مورد عدم پذیرش شهادت زنان بیان کرده‌اند و لکن نسبت به این قاعده، چه از حیث صغرا و چه از حیث کبرا اشکال کرده‌اند؛ چراکه بسیاری از مواردی که به عنوان مصادیق این قاعده ذکر فرموده‌اند، یا به دعوی مالی برگشت دارد و یا این‌که بخصوص در مورد آنها روایاتی مبنی بر پذیرش شهادت زنان همراه با مردان وارد شده است. هیچ‌کدام از ناقلان این ضابطه به وجود نصّی در کتاب و سنت بر این قاعده اذعان ننموده‌اند، بلکه (همچنان‌که گذشت) برخی مانند صاحب جواهر فرموده‌اند در نصوص دلیل برخلافش داریم.^۱ صاحب مستند، هرچند که عدم نص در مورد ضابطه را قبول دارد، ولی از طریق دیگری برای اثبات قاعده دلیل آورده که در بیان ادله به آن اشاره خواهیم کرد.

۱. روایت سکونی

عن جعفر، عن ابیه، عن علیّ رضی الله عنه أنه کان یقول: «شهادة

النساء لا تجوز فی طلاق و لانکاح و لافی حدود، إلاّ

فی الدیون و ما لا یستطیع الرجال النظر الیه».^۲

کیفیت استدلال: یکی از فقهای که این استدلال را مفصلاً بیان کرده

است، صاحب مستند الشیعة است؛ به این بیان که حصر - که از معانی «إلاّ»

است - در این روایت دلالت می‌کند بر این‌که خلاف حکم مستثمانه

۱. جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۱۵۹.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۷، کتاب الشهادت، باب ۲۴، ص ۳۶۱، ح ۴۲.

منحصراً در مستثناست و در افراد مستثامنه نیست؛ چرا که «الاستثناء من الایجاب، سلب و من السلب، ایجاب». بنابراین، روایت این گونه معنا می شود: شهادت زنان در طلاق و در نکاح و در حدود نافذ نیست، مگر (فقط) در دیون و آنچه که برای مردان امکان نظر انداختن به آنها وجود نداشته باشد، نافذ است.

سپس ایشان می فرماید که از حصر در این روایت می توانیم اصل قاعده را استفاده کنیم؛ یعنی این حصر هم دلیل بر عدم حجیت شهادت زنان است و هم بر اصل قاعده؛ به این بیان که هر موضوعی که از جهت لغتی و عرفی بر آن دین صدق نکند، شهادت زنان در آن حجت نیست. بل ممکن اثبات أصل القاعدة به أيضاً لعدم کون کل ما کان مصداقاً لها دیناً لغةً و لاعرفاً لعدم القبول فیما یندرج تحتها هو الصحیح.^۱

۲. اجماع

ظاهراً اجماع فقط از جانب شهید در الدروس^۲ ادعا گردیده است.

ب. نقد ادله

همان طور که گذشت عمده دلیل، حصر مستفاد از روایت سکونی بود که صاحب مستند به آن استناد کرده بود که از دو جهت این استدلال قابل بحث و بررسی و اشکال است ۱. سند، ۲. دلالت.

۱. مستند الشیعة، ج ۱۸، ص ۲۹۲.

۲. الدروس، ج ۲، ص ۱۳۷.

۱. بررسی روایت سکونی

۱-۱. بررسی سند روایت

در سند این روایت بنان بن محمد بن عیسی اشعری قمی است که توثیق نشده، هرچند که در حق ایشان گفته‌اند: «إنه شیخ الاجازه»^۱ و یا گفته‌اند که او زیاد روایت دارد و عده‌ای هم از او روایت نقل کرده‌اند که هیچ‌کدام از این تعاریف دلیل بر توثیق نیست. عجیب‌تر آن‌که عده‌ای برای اعتبار او گفته‌اند:

بنان برادر احمد بن محمد بن عیسی اشعری است که پا برهنه به استقبال برقی که خودش او را از شهر بیرون کرده بود رفته است.

و معلوم است که این‌گونه امور موجب توثیق مورد نیاز در سند روایت نیست.

۲-۱. بررسی دلالت روایت سکونی

صاحب مستند فرموده‌اند که از حصر استفاده می‌کنیم که حکم مخالف مستثمانه فقط در مستثنا وجود دارد و در بقیه افراد مستثمانه این حکم وجود ندارد. در جواب می‌گوییم: اولاً، آنجا که حصر بخواهد بر چنین مطلبی دلالت بنماید و بخواهد آکد و تأکید کننده در حصر باشد، باید مستثمانه عام باشد و استثنا منقطع؛ اما در اینجا هر چند استثنا منقطع است و لکن مستثمانه عام

۱. تنقیح المقال، ج ۳، ص ۱۱، ش ۱۰۶۳۱.

نیست؛ چرا که تنها برخی موضوعات مانند نکاح و طلاق و حدود بیان شده و ظاهر بیان مثال در موضوعیت ظهور دارد، نه عمومیت. ثانیاً، حکم عدم جواز در مستثمانه با روایات دیگری که حکم به جواز شهادت زنان در موارد مذکور در مستثمانه داده‌اند، معارض است؛ چنان‌که در بحث طلاق و قتل موجب قصاص - که از موارد ذکر شده در مستثمانه است - کیفیت تعارض بیان گردید. نکته‌ای که در اینجا قابل ذکر است آن‌که شیخ در تهذیب^۱ و الاستبصار^۲ این روایت را بر تقیه حمل کرده است و روایت داوود بن حصین^۳ را نیز شاهد بر تقیه آورده است. بنابراین، روایت سکونی حجت نیست تا بخواهیم با استفاده از مفهوم آن بر مطلوب در این بحث به آن استناد کنیم.

۲. بررسی اجماع

اجماع مورد ادعای الدروس^۴ از جانب مقدس اردبیلی^۵ مورد خدشه قرار گرفته و صاحب مستند^۶ نیز عدم اجماع را پذیرفته است. شیخ در الخلاف - که روشش ادعای اجماع در اکثر مباحث است (به جهت این‌که کتاب الخلاف فقه تطبیقی است و همین قدر

۱. التهذیب، ج ۶، ص ۲۸۱.

۲. الاستبصار، ج ۳، ص ۲۵.

۳. وسائل الشیعة، ج ۲۷، کتاب الشهادات، باب ۲۴، ص ۳۶۰، ح ۳۵.

۴. الدروس الشرعیة، ج ۲، ص ۱۳۷.

۵. مجمع الفائدة و البرهان، ج ۱۲، ص ۴۲۳.

۶. مستند الشیعة، ج ۱۸، ص ۲۹۱.

که معروف در مذهب باشد، ادعای اجماع کافی است و یا این که بگوییم در این کتاب اجماع جدلی است) - در اینجا ادعای اجماع ننموده است و تنها فرموده است:

دلینا ان ما اعتبرناه مُجمع علی ثبوت هذه الأحكام به
و ما ادعوه لیس علیه دلیل؛^۱ دلیل ما بر عدم جواز
شهادت زنان قدر متیقن از حجیت شهادت است که
آن هم فقط شهادت مردان است و مخالفان ما دلیل
بر ادعای خویش ندارند.

نتیجه‌گیری و تحقیق

با توجه به عبارات اصحاب - که بر عدم وجوب نص بر این قاعده تصریح داشتند - و عدم تمامیت ادله قایلان به قاعده و این که بارزترین دلیل، کلام شیخ در الخلاف بود که فرمود: حجیت شهادت مردان به خاطر قدر متیقن از ادله شهادت است، (چرا که در پذیرش شهادت مردان در دعاوی، هیچ خلافی نیست و لکن در پذیرش شهادت زنان اختلاف وجود دارد و با توجه به اصل عدم حجیت، در موارد شک، حکم به عدم حجیت شهادت زنان می‌نماییم) پذیرش شهادت زنان به تنهایی یا همراه مردان در این گونه موارد، چنانچه نص خاصی بر خلاف دلالت نکند، به دو وجه خالی از قوت نیست.

۱. الخلاف، ج ۶، کتاب الشهادت، ص ۲۵۳، مسألة ۴.

۱. بنای عقلا در عمل به شهادت شهود و عدم تفاوت بین زن و مرد در اموری که مناط آن جنسیت نیست.

۲. الغای خصوصیت عرفی از مردان به زنان در ادله شهادت، چراکه معلوم است، مرد بودن دخالتی در شهادت و اثبات واقع و حق نداشته و ندارد و آنچه که مناط در پذیرش شهادت و حجیت آن است، اعتدال و وثاقت است که شرط بودن آن در زن و مرد مساوی است.

اشکال به بنای عقلا

ممکن است به بنای عقلا اشکال شود که بنای عقلا و ارتکازات آنان در جایی حجت است که عدم ردع از آن از طرف شارع احراز شود و در امثال این مورد ممکن است که شارع این بنا را ردع نموده باشد و لکن این ردع به ما نرسیده باشد. بنابراین، با شک در رادعیت یا با عدم احراز آن نمی‌توانیم به بنای عقلا تمسک نماییم.

جواب اشکال

در جواب این اشکال می‌گوییم: عدم ردع در امثال مورد - که از ارتکازات مسلم و بناهای واضح عقلایی است - محرز است؛ چراکه شارع و قانونگذار اگر بخواهد از این گونه بناهای واضح و مسلم ردع نماید، باید ردعش به وسیله یک سری نصوص کثیر و واضح باشد که در اینجا چنین نصوصی وجود ندارد.

توضیح آن‌که باید کیفیت ردع از حیث وضوح، روشنی و غیر

قابل خدشه بودن مناسب با بناهای عقلایی باشد؛ مانند ردع شارع از قیاس و الا اطمینان عقلایی بر عدم ردع وجود دارد؛ چراکه عقلا به احتمال این که شاید ردعی در قسمتی از روایات وجود داشته و به ما نرسیده، اعتنا نمی‌کنند و بیان گردید که بر اصل قاعده نیز دلیلی وجود نداشت. بنابراین، بنای عقلا در این موارد، حجت و دلیل بر پذیرش شهادت زنان است، مگر در موضوعاتی که دلیل بخصوصی بر عدم پذیرش شهادت زنان داشته باشیم.



فصل دوم

بررسی تساوی شهادت زن و مرد از نظر تعداد

یکی از مباحث مهمی که در باب شهادت مطرح است و هدف و مقصود اصلی این نوشتار، بررسی آن است، عدد مورد نیاز در شهادت زن هاست؛ به این معنا که هر جا ثابت شد که شهادت زنان حجت است؛ چه در مواردی که منفرداً و بدون همراهی مردان شهادتشان حجت قرار داده شده، مثل شهادت زنان در عیوب زنان یا بکارت و استهلال و چه در مواردی که همراه با مردان و یا منضمماً به سوگند مدعی، شهادتشان حجت قرار داده شده است.

آیا شهادت یک زن در این گونه موارد، مثل شهادت یک مرد است و همانند شهادت یک مرد حجت است یا این که شهادت دو زن به جای یک مرد است؟ بنابراین، در هر موردی که شهادت حجت برای اثبات

دعوا قرار داده شده است، تعداد شهود زن باید مطلقاً دو برابر مردان باشد.

آرا و نظریات

در این مسأله دو قول وجود دارد:

الف. نظر و فتوای شیخ مفید^۱ و دیلمی^۲ که قایل به تساوی در عدد بین زنان و مردان در اموری که مردان نمی‌توانند به آن نگاه کنند، مثل: بکارت، عیوب زنان، حیض، نفاس، ولادت، استهلال و رضاع شده‌اند که این قول مختار والد استاد نیز هست؛ بلکه شیخ مفید و دیلمی می‌فرمایند: اگر دو شاهد زن وجود نداشت، شهادت یک زن مورد وثوق نیز کافی است و با شهادتش دعوا اثبات می‌گردد.

ب. فتوا و قول مشهور بین فقها - قدس الله اسرارهم - که قایل به عدم تساوی هستند و فرموده‌اند: ارزش شهادت دو زن به اندازه ارزش شهادت یک مرد است و به تنهایی هیچ ارزشی ندارد. صاحب جواهر ادعای قطع بر آن نموده و فرموده است:

كل موضع يقبل فيه شهادة النساء لا يثبت بأقل من اربع

۱. و تقبل شهادة امرأتين مسلمتين مستورتين فيما لا يراه الرجال، كالعذرة، و عيوب النساء، و النفاس، و الحيض، و الولادة، و الاستهلال، و الرضاع، و اذا لم يوجد على ذلك إلا شهادة امرأة واحدة مأمونة قبلت شهادتها فيه (المقنعة، ص ۷۲۷).

۲. و أما ما تؤخذ فيه شهادة النساء: فكل ما لا يراه الرجال كالعذرة و عيوب النساء، و النفاس، و الحيض، و الاستحاضة، و الولادة، و الاستهلال، و الرضاع، و تقبل فيه شهادة امرأة واحدة، اذا كانت مأمونة (المراسم، ص ۲۳۳).

كما هو المشهور، للأصل، بل يمكن دعوى القطع به
من الكتاب و السنة ان أن المرأتين يقومان مقام الرجل
فى الشهادة.^۱

ادله اثبات تساوی عدد در شهادت مرد و زن

الف. الغای خصوصیت عرفی و تنقیح مناط

اولاً در بحث شهادت - که یکی از موضوعات عرفی و از احکام امضایی است - هنگامی که به عرف مراجعه می‌کنیم، درمی‌یابیم که عرف ملاک پذیرش شهادت را عدالت می‌داند. بنابراین اگر جایی اعلام کردند، دو شاهد مرد عادل کافی است، عرف تمام ملاک را ثقه بودن و عادل بودن و مشاهده مورد شهادت می‌داند و فرقی بین زن و مرد قایل نیست. شاهد بر این فهم عرفی آیه شریفه: ﴿وَأَسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ... فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ﴾^۲ است؛ چرا که آیه تصریح می‌کند در جایی که دو مرد نیست، یک مرد و دو زن باید شهادت بدهند و شارع اگر این مطلب را نمی‌فرمود، عرف و عقلا به جهت الغای خصوصیت و تنقیح مناط و مناسبت حکم و موضوع، حکم می‌کردند که یک زن و یک مرد کافی است و یا شهادت دو زن همانند شهادت دو مرد است، بنابراین، آیه اگر دلیل بر تمام بودن تنقیح مناط

۱. جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۱۷۶.

۲. سورة بقره، آیه ۲۸۲.

عرفی نباشد، قطعاً مؤید معتبری خواهد بود. گفته نشود: آیه شریفه نص در اعتبار دو زن به جای یک مرد است، بنابراین مسأله الغای خصوصیت، اجتهاد مقابل نص و صراحت کتاب است؛ چراکه در جواب می‌گوییم: حکم در آیه - همچنان که گذشت - مخصوص مورد علتش است و علت ذکر شده مخصص عموم معلول (دو زن به جای یک مرد در همه موارد شهادت) بر فرض وجود است و در مباحث سابق گذشت که مورد علت جایی است که زنان شهادت دهنده دارای آگاهی از خصوصیات مورد شهادت نباشند و این عدم آگاهی سبب احتمال نسیان زیادتری بر نسیان طبیعی باشد؛ نه در مواردی مثل امور خاص زنان که زن‌ها اگر آگاهی‌شان زیادتر از مردها نباشد، قطعاً مساوی است و آیه شامل این موارد نمی‌شود.

ب. اطلاق و عدم تقیید به دو زن و ترک استتفصال از آن در برخی روایات باب شهادت

- صحیحہ جمیل بن دراج و محمد بن حمران

عن ابی عبدالله علیه السلام قال: قلنا: أتجوز شهادة النساء فی الحدود؟ فقال: «فی القتل وحده، إن علیاً علیه السلام کان یقول: لا یبطل دم امریء مسلم»؛^۱ جمیل بن دراج و محمد بن حمران می‌گویند: از امام صادق علیه السلام سؤال کردیم: آیا شهادت زنان در حدود جایز است؟ امام فرمود:

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۷، کتاب الشهادات، باب ۲۴، ص ۳۵۰، ح ۱.

تنها در قتل جایز است. همانا علی علیه السلام می فرمود نباید خون هیچ مسلمانی به هدر رود.

کیفیت استدلال: دو قسمت از این روایت برای مطلوب ما قابل استدلال است:

۱. ترک استفصال امام که از سائل پرسید، منظور تو دو شاهد یا چهار شاهد است، بلکه فرمود شهادت زنان در قتل پذیرفته است.
۲. عموم علت در ذیل روایت، به این بیان که با توجه به آنکه حضرت علت پذیرش شهادت زنان را در قتل هدر نرفتن خون مسلمان دانسته است. بنابراین اگر نیاز باشد دو شاهد زن دیگر به شهادت دو زن شهادت دهنده اضافه شود، لازمه اش بطلان دم است؛ چراکه ممکن است دو شاهد دیگر وجود نداشته باشند و تنها دو زن صحنه جنایت را مشاهده کرده باشند.

- صحیحہ حلبی

عن ابی عبد الله علیه السلام أنه سئل عن شهادة النساء فی النکاح، فقال: «تجوز اذا كان معهن رجل...»^۱ از امام صادق علیه السلام در مورد شهادت زنان در نکاح سؤال شد، فرمودند: اگر همراه با مردان باشند، جایز است... .

- مضمرة ابی بصیر

قال: سألته عن شهادة النساء؟ فقال: «تجوز شهادة النساء و حدهن علی ما لا یستطیع الرجال النظر الیه و

۱. همان، ص ۳۵۱، ح ۲.

تَجُوزُ شَهَادَةُ النِّسَاءِ فِي النِّكَاحِ إِذَا كَانَ مَعَهُنَّ رَجُلٌ...»^۱؛ ابی بصیر می‌گوید: از امام در مورد شهادت زنان سؤال کردم. فرمود: شهادت زنان به تنهایی در آن چیزهایی که امکان نظر انداختن مردان به آن وجود ندارد، جایز است و همچنین شهادت زنان در نکاح به شرط آن‌که همراه با مردان باشند، جایز است.

کیفیت استدلال: هر چند که در هر دو روایت از نکاح سؤال شده، اما اطلاق دو روایت و این‌که امام فرمود: هنگامی که زنان با مردان شهادت می‌دهند، باید دو زن باشند. بنابراین، هر دو حدیث شامل موردی که یک زن و یک مرد باشد، نیز می‌شود و به حکم اطلاق هر دو حدیث بر این‌که فرقی بین زن و مرد در عدد نیست، دلالت می‌کنند.

همچنین اطلاق و ترک استفصال روایاتی که دلالت بر پذیرش شهادت زنان به تنهایی و بدون همراهی با مردان می‌نمایند (مانند موضوعاتی که امکان اطلاع مردان در آنها نمی‌باشد و یا عیوب خاصه زنان) یکی دیگر از ادله هستند که بر عدم فرق شهادت زنان از نظر عدد با مردان دلالت دارند. این روایات همگی در باب ۲۴ از کتاب الشهادات و سائل الشیعة، ج ۲۷ آمده که عبارت‌اند از:

- خبر محمد بن فضیل

قال: سألت أبا الحسن الرضا عليه السلام، قلت له: تجوز شهادة

۱. همان، ح ۴.

النساء فی نکاح أو طلاق أو رجم؟ قال: «تجوز شهادة النساء فيما لا تستطيع الرجال ان ينظروا اليه و ليس معهن رجل...»^۱؛ محمد بن فضیل می گوید: از امام رضا علیه السلام سؤال کردم: آیا شهادت زنان در نکاح یا طلاق یا رجم جایز است؟ امام فرمود: شهادت زنان در آن چیزهایی که امکان نظر انداختن مردان در آنها وجود ندارد، بدون همراهی مردان جایز است.

- خبر محمد بن مسلم

... و قال: سألته عن النساء تجوز شهادتهن؟ قال: «نعم فی العذرة و النفساء»^۲؛ محمد بن مسلم می گوید: از جواز شهادت زنان سؤال کردم. امام فرمود: بله (شهادتشان) در بکارت و نفاس جایز است.

- خبر عبدالله بن سنان

قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: ... و قال: «تجوز شهادة النساء و حدهنّ بلا رجال فی کلّ ما لا يجوز للرجال النظر اليه و تجوز شهادة القابلة و حدها فی المنفوس»^۳؛ عبدالله بن سنان می گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام فرمود: شهادت زنان بدون همراهی با

۱. همان، ص ۳۵۲، ح ۷.

۲. همان، ص ۳۵۳، ح ۸.

۳. همان، ح ۱۰.

مردان در تمام چیزهایی که امکان نظر انداختن مردان به آن نباشد، جایز است و [همچنین] شهادت یک زن قابله درباره زنی که زایمان کرده، جایز است.

- خبر داود بن سرحان

عن أبي عبدالله عليه السلام قال: «اجيز شهادة النساء في الغلام صاح او لم يصح و في كل شيء لا ينظر إليه الرجال تجوز شهادة النساء فيه»؛^۱ امام صادق عليه السلام فرمود: [پذیرش] شهادت زنان را در بچه‌ای که آیا زنده به دنیا آمده یا نه، اجازه می‌دهم و در تمام چیزهایی که امکان نظر انداختن مردها در آنها وجود ندارد.

- خبر ابان عن عبدالرحمن بن ابي عبدالله (و في الكافي و الاستبصار

عبدالرحمن بن ابي عبدالله، عن ابي عبدالله عليه السلام)

قال:.... أتجوز شهادتها؟ أم لا تجوز؟ فقال: «تجوز شهادة النساء في المنفوس و العذرة».^۲

- خبر محمد بن مسلم

قال: سألته تجوز شهادة النساء و حدهن؟ قال: نعم، في

العذرة و النفساء.^۳

و روایات دیگری نیز در این دسته از روایات قابل ذکر است؛ از

جمله احادیث ۲۰، ۳۷، ۴۲، ۴۳، ۴۴ و روایت ۴۹ و قسمتی از روایت ۴۶

۱. همان، ص ۳۵۴، ح ۱۲.

۲. همان، ص ۳۵۵، ح ۱۴.

۳. همان، ص ۳۵۶، ح ۱۹.

که در باب ۲۴ کتاب الشهادات وسائل الشيعة ذکر گردیده است. هر چند که ممکن است اشکال شود که این روایات در مقام بیان نفوذ شهادت زنان به تنهایی است، نه در مقام بیان تعداد و عدد شهود. در نتیجه، این روایات از جهت عدد (به خاطر آن که در مقام بیان نبوده) اطلاق ندارد؛ چرا که از شرایط اخذ به اطلاق در هر جهت و حکمی در مقام بیان بودن کلام در آن جهت و حکم است و لکن این اشکال وارد نیست؛ چرا که:

اولاً، ظاهر و متفاهم عرفی از این چنین سؤالاتی، سؤال از حجیت فعلی و نفوذ شهادت بالفعل است، یعنی سؤال از حجیت از جمیع جهات است، جهت عمل کردن؛ به طوری که بعد از پاسخ شارع، سؤال کننده قادر به عمل کردن به متن جواب است و منتظر قید و تخصیصی نیست؛ چرا که اگر قید و تخصیصی وجود داشت، شارع هنگام پاسخ دادن باید آن را بیان می کرد و هر گونه قید و تخصیصی که بعد از جواب در آینده وارد شود، مخصص این جواب است، نه مربوط به اصل آن؛ به خلاف سؤال از حجیت من حیث اصل الحجية و نفوذ بالقوة - که مکلف قادر به عمل کردن نیست - چرا که جمیع قیود و جهات حکم، برای مکلف بیان نشده، بلکه صرفاً اصل حکم و حجیت آن بیان گردیده است.

بنابراین، در اینجا سؤال سائل برای آن است که بدانند با شهادت زن آیا می توان مطلب و موضوعی را ثابت کرد یا خیر که پس از جواب امام علیه السلام مبنی بر نفوذ شهادت زنان در این موارد، خود سائل درک می کند که شهادت یک زن همانند شهادت یک مرد است و الا امام علیه السلام قید عدم

تساوی را ذکر می فرمود؛ همچنان که ذات باری تعالی در مسأله دین^۱ به این عدم تساوی تصریح فرموده است؛ نه آن که سائل بخواهد جنبه علمی شهادت را بدانند تا سؤالش مربوط به حجت بالقوه بودن یا نبودن باشد.

ثانیاً، بر فرض آن که روایات در مقام بیان از حیث عدد هم نباشد و ناظر به حجیت بالقوه باشد، نه حجیت بالفعل، باز هم استدلال به این روایات تمام است؛ چرا که عرف فرقی بین زن و مرد از نظر تعداد در شهادت نمی بیند. بنابراین، سؤال سائل، هر چند از منظر قبول یا عدم قبول شهادت زنان است و لکن عرف بعد از گرفتن پاسخ، فرقی بین زن و مرد قایل نیست و از کفایت دو نفر در مردان الغای خصوصیت کرده، می فهمد که در زنان هم دو نفر کفایت می کند.

ثالثاً، بر فرض آن که هیچ کدام از روایات در مقام بیان عدد نبوده و سائل از تعداد و عدد شهود زن سؤال نکرده، این خود دلیل بر این است که تساوی بین زن و مرد در شهادت در ذهن سائل مفروض بوده، آن را می دانسته است، وگرنه مناسب بود که با توجه به کثرت این روایات و تعدد روایات احادیث حد اقل یک نفر از تعداد مورد نیاز در شهادت زنان از امام علیه السلام سؤال می نمود.

بنابراین، عدم عنایت سائلان نسبت به سؤال از عدد زنان در شهادت در هیچ کدام از روایات، خود شاهدهی بر تساوی عدد بین زن و مرد در شهادت است.^۱

۱. احتمال دارد که عدم سؤال سائلان ناشی از اعتقاد آنها به عدم تساوی - که منشأ آن آیه

رابعاً، روایت محمد بن فضیل^۱ و عبدالله بن سنان^۲ - که بحث از عدد در مورد شهادت بر حد زناست و امام فرموده: «و تجوز شهادتین فی النکاح اذاکان معهنّ رجل و تجوز شهادتین فی حد الزنا اذاکان ثلاثة رجال و امرأتان و لاتجوز شهادة رجلین و اربع نسوة فی الزنا و الرجم...» - قرینة معتبر و شاهدی قوی بر عنایت به مسأله عدد و مقام بیان بودن آن در روایات است؛ چراکه بیان خصوصیت در مورد حد زنا از طرف امام، دلیل بر این است که سؤال سائل از حکم فعلی بوده و امام نیز حکم فعلی را بیان نموده و از آنجا که تساوی عدد بین زن و مرد نزد سائل و امام مفروغ عنه بوده، امام^۳ در مورد حد زنا - که بین زن و مرد در عدد تساوی نیست - به تعداد شهود اشاره فرموده، والا اگر حکم شرعی در شهادت عدم تساوی بین زن و مرد بود، دیگر نیازی به بیان امام^۳ نبود.

ج. روایاتی که با صراحت دلالت بر تساوی شهادت زن با مرد دارد

- داود بن الحصین

عن أبي عبد الله^۴: «... و كان أمير المؤمنين^۵ يجيز شهادة المرأتين في النكاح عند الإنكار...»؛^۳ امام

→ شریفه ۲۸۲ سوره بقره است - بوده و مؤید این احتمال، روایت داود بن حصین است که هنگامی که امام صادق^۶ به سائل فرمود: «حضرت امیرالمؤمنین^۷ شهادت دو زن را در نکاح هنگام انکار جایز می دانست»، سائل بلافاصله به امام عرض کرد: آیه شریفه که می فرماید: ﴿فرجل و امرأتان﴾ چه می شود و آن را چگونه جواب می دهید؟ (همان، ص ۳۶۰، ح ۳۵).

۱. همان، ص ۳۵۲، ح ۷.

۲. همان، ص ۳۵۳، ح ۱۰.

۳. همان، ص ۳۶۰، ح ۳۵.

صادق علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام اجازه می داد
شهادت دوزن را هنگام انکار (نکاح).

-ابی بصیر

عن ابی جعفر علیه السلام قال: قال: «تجوز شهادة امرأتین فی
استهلال»؛^۱ امام باقر علیه السلام فرمود: جایز است شهادت
دوزن در استهلال (به دنیا آمدن بچه).

کیفیت استدلال به این دو روایت نیز به جهت تصریح به تساوی
واضح و آشکار است.

ادله عدم تساوی شهادت زن و مرد

قایلان به عدم تساوی بین زن و مرد و این که دوزن در شهادت
به جای یک مرد است، به چند وجه استدلال نموده اند:

الف. کتاب

آیه ۲۸۲ سوره بقره:

﴿أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكَّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى﴾.

کیفیت استدلال: در آیه علت پذیرش شهادت دوزن در باب دین به
جای شهادت یک مرد، تذکر یکی از آن دوزن در صورت نسیان
دیگری بیان گردیده است و از آنجا که در غیر مورد دین از موضوعات

۱. همان، ص ۳۶۲، ح ۴۱.

دیگر نیز احتمال نسیان یکی از آن دو وجود دارد، به حکم عموم علت در همه مواردی که شهادت زن معتبر است، دو زن به جای یک مرد است.

ب. اصل و قاعده عدم حجیت شهادت زنان

ناگفته نماند از آنجا که این اصل و قاعده عمده دلیل مانعان است و در موارد متعددی در باب شهادت به آن استناد کرده‌اند، لازم است مبنای اصل و مدرک این قاعده و کیفیت استدلال به آن توضیح داده شود.

۱. مبنای اصل

مبنای این اصل، اصل عدم حجیت ظنون و اصل عدم جواز حکم حاکم و عدم نفوذ آن و اصل براءت ذمه کسی است که شهادت علیه او داده می‌شود. همچنین، اصول دیگری وجود دارد که مقتضی عدم حجیت شهادت است، مگر موردی که حجیت آن از طرق شرعی ثابت گردیده باشد.

۲. مدرک قاعده

ما در روایات باب شهادت دو روایت داریم که در آنها، به صورت عموم، نفوذ شهادت زنان پذیرفته شده است. از این دو روایت، با توجه به این که در مقام بیان موارد و کیفیت قبولی شهادت زنان است، یک نوع حصر نسبت به غیر موارد مذکور در دو روایت استفاده می‌شود. آن دو روایت - که در بحث‌های سابق مورد اشاره قرار گرفته - عبارت‌اند از:

- خبر سکونی

عن علی رضی الله عنه أنه كان يقول: «شهادة النساء لا تجوز في طلاق ولانكاح ولا في حدود، إلا في الديون وما لا يستطيع الرجال النظر إليه»^۱.

کیفیت استدلال: چنان‌که در مباحث قبل نیز گذشت، با توجه به این‌که «إلا» از ادوات استثناست و دلالت بر حصر حکم مخالف مستثمانه در مستثنا می‌نماید، حکم پذیرش شهادت زنان فقط مربوط به مابعد «إلا» است که عبارت است از دیون و موضوعاتی که نظر مردان به آنها غیر جایز و حرام است. پس عموم مستثمانه دلیل بر قاعده و عدم حجیت شهادت زنان در همه موارد غیر از آن دو مورد است.

- مرسله یونس

قال: «استخراج الحقوق بأربعة وجوه: بشهادة رجلين عدلين، فان لم يكونا رجلين فرجل و امرأتان، فان لم تكن امرأتان فرجل و يمين المدعى، فان لم يكن شاهد، فاليمين على المدعى عليه...»^۲.

کیفیت استدلال: چون این روایت در مقام بیان ضابطه و طرق اثبات حقوق و استخراج آنهاست و آن را منحصر به چهار راه دانسته و نامی از نفوذ شهادت دو زن به تنهایی یا یک زن و یک مرد نبرده است، گویای این است که جز این چهار طریق راه دیگری برای اثبات حق وجود ندارد.

۱. همان، ح ۴۲.

۲. همان، ابواب کیفیت الحكم و احكام الدعوى، باب ۱۵، ص ۲۷۱، ح ۲.

ج. روایات

استدلال کنندگان برای اثبات ادعای خود به دو دسته از روایات استدلال کرده‌اند. برخی به روایاتی استدلال کرده‌اند که با دلالت مطابقی در مورد خودشان بر عدم اعتبار یک زن به جای یک مرد و اعتبار شهادت دو زن به جای یک مرد دلالت می‌نماید و برخی دیگر، مانند صاحب مستند،^۱ با خدشه در این روایات به روایات مختلفی که دلالت بر پذیرش یک چهارم از مورد شهادت، در صورتی که یک زن شهادت بدهد، استدلال کرده‌اند و فرموده‌اند: از آنجا که با شهادت یک زن، مثلاً در وصیت، یک چهارم از وصیت نافذ است، می‌توان نتیجه گرفت که با شهادت چهار زن تمام وصیت نافذ است. از طرفی نیز می‌دانیم که با شهادت دو مرد تمام وصیت نافذ است. در نتیجه، شهادت چهار زن مساوی شهادت دو مرد قرار گرفته، یعنی در شهادت باید تعداد زنان دو برابر مردان باشد. این روایات عبارت‌اند از:

۱. روایات دسته اول و کیفیت استدلال

- روایت امام حسن عسکری علیه السلام

الحسن بن علی العسکری علیه السلام فی (تفسیره) عن آبائه،
 عن امیر المؤمنین علیه السلام فی قوله تعالی ﴿فان لم یكونا
 رجلین فرجل و امرأتان﴾ قال: «عدلت امرأتان فی
 الشهادة برجل واحد، فإذا كان رجلان أو رجل و

۱. مستند الشیعة، ج ۱۸، ص ۳۰۰.

امراتان أقاموا الشهادة، قضی بشهادتهم...؛^۱ امام حسن عسکری از پدراننش و آنان از امیرالمؤمنین علیه السلام در رابطه با آیه شریفه ﴿اگر دو مرد نبود یک مرد و دو زن﴾ فرمود: شهادت دو زن به اندازه یک مرد قرار داده شده، بنابراین اگر دو مرد باشند یا یک مرد و دو زن اینان می توانند شهادت بدهند و بر طبق شهادتشان حکم می شود.

- خیر منصور بن حازم

أن أبا الحسن موسى بن جعفر علیه السلام قال: «إذا شهد لطالب الحقّ امرأتان و يمينه، فهو جائز».^۲

- خیر محمد الهمدانی

قال: كتب أحمد بن هلال إلى أبي الحسن علیه السلام: امرأة شهدت علي وصية رجل لم يشهدا غيرها وفي الورثة من يصدقها وفيهم من يتهمها، فكتب: «لا، إلا أن يكون رجل و امرأتان و ليس بواجب أن تنفذ شهادتها».^۳ احمد بن هلال در نامه ای به امام رضا علیه السلام نوشت: زنی بر وصیت مردی شهادت داده است و هیچ فرد دیگری بر این مطلب شهادت نداده است. در میان

۱. وسائل الشیعة، کتاب القضاء، ابواب کیفیت الحکم و احکام الدعوی، باب ۱۵، ص ۲۷۲، ح ۵.

۲. همان، ص ۲۷۱، ح ۱ و مثل این روایت با اندکی تفاوت ح ۴، ص ۲۷۲.

۳. همان، کتاب الشهادت، باب ۲۴، ص ۳۶۰، ح ۳۴.

ورثه عده‌ای زن را تصدیق می‌کنند و عده‌ای او را متهم به کذب می‌کنند. امام علیه السلام مرقوم فرمودند: شهادت‌ش پذیرفته نمی‌باشد مگر آن‌که (بر وصیت) یک مرد و دو زن شهادت دهند.

- خبر زراره

... و قال علی علیه السلام: «تجوز شهادة النساء في الرجم إذا كان ثلاثة رجال وإمرأتان...»^۱؛ علی علیه السلام فرمود: جایز است شهادت زنان در رجم اگر سه مرد و دو زن باشند.

کیفیت استدلال به سه حدیث اول روشن است. اما کیفیت استدلال در حدیث آخر بدین گونه است که ما با توجه به این‌که برای اثبات رجم در زنا، به شهادت چهار مرد نیاز داریم. در اینجا امام علیه السلام فرموده است با شهادت سه مرد و دو زن نیز حد رجم اجرا می‌گردد. بنابراین، امام علیه السلام شهادت دو زن را به جای شهادت یک مرد قرار داده است.

۲. دسته دوم و کیفیت استدلال

- خبر ربیع

عن أبي عبد الله علیه السلام في شهادة امرأة حضرت رجلاً يوصى، فقال: «يجوز في ربع ما أوصى بحساب شهادتها»^۲.

۱. همان، ص ۳۵۴، ح ۱۱ و مانند این حدیث، ص ۳۵۱، ح ۳.

۲. همان، ص ۳۵۵، ح ۱۶.

کیفیت استدلال: حضرت نسبت به «یک چهارم» وصیت حکم به صحت داده‌اند. بنابراین، نتیجه می‌گیریم که اگر چهار زن شهادت می‌دادند، تمام وصیت صحیح بود و باید جاری می‌شد. بنابراین، شهادت معتبر و قابل قبول شهادت چهار زن است که به جای دو مرد قرار می‌گیرند.

- موثقه سماعه

قال: قال: «القابلة تجوز شهادتها في الولد على قدر

شهادة امرأة واحدة»؛^۱ امام معصوم علیه السلام فرمود:

شهادت قابله در مورد بچه‌ای که به دنیا می‌آورد به

اندازه شهادت یک زن جایز است و معتبر می‌باشد.

- صحیح ابن سنان^۲

این روایت نیز مانند روایت قبل است، با اندکی تفاوت و بیان

صحت، نصف ارث در صورت شهادت دو زن.

- مرسله فقیه

این مرسله نیز می‌فرماید: اگر سه زن شهادت بدهند، نسبت به «سه

چهارم» ارث حکم جاری می‌شود و چنانچه چهار زن شهادت بدهند،

نسبت به کل ارث، شهادتشان نافذ است.

قال: «... وإن كنَّ ثلاث نسوة جازت شهادتهنَّ في ثلاثة

أرباع الميراث وإن كنَّ أربعاً جازت شهادتهنَّ في

۱. همان، ص ۳۵۷، ح ۲۳.

۲. همان، ص ۳۶۴، ح ۴۵.

المیراث کله»^۱.

کیفیت استدلال: کیفیت استدلال در روایات اخیر برای اثبات این که شهادت دو زن به جای یک مرد است، مانند استدلال در روایت ربعی است که توضیح آن گذشت.

استدلال صاحب مستند برای لزوم چهار شاهد زن

یکی از کسانی که برای لزوم چهار شاهد زن استدلال کرده، صاحب مستند الشیعة^۲ است. حاصل استدلال ایشان به سه وجه باز می‌گردد:

وجه اول: بعد از آن که ثابت شد که اصل و قاعده دلالت بر عدم پذیرش و حجیت شهادت زنان می‌باشد، مگر آنچه که به وسیله دلیل از شمول این اصل و قاعده خارج شده باشد، در مواردی که شک می‌کنیم آیا شهادت دو زن مانند دو مرد معتبر است یا این که ارزش شهادت چهار زن به اندازه ارزش شهادت دو مرد است، با توجه به این که مقتضای اصل و قاعده عدم حجیت شهادت زنان در موارد مشکوک است، باید اخذ به قدر متیقن - که چهار زن است - بنماییم.

دلیل این قدر متیقن روایاتی است که بر نفوذ شهادت زنان دلالت دارد؛ چرا که در آنها کلمه نساء آمده که صیغه جمع است و صیغه جمع بر بیش از دو نفر صادق است. با توجه به این که اجماع مرکب بر عدم قبول شهادت سه زن به جای یک مرد یا به جای دو مرد داریم، کلمه نساء فقط بر اعتبار چهار زن یا بیشتر دلالت دارد.

۱. همان، ص ۳۶۵، ح ۴۸.

۲. مستند الشیعة، ج ۱۸، ص ۳۰۰.

ممکن است به این وجه اشکال شود که کلمه نساء در این روایات صرفاً برای بیان اصل پذیرش شهادت زنان است، نه جهت بیان عدد مورد نیاز در شهادت زنان، لذا صیغه جمع دلالتی بر نصف بودن شهادت زنان در برابر مردان ندارد.

این اشکال وارد نیست؛ چرا که در دو صحیحه حلبی^۱ و عییدالله بن علی حلبی^۲ - که درباره قبول شهادت یک زن قابل در ولادت است - حضرت فرموده است: «تجاوز شهادة الواحدة»، اما در موارد بکارت و نفاس در همین دو روایت، جواز شهادت را با کلمه نساء - که لفظ جمع است - آورده است.

قال: «تجاوز شهادة الواحدة، (وقال تجاوز) شهادة

النساء فی المنفوس والعذرة».

و از این تقابل بین کلمه الواحدة در شهادت قابله و کلمه نساء در بکارت و نفاس استفاده می شود که کلمه نساء در روایات دارای خصوصیت است؛ آن هم بیان تعداد و عدد مورد نیاز در شهادت زنان است.

وجه دوم روایت سکونی است:

عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: «أتى أمير المؤمنين عليه السلام

بامرأة بكر زعموا أنها زنت، فأمر النساء فنظرن

إليها فقلن هي: عذرا،... وكان يجيز شهادة النساء في

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۷، کتاب الشهادت، باب ۲۴، ص ۳۵۱، ح ۲.

۲. همان، ص ۳۶۴، ح ۴۶.

مثل هذا؛^۱ امام صادق علیه السلام فرمود: دختر باکره‌ای که گمان می‌کردند زنا داده است را نزد امیرالمؤمنین آوردند، حضرت به زنان دستور داد به آن زن نگاه کنند. زن‌ها (بعد از نگاه و معاینه) گفتند: او باکره است. در ادامه امام صادق علیه السلام فرمودند: حضرت امیر علیه السلام جایز می‌شمرد شهادت زنان را در مثل این مورد.

کیفیت استدلال: حضرت در این روایت نساء را مأمور به نظر انداختن نموده است که با توجه به این که نگاه به عورت زنان بر خود زنان نیز حرام است و حضرت در صورت کفایت یک زن یا دو زن امر به ارتکاب یک کار حرام نمی‌کرد و این امر امام علیه السلام بر عدم قبول شهادت یک یا دو زن دلالت دارد.

وجه سوم، روایاتی است که دلالت بر پذیرش یک چهارم از مورد شهادت به وسیله شهادت یک زن می‌کند که در بحث استدلال به روایات، کیفیت استدلال به این دسته از روایات بیان گردید.

نقد و بررسی ادله قایلان به عدم تساوی

استدلال کنندگان به عدم تساوی به وجوهی استدلال کرده بودند که تمام این وجوه مورد خدشه است. با توجه به استدلال‌ها، موارد اشکال را یادآوری می‌نماییم:

۱. همان، ص ۳۵۴، ح ۱۳.

الف. نقد استدلال به کتاب

این استدلال بدین جهت تمام نیست که در بحث‌های سابق ثابت کردیم که حکم در آیه، به حکم علیّت تابع علت ذکر شده در آن است. بنابراین، هر جا علت وجود داشته باشد، حکم نیز وجود دارد و حکم عمومیت ندارد تا شامل غیر موارد علت نیز بشود؛ چراکه علت، همان احتمال نسیان و فراموشی زیادتر از حد متعارف است و این احتمال نسبت به زنان در زمان نزول آیه در باب دین و امور اقتصادی وجود داشته، پس شامل مواردی که این احتمال وجود ندارد، (که غالب موارد شهادت زنان همانند مردان چنین نیست، بلکه در غالب زنان امروز حتی نسبت به همان دین و امور اقتصادی هم وجود ندارد) نشده و نمی‌شود. بنابراین، آیه دلیل بر اعتبار دو زن به جای یک مرد در همان موارد خاص است و دلیل بر عدم حجیت شهادت یک زن به جای یک مرد نسبت به بقیه موارد نیست، بلکه ذکر بخصوص دو زن به جای یک مرد در آیه خود مؤید بنای عقلایی است که بر حجیت شهادت زن و عدم فرق بین شهادت زن و مرد دلالت دارد. همین بنای عقلا دلیل بر مختار و مدعای ماست که هیچ ردعی نیز از طرف شارع در مورد این بنا وارد نگردیده است.

ب. نقد استدلال به اصل و قاعده

استدلال به اصل و قاعده دارای دو اشکال است: اولاً، با وجود ادله سه‌گانه (کتاب، بنای عقلا، روایات خاص) - که بر عدم فرق بین زن و مرد

در شهادت دلالت می‌کند - دیگر جایی برای استدلال به اصل و قاعده، برای اثبات فرق و تفاوت باقی نمی‌ماند؛ چراکه اصل و قاعده هنگامی دلیل هستند که دلیل و حجت دیگری وجود نداشته باشند. به عبارت دیگر، اصل و قاعده دلیل فقاهتی هستند و ادله سه‌گانه ادله اجتهادی و ادله اجتهادی بر ادله فقاهتی مقدم و حاکم بر آنهاست.

ثانیاً، خود قاعده نیز به خودی خود تمام نیست؛ چراکه دلیل قاعده، همان‌طور که استدلال‌کنندگان بیان کردند، مفهوم حصر در خبر سکونی و مرسله یونس است که دلالت هر دو روایت بر قاعده، محل اشکال است، اما اشکال روایت سکونی در این است که مستثمانه عام نیست تا حصر مفید عمومیت باشد.

و این بحث، به تفصیل، در بحث دیون گذشت. اما مرسله یونس مضافاً به این که مرسله‌ای بیش نیست و با یک مرسله نمی‌توان حکمی خلاف بناهای عقلایی را ثابت کرد، احتمال دارد که روایت در بیان موارد غالب در استخراج حقوق باشد، نه در مقام حصر و بیان ضابطه کلی و شاهد بر این احتمال، روایاتی است که بر نفوذ شهادت یک زن در ارث و وصیت و همچنین روایاتی که بر قبول شهادت زنان در برخی از موضوعات وارد شده است. که این روایات عبارت است از:

۱. نفوذ شهادت یک زن و یا قابله در وصیت و ارث،^۱

۲. پذیرش شهادت زنان به تنهایی در عیوب مختص به خود،^۲

۱. همان، ص ۳۵۵، ح ۱۶ و ص ۳۵۷، ح ۲۳ و ص ۳۶۴، ح ۴۵ و ص ۳۶۵، ح ۴۸.

۲. همان، ص ۳۵۱، ح ۴، ۲ و ص ۳۵۲، ح ۵، ۷ و ص ۳۵۳، ح ۱۰ و ص ۳۶۴، ح ۴۶.

۳. پذیرش شهادت دو زن و یک قسم.^۱

چنانچه مرسله در مقام بیان ضابطه کلی و حصر بود، منافاتش با این دسته از روایات واضح است و همین منافات، اگر نگوییم که قرینه بر همان احتمال (این که روایت در مقام بیان موارد غالب در استخراج حقوق بوده) است، لااقل شهادتی بر آن احتمال دارد و مرسله را از ظهور در حصر کلی ساقط می نماید؛ چراکه «اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال».

ج. نقد استدلال صاحب مستند

برخی از استدلال کنندگان - که از آن جمله صاحب مستند بود - با توجه به وجوهی که مطرح کرده اند، در مقام اثبات این مطلب بوده اند که قدر متیقن از قبول شهادت زنان عدد چهار است. این ادعا را با توجه به روایات جواز شهادت زنان که در آنها کلمه نساء آمده و نساء جمع است و بر بیشتر از دو نفر دلالت می کند، اثبات کرده اند و لکن دو اشکال در این استدلال وجود دارد:

۱. اشکال عمده در این استدلال آن است که هر چند جمع بر بیشتر از دو نفر صادق است و بر کمتر از آن صادق نیست، لکن بحث و کلام در آن است که آیا لفظ جمع فقط بر سه به بالا - که مجتمع و با هم باشند - صادق است و یا آن که به آن اختصاص ندارد، بلکه هم شامل این مورد و هم شامل همه افرادی می گردد که مشمول عنوان هستند و لو به صورت تک تک. روشن و واضح است که حق و متفاهم عرفی آن است که

۱. همان، کتاب القضاء، ابواب کیفیت الحکم و احکام الدعوی، باب ۱۵، ص ۲۷۱، ح ۱، ۳ و ۴.

بگوییم، لفظ جمع، همه افراد زیر مجموعه خود را از یک نفر به بالا شامل می‌شود و وقتی می‌گویند: ﴿الرجال قوامون على النساء﴾، متفاهم عرفی آن قطعاً آن است که همه مردان به صورت تک تک بر همه زنان به همان صورت سلطه دارد، نه به این معناست که اگر مردان بخواهند مسلط بر زنان باشند، حتماً باید سه نفر باشند و همین متفاهم عرفی در مثل: ﴿اوفوا بالعقود﴾ نیز جاری است.

بنابراین، متفاهم عرفی در همه الفاظ جمع، همه افراد هستند، نه افراد به قید اجتماع. به عبارت دیگر وصف اجتماع و جمع بودن در شمول لفظ جمع قطعاً معتبر نیست. بنابراین، وقتی می‌گویند: شهادت نساء جایز است، یعنی شهادت یک زن هم معتبر است، دو زن هم معتبر است تا بی نهایت.

۲. روایات اجازه دهنده شهادت زنان فقط در صدد بیان اصل نفوذ شهادت زنان همانند مردان هستند، نه در مقام بیان کیفیت و تعداد. به عبارت دیگر، این روایات اطلاق ندارد، بلکه در مقام اصل حجیت است؛ نه کیفیت حجیت. پس همان‌طور که کلمه رجال یک نفر و دو نفر به بالا را شامل می‌شود و به سه مرد به بالا اختصاص ندارد، کلمه نساء هم - که در کنارش آمده - نیز چنین است. اما اشکال نسبت به دو صحیحه حلبی و ابن سنان^۱ به علاوه از اشکالی که نسبت به کلمه نساء در آن وجود دارد، اشکال دیگر آن که احتمال دارد کلمه الواحدة در مقابل انضمام

۱. همان، کتاب الشهادت، باب ۲۴، ص ۳۵۱، ح ۲ (صحیحة حلبی)؛ همان، ص ۳۵۳، ح ۱۰ (صحیحة ابن سنان).

باشد؛ به این معنا که حضرت در مقام بیان این مطلب بوده‌اند که در این موارد نیازی به ضمیمه کردن مردان نیست و شهادت زنان به تنهایی حجت است. این احتمال با صحیحۀ ابن سنان - که حضرت می‌فرماید: «...تجاوز شهادة النساء وحدهنّ بلا رجال... و تجاوز شهادة القابلة وحدها فی المنفوس»^۱ - تأیید می‌گردد.

و اما تأییدی که صاحب مستند از روایت سکونی^۲ استفاده نموده بودند، نیز تمام نیست؛ چرا که اشکال این روایت این است که نگاه زنان در اینجا از باب بینه نیست، بلکه از باب قرینۀ قطعی است؛ چرا که اگر از باب بینه و شهادت بود، باید این شهادت با شهادت کسانی که گفته بودند این زن زنا کرده است، تعارض و تساقط می‌کرد؛ نه این که قول و شهادت منکران زنا را أخذ کنیم که هیچ دلیلی بر أخذ شهادت منکران وجود ندارد.

د. نقد استدلال به روایات

صاحب مستند^۳ - که از کسانی است که سعی وافر در جمع آوری ادلّه عدم تساوی زن و مرد نموده‌اند - نسبت به روایات دستۀ اول جهت عدم تساوی امر به تأمل نموده است و آن را مورد خدشه قرار داده است. شاید امر به تأمل ایشان نیز همان اشکالی است که ما به این طایفه از

۱. همان، ص ۳۵۳، ح ۱۰.

۲. همان، ص ۳۵۴، ح ۱۳.

۳. مستند الشیعة، ج ۱۸، ص ۳۰۱.

روایات داریم و آن این‌که در این روایات هیچ شاهی بر عموم تنزیل - که در همه موضوعات شهادت دوزن به جای یک مرد است، دلالت کند - نداریم، بلکه باید بر همان مورد روایت که حد رجم است، اکتفا شود؛ چرا که حدود مخصوصاً حدود عرضی دارای شرایط خاصی است که در دیگر دعاوی این شرایط وجود ندارد. فلذا شارع در این‌گونه حدود، شهادت دوزن را به جای یک مرد قرار داده است. روایات دسته دوم - که در باب وصیت و ارث وارد شده بود - نیز از این جهت که وصیت و ارث جزو امور مالی است و در امور مالی در پذیرش شهادت دوزن به جای یک مرد به خاطر نص آیه قرآن شک و شبهه‌ای وجود نداشت و بحث ما در غیر موارد دین و اموال است، پس دلیل اخص از مدعاست و کراً بیان کردیم که نمی‌توان حکم در مورد آیه را - که بر خلاف بنای عقلا و فهم عرفی است - به موارد دیگر سرایت داد.

نتیجه‌گیری و تحقیق

از یک سو با توجه به ادله ذکر شده از طرف مانعان بر عدم تساوی و اشکالات وارد بر آنها و عدم تمام بودن این ادله برای عدم تساوی و از سوی دیگر با توجه به تمام بودن ادله‌ای که برای اثبات تساوی به آنها استدلال کردیم، ثابت شد که شهادت یک زن در مواردی که شهادت زنان منفرداً پذیرفته شده است به جای یک مرد، حجت است و در حجیت شهادت، فرقی بین زن و مرد به خاطر الغای خصوصیت و روایات مطلق و خاص وجود ندارد و با الغای خصوصیت از مورد ادله (شهادت زنان منفرداً) به دو مورد دیگر (شهادت آنها منضمماً به شهادت

مردان و یا به انضمام به یمین مدعی) ثابت می‌شود که در این دو مورد نیز شهادت یک زن، همانند شهادت یک مرد است؛ چرا که عرف تمام ملاک را عدالت و رؤیت و اطمینان می‌داند.

خلاصه آن‌که با الغای خصوصیت و تنقیح مناط عرفی شهادت یک زن در هر سه مورد به جای شهادت یک مرد است، مگر آن‌که در موردی دلیلی برخلاف آن اقامه گردد که دوزن را به جای یک مرد قرار داده باشد و آن هم ظاهراً وجود ندارد و مسأله مورد آیه به حکم علت ذکر شده در آیه به مواردی اختصاص دارد که علت شامل آن موارد گردد، نه همه موارد شهادت زنان و بحث ما در این نوشتار از مواردی بود که مال نبودند و یا مقصود از آنها مال نبود و یا آن‌که علت شامل آن نمی‌گردد.



فصل سوم

ادله شهادت زنان در حدود و تعزیرات

مبحث اول: حدود عرضی

یکی از موضوعات باب شهادت، شهادت زنان در حدود است که نه تنها از حیث تعداد، بلکه در اصل عدم پذیرش شهادت زنان، در آن می تواند منشأ اشکال و شبهه تبعیض بین زن و مرد در شهادت قرار گیرد.

مقتضای اصل در حدود

با توجه به مباحث گذشته در مورد شهادت، سه اصل وجود دارد:
الف. اصل اولی که مقتضای آن عدم حجیت قول هر شاهدی اعم از

زن و مرد در دعاوی و غیر آن است.

ب. اصل دوم که مقتضای آن پذیرش شهادت زنان، همانند مردان در تمام موضوعات است و دلیل آن الغای خصوصیت از مرد بودن و تنقیح مناط در باب شهادت (عدالت و رؤیت در شهادت) است.

ج. اصل سوم که مخصوص باب حدود و معارض با شمول اصل دوم، نسبت به شهادت زنان در حدود است؛ چراکه مقتضای این اصل، عدم حجیت شهادت زنان در مطلق حدود (عرضی و غیر عرضی) است، مگر آنچه با دلیل معتبر خارج شده باشد. بر این اصل از غنیة^۱ ادعای اجماع گردیده، صاحب ریاض^۲ فرموده: در آن خلافتی نیست و شیخ در الخلاف فرموده: جمیع فقهای عامه بر عدم قبول شهادت زنان در حدود، حکم کرده‌اند؛ چه همراه با مردان و چه جدا از مردان.^۳

شاهد این اصل، روایاتی است که در آنها بر عدم نفوذ و حجیت شهادت زنان در حدود تأکید گردیده که عبارت‌اند از:

- صحیحہ جمیل و حرمان

عن ابی عبدالله علیه السلام قال: قلنا: أتجوز شهادة النساء فی

الحدود؟ فقال: «فی القتل وحده، إن علیا علیه السلام کان یقول:

لا یبطل دم امریء مسلم».^۴

- روایت غیاث بن ابراهیم

۱. غنیة التزوع، ص ۴۳۸.

۲. ریاض المسائل، ج ۲، ص ۴۴۳.

۳. الخلاف، ج ۶، ص ۲۵۱، مسألة ۲.

۴. وسائل الشیعة، ج ۲۷، کتاب الشهادت، باب ۲۴، ص ۳۵۰، ح ۱.

عن جعفر بن محمد عن ابيه، عن علي عليه السلام قال: «لا تجوز شهادة النساء في الحدود ولا في القود».^۱

-روایت موسی بن اسماعیل بن جعفر

عن ابيه، عن آبائه عن علي عليه السلام قال: «لا تجوز شهادة النساء في الحدود ولا قود».^۲

-روایت سکونی

عن جعفر، عن ابيه، عن علي عليه السلام أنه كان يقول: «شهادة النساء لا تجوز في طلاق ولانكاح ولا في حدود...».^۳

استدلال به ظاهر این روایات برای عدم حجیت شهادت زنان در حدود واضح است و معارضی در روایات ندارد، مگر خبر عبدالرحمن بصری قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام ... و قال: «تجوز شهادة النساء في الحدود مع الرجال»^۴ و روایت رضوی در فقه الرضا که فرموده «و تقبل فی الحدود».^۵ این دو روایت علاوه بر آن که دارای ضعف سند^۶ هستند و

۱. همان، ص ۳۵۸، ح ۲۹.

۲. همان، ص ۳۵۹، ح ۳۰.

۳. همان، ص ۳۶۲، ح ۴۲.

۴. همان، ص ۳۵۶، ح ۲۱.

۵. مستدرک الوسائل، ج ۱۷، کتاب الشهادات، باب ۱۹، ص ۴۲۶، ح ۸. صاحب مستدرک روایت را «لا تقبل» ذکر کرده است و حرف «لا» را نیز داخل پرانتز قرار داده است که این نقل بر عدم حجیت شهادت زنان در حدود دلالت می‌نماید.

۶. روایت فقه الرضا ضعفش به دلیل عدم وجود سند نسبت به اصل کتاب است؛ چرا که ثابت نیست که این کتاب منتسب به امام رضا عليه السلام باشد؛ اما ضعف روایت عبدالرحمن به خاطر وجود قاسم بن محمد الجوهری است که یا ضعیف است یا مجهول (تنقیح المقال، ج ۲،

فقها به آن عمل ننموده‌اند، با روایاتی که بر عدم حجیت شهادت زنان در حدود دلالت می‌کند، قابل معارضه نیست؛ چراکه معارضه بعد از اثبات حجیت روایت است و این دو روایت اصلاً حجت نیستند تا با دسته‌ای از روایات که در آنها روایت صحیح وجود دارد و مورد عمل فقها قرار گرفته، معارضه نماید. گفتنی است که فقها برخی از حدود را از شمول این اصل خارج و مستثنا دانسته‌اند که در ادامه بحث به بررسی این موارد خواهیم پرداخت.

موارد استثنا از عدم پذیرش شهادت زنان در حدود

الف. استثنا از حد زنا (رجم) و ادله آن

فقها در مورد اثبات حد زنا به وسیله شهادت زنان با شرایطی به قبول شهادت زنان حکم کرده‌اند که عبارت‌اند از: ۱. همراه با مردان باشند، ۲. سه مرد و دو زن باشند (در این صورت حد رجم بر محصن جاری می‌گردد) و یا دو مرد با چهار زن باشند (در

→ ص ۲۴ من ابواب القاف، ش ۹۶۰۲). همچنین ملاذ الأخیار این روایت را ضعیف دانسته است (ملاذ الأخیار، ج ۱۰، ص ۱۴۶، ح ۱۳۳). ناگفته نماند که قاسم در سند این روایت مردد بین افرادی است که ثقه هستند یا ضعیف؛ چراکه شیخ روایت حسین بن سعید چندین قاسم هستند و همین تعداد قاسم از ابان نقل روایت نموده‌اند. بنابراین، تمیزی برای قاسم وجود ندارد و شاید بدین جهت باشد که در کتاب معجم رجال الحدیث آیه الله العظمی آقای خوئی رحمته الله این روایت در هیچ‌کدام از طبقات قاسم یا ابان یا حسین بن سعید نیامده است.

این صورت حکم شلاق بر محصن جاری می‌گردد) و به غیر از این دو حالت، به هیچ وجه شهادت زنان پذیرفته نمی‌شود، حتی اگر یک مرد و شش زن شهادت بر زنا بدهند، حدّ زنا (جلد و رجم) ثابت نمی‌گردد.

دلیل بر پذیرش شهادت سه مرد و دو زن در اجرای رجم

دلیل بر پذیرش شهادت سه مرد و دو زن در اجرای حکم سنگسار بر زانی روایاتی است که در باب حد زنا وارد شده است که عبارت‌اند از:

- صحیحہ حلبی

عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سألته عن شهادة النساء في الرجم؟ فقال: «إذا كان ثلاثة رجال و امرأتان و إذا كان رجلا و أربع نسوة لم تجز في الرجم»؛^۱ امام صادق عليه السلام در پاسخ به سؤال حلبی در رابطه با شهادت زنان در رجم فرمود: اگر سه مرد و دو زن باشند جایز است و چنانچه دو مرد و چهار زن باشند، شهادتشان پذیرفته نیست.

- صحیحہ عبدالله بن سنان

قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: «... و لا يجوز في الرجم شهادة رجلين و أربع نسوة و يجوز في ذلك

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۷، کتاب الشهادات، باب ۲۴، ص ۳۵۱، ح ۳. مجمع الفائدة و کشف اللثام تعبير به حسنه نموده‌اند (مجمع الفائدة و البرهان، ج ۱۲، ص ۴۲۰؛ کشف اللثام، ج ۱۰، ص ۳۲۲).

ثلاثة رجال و امرأتان...^۱.

و مانند این دو روایات، روایات دیگری نیز بر این مطلب دلالت می‌کنند که عبارت‌اند از: روایت ابی بصیر،^۲ ابراهیم حارقی (حارثی)،^۳ محمد بن فضیل،^۴ زراره،^۵ ابی الصباح الكنانی،^۶ و روایت زید الشحام.^۷ کیفیت استدلال به این روایات بر قبول شهادت دو زن و سه مرد در اجرای حد رجم در زنا روشن است و تنها معارضی که این روایات دارد، صحیحۀ ابن مسلم است که امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«إذا شهد ثلاثة رجال و امرأتان لم یجز فی الرجم و

لا تجوز شهادة النساء فی القتل»؛^۸ هنگامی که سه مرد و

دو زن (در زنا) شهادت بدهند، رجم صورت نمی‌گیرد

و شهادت زنان در قتل نیز پذیرفته نمی‌شود.

اما این روایت دارای دو اشکال است: اولاً، این روایت همچنان‌که

شیخ^۹ فرموده بر تقیه حمل می‌شود. ثانیاً، در صورت حجت بودن و

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۷، کتاب الشهادات باب ۲۴، ص ۳۵۳، ح ۱۰. کشف اللثام به خبر تعبیر نموده است (کشف اللثام، ج ۱۰، ص ۳۲۲).

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۷، کتاب الشهادات، باب ۲۴، ص ۳۵۱، ح ۴.

۳. همان، ص ۳۵۲، ح ۵.

۴. همان، ح ۷.

۵. همان، ص ۳۵۴، ح ۱۱.

۶. همان، ص ۳۵۷، ح ۲۵.

۷. همان، ص ۳۵۹، ح ۳۲.

۸. همان، ص ۳۵۸، ح ۲۸.

۹. الاستبصار، ج ۳، ص ۲۴، ح ۷۶.

معارضه داشتن با روایات دلالت‌کننده بر قبول شهادت سه مرد و دو زن باید به آن روایات عمل کنیم؛ چراکه آن روایات اکثر و اصح سنداً هستند که یکی از مرجحات باب تعارض است. همچنین آن روایات مورد عمل فقها قرار گرفته‌اند. بنابراین، دلالت روایات ذکر شده در مورد پذیرش شهادت زنان در حدود تمام و حجت است.

ب. استثنا از حد زنا (جلد)

در مورد پذیرش شهادت دو مرد و چهار زن در حد زنا بین فقها اختلاف وجود دارد و آن گروه از فقها که قایل به پذیرش شهادت زنان شده‌اند، فرموده‌اند: فقط حدّ شلاق (جلد) ولو آن‌که زانی یا زانیه محصن باشند، حدّ اجرا می‌گردد و حد سنگسار (رجم) با دو شاهد مرد و چهار شاهد زن، قابل اجرا نیست.

در ادامه بحث به بررسی آرا و ادله این دو گروه در این مورد (شهادت دو مرد و چهار زن) می‌پردازیم.

۱. آرا، نظریات و ادله آنان

۱ - ۱. قایلان به پذیرش و استدلال‌های آنان

قایلان به قبول شهادت چهار زن و دو مرد برای اثبات حد جلد

→ عبارت وسائل الشیعة: اقول حمله الشیخ علی التقیة، و علی عدم تکامل شروط الشهادة لما مرّ فی الأحادیث ۳ و ۴ و ۵ و ۷ و ۱۰ و ۱۱ و ۲۵، من هذا الباب. عبارت کشف اللثام: حمله الشیخ علی التقیة أو فقدانهنّ لشرط من شروط القبول (کشف اللثام، ج ۱۰، ص ۳۲۳).

(شلاق) در زنا عبارت‌اند از: شیخ الطائفة در النهاية^۱ ابن ادریس^۲، ابن حمزه^۳، محقق در شرایع^۴ سعید الحلّی^۵ و علامه در ارشاد^۶ و قواعد^۷ و عدة کثیری از فقهای قرون اخیر مانند: صاحب جواهر^۸ و صاحب مستند^۹. استدلال کنندگان برای اثبات ادعای خود به دسته‌ای از روایات تمسک نموده‌اند که در ادامه بحث به بررسی این روایات می‌پردازیم.

- صحیحہ عبد اللہ بن سنان

قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: «لا تجوز شهادة النساء في رؤية الهلال ولا يجوز في الرجم شهادة رجلين و أربع نسوة و يجوز في ذلك ثلاثة رجال و امرأتان...»؛^{۱۰} عبد الله بن سنان می‌گوید: از امام صادق عليه السلام شنیدم که می‌فرمود: جایز نمی‌باشد شهادت زنان در رؤیت هلال و جایز نمی‌باشد در رجم، شهادت دو مرد و چهار زن و جایز است (در رجم) شهادت سه مرد و دو زن.

۱. النهاية في مجرد الفقه و الفتاوى، ص ۶۹۰.

۲. السرائر، ج ۲، ص ۱۳۷.

۳. الوسيلة، ص ۲۲۲.

۴. شرایع الاسلام، ج ۴، ص ۱۳۹.

۵. الجامع للشرایع، ص ۵۴۲.

۶. ارشاد الاذهان، ج ۲، ص ۱۵۹.

۷. قواعد الاحکام، ج ۳، ص ۴۹۹.

۸. جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۱۵۶.

۹. مستند الشيعة، ج ۱۸، ص ۲۸۱.

۱۰. وسائل الشيعة، ج ۲۷، کتاب الشهادات، باب ۲۴، ص ۳۵۳، ح ۱۰.

- صحیحہ حلبی عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

سألته عن شهادة النساء فی الرجم؟ فقال: «إذا كان
ثلاثة رجال و امرأتان و إذا كان رجلاً و أربع نسوة لم
تجز فی الرجم»^۱.

- موثقة حلبی عن أبی عبد الله علیه السلام:

أنه سئل عن رجل محصن فجر بامرأة فشهد علیه ثلاثة
رجال و امرأتان «وجب علیه الرجم و ان شهد علیه
رجلان و أربع نسوة فلا تجوز شهادتهم و لا يرجم و
لكن يضرب حدّ الزانی»^۲: از امام صادق علیه السلام در رابطه
با شهادات سه مرد و دو زن نسبت به مرد زنی که
با زنی زنا کرده است، سؤال شد، [امام فرمود] رجم
او واجب است و اگر علیه او دو مرد و چهار زن
شهادت دادند، شهادتشان نافذ نمی باشد و رجم
نمی شود و لکن حدّ زانی (شلاق) به او زده می شود.

- روایت عبدالرحمان

سألت أبا عبد الله علیه السلام ... و قال: «تجوز شهادة النساء فی
الحدود مع الرجال»^۳.

کیفیت استدلال: اولاً، با توجه به دو صحیحہ عبد الله بن سنان و حلبی -

۱. همان، ص ۳۵۱، ح ۳.

۲. همان، ج ۲۸، کتاب الحدود و التعزیرات، ابواب حد الزنا، باب ۳۰، ص ۱۳۲، ح ۱.

۳. همان، ج ۲۷، کتاب الشهادات، باب ۲۴، ص ۳۵۶، ح ۲۱.

که در آنها از امام علیه السلام از زنای محصنه موجب رجم سوال می شود - امام می فرماید: شهادت دو مرد و چهار زن در رجم جایز نیست. مفهوم حکم امام، ظهور در جواز پذیرش شهادت دو مرد و چهار زن در حد دیگر زنا - که شلاق (جلد) است - دارد؛ چراکه اگر قرار بود اصل حکم زنا نفی بشود، باید می فرمود این گونه شهادت در زنا جایز نیست، نه این که بفرماید: در رجم - که یکی از حدود در باب زناست - جایز نیست. در تمام روایاتی که قبلاً ذکر شد، امام علیه السلام تنها حکم رجم را با این گونه شهادت نفی فرموده اند، نه اصل زنا را.

ثانیاً، مفهوم این روایات (نفی رجم) در منطوق موثقه حلبی^۱ مورد تصریح قرار گرفته است و امام علیه السلام فرموده: لکن حد زانی بر او زده می شود. ثالثاً، روایت عبدالرحمان مؤید این استدلال است؛ چراکه در این روایت امام علیه السلام حکم به پذیرش شهادت زنان همراه با مردان در حدود نموده است و با اجماع مرکب ثابت است که حکم شلاق با کمتر از دو مرد و چهار زن ثابت نمی گردد. بنابراین، مطلوب ما ثابت می گردد. ناگفته نماند که شیخ در الخلاف فرموده:

اصحاب روایت کرده اند که رجم با شهادت دو مرد و چهار زن و سه مرد و دو زن ثابت می گردد و حد جلد (شلاق)، نه رجم، با شهادت یک مرد و شش زن ثابت می گردد.^۲

۱. همان، ج ۲۸، کتاب الحدود و التعزیرات، ابواب حد الزنا، باب ۳۰، ص ۱۳۲، ح ۱.

۲. الخلاف، ج ۶، ص ۲۵۱، مسأله ۲.

لکن صاحب جواهر می‌فرماید:

ما دلیلی که بر این مطلب دلالت نماید در ادله نیافتیم.^۱

خود شیخ در دو محل از المبسوط فرموده است:

حد زنا فقط با چهار مرد عادل ثابت می‌گردد.^۲

و در شهادت المبسوط فقط فرموده است:

وروی اصحابنا أن الزنا یثبت بثلاثة رجال و امرأتین و

برجلین و أربع نسوة.^۳

از این که فرموده با سه مرد و دو زن و دو مرد و چهار زن زنا ثابت می‌گردد، احتمال دارد نظر ایشان قبول شهادت چهار زن و دو مرد در حد رجم نیز باشد؛ چرا که نه حملی برای روایت ذکر کرده‌اند و نه توضیحی که تفصیل بین جلد و رجم از آن استفاده گردد.

۲ - ۱. قایلان به عدم پذیرش و استدلال‌های آنان

قایلان به عدم قبول شهادت زنان در حد زنا نسبت به ثبوت جلد

(شلاق) دو دسته هستند:

دسته اول که عبارت‌اند از صدوقین،^۴ و ابی‌الصلاح^۵ و علامه در

۱. جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۱۵۶.

۲. المبسوط، ج ۷، ص ۲۴۸.

۳. همان، ج ۸، ص ۱۷۲.

۴. حکاه عن علی ابن بابویه فی المختلف، ج ۸، ص ۴۸۹، مسألة ۷۴.

۵. المقنع، ص ۴۰۲.

۶. الکافی فی الفقه، ص ۴۳۸.

مختلف^۱ و ظاهر مسالك^۲ بر این عقیده‌اند که با شهادت دو مرد و چهار زن حدّ جلد (شلاق) ثابت نمی‌شود و دسته دوم، عبارت‌اند از: ابی عقیل،^۳ مفید^۴ و سلار^۵ که می‌فرمایند: به هیچ وجه شهادت زنان در حدود مورد قبول نیست ولو آن‌که سه مرد و دو زن باشند.

ادله دسته اول

این گروه استدلال کرده‌اند که بین رجم و زنا با احصان ملازمه شرعی است، در روایات وارد شده که شهادت دو مرد و چهار زن در رجم جایز نیست، در نتیجه زنا با احصان نیز وجود ندارد؛ چراکه اگر این وصف وجود داشت، حکم به رجم باید اجماعاً جاری گردد و با عدم وجود موضوع زنا با احصان هیچ حکمی از احکام زنا محصنه جاری نمی‌گردد. بنابراین، نمی‌توانیم بگوییم: زنا با قید احصان، با شهادت دو مرد و چهار زن ثابت می‌شود، اما حکم رجم آن اجرا نمی‌گردد و تنها حکم جلد اجرا می‌گردد.

دو اشکال به این استدلال وجود دارد:

۱. این کلام، اجتهاد مقابل نص است؛ چراکه مفهوم دو صحیحه ابن سنان و حلبی و تصریح موثقه حلبی بر پذیرش شهادت دو مرد و چهار زن و اجرای حد جلد در زنا محصنه دلالت می‌کند.

۱. مختلف الشیعة، ج ۸ ص ۴۹۰، مسألة ۷۴.

۲. مسالك الافهام، ج ۱۴، ص ۲۴۸.

۳. حکاه عنه فی مختلف الشیعة، ج ۸ ص ۴۸۵، مسألة ۷۴.

۴. المقنعة، ص ۷۲۷ و ۷۷۵.

۵. المراسم، ص ۲۳۳.

۲. در صورتی امکان جدایی بین ملازمه بین احصان و رجم وجود ندارد که احصان با یقین و قطع ثابت شود؛ اما اگر احصان با حجت و شهادت ثابت گردد، امکان اثبات احصان بدون حکم رجم از طرف شارع وجود دارد؛ چراکه اختیار مقدار حجیت و کیفیت آن در دست شارع است. بنابراین، شارع می‌تواند بگوید: حکم زناى محصنه‌ای که با چهار شاهد مرد یا سه شاهد مرد و دو زن اثبات گردد، رجم است، ولی اگر با دو شاهد مرد و چهار شاهد زن ثابت گردد. حکم آن جلد است. به عبارت دیگر، ملازمات تکوینی قابل انفکاک نیست، اما تفکیک بین متلازمین اعتباری، اشکال ندارد؛ چراکه در اعتباریات امکان هرگونه دخل و تصرفی از سوی اعتبارکننده وجود دارد و این انفکاک در فقه در موارد متعددی به وقوع پیوسته است.

مؤید این که مقدار و کیفیت حجیت در دست شارع است، روایاتی است که در باب قبول یک چهارم ارث با شهادت یک زن قابل ذکر گردید؛ چراکه اگر قرار باشد شهادت زن قابل معتبر باشد، باید کل ارث را به مشهودله بدهیم و اگر معتبر نباشد، نباید یک چهارم ارث را هم به او بدهیم و لکن می‌بینیم تمام فقها به این روایات فتوا داده‌اند و قایل به تبعیض در حجیت شده‌اند.

ادله دسته دوم

این گروه - که مطلقاً به عدم پذیرش شهادت زنان در حدود قایل شده‌اند - به دو روایت غیاث بن ابراهیم^۱ و موسی بن اسماعیل بن جعفر^۲

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۷، کتاب الشهادت، باب ۲۴، ص ۳۵۸، ح ۲۹.

تمسک نموده‌اند که منقول عنه در هر دو روایت حضرت علی رضی الله عنه است. آن حضرت فرموده است:

«لا تجوز شهادة النساء في الحدود ولا في القود»؛

شهادت زنان در حدود و قصاص پذیرفته نمی‌شود.

مثل این روایت، روایت موسی ابن اسماعیل است؛ با این تفاوت که

به جای کلمه «ولا في القود»، «ولا قود» نقل شده است.

همچنین این دسته از فقها به موثقه حلبی^۳ و روایت عبدالله بن سنان^۴ -

که بر عدم قبول شهادت دو مرد و چهار زن - در رجم دلالت می‌کنند و

صحیحه محمد بن مسلم^۵ که می‌فرماید: «شهادت سه مرد و دو زن در

رجم جایز نیست»، استدلال کرده‌اند.

اشکال به استدلال

هیچ‌کدام از این روایات قابلیت استدلال را برای مدعیان قایلان را

ندارد؛ چرا که دو روایت غیاث بن ابراهیم و موسی بن اسماعیل بن

جعفر، عام است و با روایاتی که دلالت بر پذیرش شهادت زنان همراه با

مردان در رجم و جلد می‌نمایند، مقید می‌گردد و همان‌طور که شیخ در

رابطه با این دو روایت فرموده، شامل غیر حد زنا می‌شوند.^۶ همچنین

موثقه حلبی و روایت عبدالله بن سنان و آن دسته از روایاتی که بر عدم

۲. همان، ص ۳۵۹، ح ۳۰.

۳. همان، ج ۲۸، باب ۳۰، ابواب حد الزنا، ص ۱۳۲، ح ۱.

۴. همان، ج ۲۷، کتاب الشهادات، باب ۲۴، ص ۳۵۳، ح ۱۰.

۵. همان، ص ۳۵۸، ح ۲۸.

۶. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۲۶۶، ذیل احادیث ۷۰۹ و ۷۱۰.

قبول شهادت دو مرد و چهار زن دلالت دارد، در مورد خودشان - که حکم رجم است - قابل استدلال است و الغای خصوصیت از رجم و تسری آن به حد جلد ممنوع است؛ چراکه ما روایات صحیحی داریم که دلالت بر قبول شهادت دو مرد و چهار زن در حد جلد در زنا دارد و این روایات مانع الغای خصوصیت از رجم به جلد است.

همچنین صحیحۀ ابن مسلم، هر چند دلالتش تمام است، اما شیخ^۱ این صحیحۀ را بر تقیه حمل نموده است. بنابراین، حجت نیست و نمی‌تواند با روایات صحیحی که دلالت بر قبول شهادت سه مرد و دو زن در اثبات رجم می‌کرد، معارضه نماید.

با توجه به مباحث مطرح شده، ثابت گردید که حد رجم فقط با چهار شاهد مرد یا سه شاهد مرد و دو زن ثابت می‌شود و حد جلد با دو مرد و چهار زن نیز ثابت می‌گردد.

ج. حدّ سحق و لواط

برخی از فقها یکی از موارد استثنا از عدم پذیرش شهادت زنان در حدود را حد مساحقه و لواط دانسته‌اند که با توجه به اختلاف در این موضوع بین فقهای عظام به بررسی اقوال و ادله آن می‌پردازیم.

۱. آرا و نظریات قایلان به استثنا

از علی بن بابویه نقل شده که فرموده است:

۱. الاستبصار، ج ۳، ص ۲۴، ح ۷۶.

و يقبل في الحدود اذا شهد امرأتان و ثلاثة رجال.^۱

و فرزندش محمد بن علی ابن بابویه قمی در کتاب المقنع همانند پدرش قایل به پذیرش شهادت زنان در حدود گردیده و فرموده:

ولا بأس بشهادة النساء في الحدود اذا شهد امرأتان و ثلاثة رجال.^۲

با توجه به این که تنها سحق و لواط از حدودی است که اجماع بر لزوم چهار شاهد عادل (همانند زنا) برای اجرای حد در آنها اقامه گردیده است،^۳ بنابراین، کلام صدوقین، دلالت بر پذیرش شهادت زنان در سحق و لواط می نماید؛ هر چند که علامه حلی در کتاب مختلف الشیعة در حکایت این نقل از محمد بن بابویه به جای کلمه حدود کلمه زنا را آورده است و فرموده است:

يقبل في الزنا اذا شهد امرأتان و ثلاثة رجال.^۴

کلام صدوق، با این نقل، فقط شامل حد زنا می گردد و سحق و لواط را شامل نمی شود؛ چرا که کیفیت اثبات به وسیله شهادت زنان در کلام شیخ صدوق مقید به زنا شده است.

از دیگر فقهای که قایل به پذیرش شهادت زنان در مساحقه و لواط شده اند، ابن حمزه در الوسيلة است که در قضای کتاب الوسيلة فرموده است:

۱. نقله عنه في مختلف الشیعة، ج ۸، ص ۴۸۶، مسألة ۷۴.

۲. المقنع، ص ۴۰۲.

۳. جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۱۵۴.

۴. مختلف الشیعة، ج ۸، ص ۴۸۶ و ۴۸۸، مسألة ۷۴.

تقبل شهادتهن مع الرجال... والآخر فی الزنی و السحق.^۱

خود ایشان در کتاب الجنایات الوسیلة، لواط را نیز مانند سحق از حدودی دانسته است که شهادت زنان در آن مانند زنا پذیرفته می شود و فرموده اند:

اللواط یثبت بمثل ما یثبت به الزنی من البینه و در
ادامه فرموده: انما یثبت السحق بالبینه او الاقرار علی
حد ثبوت الزنی و اللواط بهما؛^۲ لواط مانند زنا با بینه
ثابت می گردد و سحق نیز بر همان ترتیب ثبوت زنا و
لواط با بینه و اقرار ثابت می گردد.

اما ایشان در جای دیگری قول به ثبوت زنا به وسیله سه مرد و دو زن
یا دو مرد و چهار زن را به قیل (گفتار کسی که قایلش شناخته نشده) نسبت
داده که اشعار به عدم قبول ثبوت زنا به این گونه شهادت ها دارد:

و انما یثبت بأحد شیئین بالبینه و باقرار الفاعل علی
نفسه و البینه أربعة رجال من العدول و قیل: ثلاثة
رجال و امرأتان، أو رجلان و أربع نسوة.^۳

ولکن با همه این تفصیلات، علامه در مختلف^۴ ابن حمزه را جزء
کسانی دانسته است که قایل به پذیرش شهادت زنان در زنا و سحق اند.

۱. الوسیلة، ص ۲۲۲.

۲. همان، ص ۴۱۴.

۳. همان، ص ۴۰۹.

۴. مختلف الشیعة، ج ۸، ص ۴۸۸، مسألة ۷۴.

یکی دیگر از قایلان به پذیرش شهادت زنان در حد سحقی و لواط این زهره است که در کتاب الغنیة فرموده است:

لا يقبل فى الزنى إلا شهادة أربعة رجال...، او شهادة
ثلاثة رجال و امرأتين وكذا حكم اللواط والسحق،
بدلیل إجماع الطائفة؛^۱ در زنا قبول نمی شود مگر
شهادت چهار مرد یا سه مرد و دو زن و حکم لواط و
سحق نیز این چنین است و دلیل آن اجماع طایفه است.
همچنین شهید در الدروس فرموده ظاهر کلام ابن جنید تساوی لواط
و سحق با زنا از نظر طریق اثبات به وسیله شهادت زنان است:

و ظاهر ابن الجنید مساواة اللواط والسحق للزنا فى
شهادة النساء.^۲

و شاید استظهار شهید از کلام علامه در مختلف گرفته شده باشد که
فرموده است:

وکلام ابن جنید يقتضى التعميم.^۳

۲. ادلة قایلان به استثنا

هر چند در کلام قایلان دلیل مخصوصی ذکر نگردیده است، اما از
مجموع کلمات آنها می توان به ادله ای دست یافت که شاید مورد
نظرشان قرار گرفته باشد.

۱. غنیة النزوع، ص ۴۳۸.

۲. الدروس الشرعية، ج ۲، ص ۱۳۶.

۳. مختلف الشیعة، ج ۸، ص ۴۸۸، مسألة ۷۴.

- خبر عبدالرحمان: قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام ... وقال:

«تجوز شهادة النساء في الحدود مع الرجال»^۱.

- عموم تنزیل در روایتی^۲ که دلالت می‌کند لواط نیز مانند زنا با چهار مرتبه اقرار ثابت می‌گردد. بنابراین، تمام احکام زنا، چه از نظر طرق ثبوت و چه از نظر کیفیت حد آن، در لواط نیز جاری می‌گردد و یکی از طرق ثبوت زنا شهادت سه مرد و دو زن است که با توجه به عموم تنزیل، لواط نیز با آن اثبات می‌گردد. همچنین، عموم تنزیل در روایت مکارم الأخلاق دلالت می‌کند بر این که سحقی در زنان مانند لواط در مردان است و از آنجا که کیفیت اثبات لواط از نظر چهار مرتبه اقرار و کیفیت حد آن - که قتل است - مانند زناست، بنابراین احکام زنا بر سحقی نیز مترتب است.

الحسن الطبرسی فی (مکارم الاخلاق) عن النبی صلى الله عليه وآله

قال: «السحق في النساء بمنزلة اللواط في الرجال،

فمن فعل من ذلك شيئاً فاقتلوهما، ثم اقتلوهما»^۳.

- اجماع منقول از سید بن زهره در غنیة^۴.

۳. نقد استدلال‌ها

- نقد استدلال به خبر عبدالرحمن: با توجه به روایات صحیحی^۵ که بر

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۷، کتاب الشهادات، باب ۲۴، ص ۳۵۶، ح ۲۱.

۲. همان، ج ۲۸، کتاب الحدود و التعزیرات، ابواب حد اللواط، باب ۵، ص ۱۶۱، ح ۱.

۳. همان، ابواب حد السحق و القيادة، باب ۱، ص ۱۶۶، ح ۳.

۴. غنیة النزوع، ص ۴۳۸.

۵. در بحث ادله قایلان به عدم پذیرش، به این روایات - که در وسائل الشیعة (ج ۲۷، کتاب

الشهادات، باب ۲۴، ص ۳۵۰) آمده است - اشاره خواهیم نمود.

عدم نفوذ شهادت زنان در حدود دلالت دارند و با در نظر گرفتن روایاتی که نسبت به حد زانی وارد شده و بر نفوذ شهادت زنان تنها در حد زنا دلالت دارند و آن روایات عام (عدم حجیت شهادت زنان در تمام حدود) را تخصیص می‌زنند، خبر عبدالرحمن نیز بر پذیرش شهادت زنان همراه مردان در حد زنا حمل می‌شود، نه در همه حدود. به عبارت دیگر، روایت عبدالرحمن به وسیله روایات حد زنا تخصیص می‌خورد و شامل دیگر حدود نمی‌گردد.

بنابراین، عمومی برای این روایت باقی نمی‌ماند تا به آن استدلال گردد. چنانچه این حمل نیز پذیرفته نشود و قایل به تعارض با روایات عدم پذیرش شهادت زنان در حدود گردیم، باز هم ارجحیت با روایات عدم پذیرش شهادت زنان در حدود است؛ به دلیل آنکه این روایات اکثر و اصح سنداً است که خود از مرجحات باب تعارض است.

- نقد استدلال به عموم تنزیل: در این روایات عموم تنزیلی وجود ندارد؛ چرا که تنزیل لواط بر زنا همچنانکه در روایت طبرسی آمده بود، مربوط به جزا (قتل) است، نه این که لواط در همه احکام مانند زناست و صرف همانند بودن لواط و زنا در حجیت چهار مرتبه اقرار برای اثبات حد در آنها، دلیل بر آن نیست که در کلیه طرق اثبات - که از آن جمله شهادت است - نیز دارای یک حکم باشند.

- نقد استدلال به اجماع: اجماعی که از سید ابن زهره، نقل شده حجت نیست؛ چرا که فقهای بسیاری از قداما به عدم پذیرش شهادت زنان در حدود قایل هستند و هیچ کدام از پنج فقیهی که به نفوذ شهادت

زنان در حد سحر و لواط قایل بودند، به جز ابن زهره چنین ادعایی ننموده‌اند.

۴. آرا و نظریات قایلان به عدم استثنا

به جز فقهای که نامشان ذکر گردید، بقیه فقها قایل به عدم پذیرش شهادت زنان در حد سحر و لواط هستند.

۵. ادله قایلان به عدم پذیرش شهادت زنان در لواط و سحر

- صحیحہ جمیل و ابن حمران: عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قلنا: أتجوز شهادة النساء في الحدود؟ فقال: «في القتل

و حده...»^۱.

- خبر غياث بن ابراهيم: عن جعفر بن محمد، عن ابيه،

عن علي عليه السلام قال: «لا تجوز شهادة النساء في الحدود و

لا في القود»^۲.

- خبر موسى بن اسماعيل بن جعفر: عن ابيه، عن

آبائه، ... عن علي عليه السلام قال: «لا تجوز شهادة النساء في

الحدود و لا قود»^۳.

- بنای شارع در حدود بر تخفیف و عدم اجرای آن با کمترین شبهه

است و شارع در حدود، مخصوصاً حدود عرضی - که با اجرای حد،

۱. همان، کتاب الشهادت، باب ۲۴، ص ۳۵۰، ح ۱.

۲. همان، ص ۳۵۸، ح ۲۹.

۳. همان، ص ۳۵۹، ح ۳۰.

آبروی بستگان فرد در معرض خطر قرار می‌گیرد و حرمت جامعه شکسته می‌گردد. -نخواستن طریق اثبات آن را تسهیل کند و با دقت در طرق ثبوت این حدود (حتی با چهار شاهد مرد) و این که شرایط خاصی برای شهود و کیفیت مشاهده قرار داده است، در می‌یابیم که بحث حدود بحث خاصی است که اثبات آن با شرایط خاصش، اگر نگوییم محال است، لاقلاً بسیار مشکل است و شاید حکمت آن هم حفظ آبروی اشخاص و عدم هتک حرمت آنان و جامعه است.

۶. نتیجه‌گیری و تحقیق

با توجه به استدلال‌های دو گروه، قول قوی عدم پذیرش شهادت زنان در سحق و لواط است؛ چرا که روایات صحیحی با استحکام تمام، بر عدم پذیرش شهادت زنان در حدود دلالت می‌کرد و خروج از عموم و اطلاق این روایات نیاز به دلیل خاص و مستحکمی همچون خود این عموماً دارد که در بررسی ادله به چنین دلیلی دست نیافتیم. بنابراین، عمومیت این روایات بر مواردش باقی است و فقط به حد زنا تخصیص خورده و نسبت به دیگر حدود تخصیصی بر این ادله وارد نگردیده است.

۷. بیان یک احتمال

مقدمه

به جهت بررسی تمام جوانب بحث، در پایان بحث حدود سحق و لواط، به یک احتمال - که در صدد بیان پذیرش شهادت زنان در این دو

حد است - اشاره می‌کنیم؛ هر چند که ما تحقیق در مسأله را بیان نمودیم و لکن اولاً، به جهت فایده علمی که در این احتمال وجود دارد که در ضمن بیان آن به یک دلیل اجتهادی نیز اشاره می‌گردد. ثانیاً، با بیان این احتمال، تمام احتمالات مفروض در مسأله بیان می‌گردد. شاید فقیهی یا محققى در آینده یا حال قایل به این احتمال گردد و آن را به عنوان یک نظریه فقهی با اضافه کردن تحقیقات دیگری به اثبات برساند.

توضیح احتمال

در ضمن بررسی ادله روشن گردید: اولاً، حکمت سختگیری شارع در طریق ثبوت حد سحق و لواط مانند زنا عرض و آبروی افراد است. ثانیاً، اجرای حد مربوط به دو نفر است و لکن هم آبروی دو نفر و هم بستگان آنها مانند حد زنا در معرض تهدید است. ثالثاً، در روایت^۱ وارد شده که با چهار مرتبه اقرار، همانند زنا، حد لواط جاری می‌گردد. رابعاً، به اجماع همه فقها شهادت چهار مرد در لواط و سحق اثبات کننده حد است.^۲ از طرف دیگر، فقیه بزرگی همچون صاحب جواهر^۳ در موارد

۱. همان، ج ۲۸، کتاب الحدود والتعزیرات، ابواب حد اللواط، باب ۵، ص ۱۶۱، ح ۱.
 ۲. علامه در ارشاد الأذهان، ج ۲، ص ۱۷۶، در مورد ثبوت حد سحق فرموده است: «تثبت بالأقرار مرتین... و بشهادة عدلین» و شهید اول در غایة المراد که شرح ارشاد است. و شهید ثانی در شرحش بر ارشاد هیچ حاشیه و تعریضی بر این مطلب ندارد و ظاهراً به جز علامه، آن هم فقط در این کتاب، قایلی به ثبوت به وسیله دو اقرار یا دو شاهد نداریم (غایة المراد، ج ۶، کتاب الحدود، ص ۲۲۰). ضمناً مقدس اردبیلی و صاحب جواهر در مورد لزوم چهار شاهد در لواط و سحق فرموده‌اند: «بر این لزوم دلیل و نص معتبری وجود ندارد». (مجمع الفائدة والبرهان، ج ۱۲، ص ۴۴۱ و ج ۱۳، ص ۱۲۷؛ جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۱۵۴).

زیادی به مذاق فقه یا مذاق شرع برای استدلال اشاره می‌کند و مذاق شرع را حجت می‌داند؛ مثلاً در موردی که ادله بخصوصی در موضوعی موجود نباشد و لکن ادله‌ای در دست باشد که در راستای موضوع مورد بحث باشد و می‌توان از مجموع این ادله مذاق شرع را به دست آورد و فتواداد. یا چنانچه در موضوعی هیچ دلیلی بر عدم نداریم و لکن با توجه به ادله موجود در سایر ابواب فقه می‌توان حکم به عدم نمود.

با توجه به این مطالب، در موضوع مورد بحث ما نیز ممکن است فقیهی با توجه به چهار وجهی که در تشبیه بین موضوع زنا و سحاق و لواط بیان شد، یقین پیدا کند که در نظر شارع فرقی بین زنا و سحاق و لواط در اثبات حد به وسیله شهادت سه مرد و دوزن نیست و دلیلش را مذاق شرع یا مذاق فقه قرار دهد. ناگفته نماند که تمسک به مذاق شرع نمی‌تواند از هر شخصی مورد قبول قرار گیرد، مگر فقهایی مانند: صاحب جواهر و شیخ انصاری و امثال این بزرگواران که عمری را به بررسی متون حدیثی و فقهی گذرانده‌اند و آشنا به تمام ابواب فقه و خالی از هرگونه هوی و هوس در فتوا هستند.

۳. صاحب جواهر در هفت مورد به مذاق الشرع یا مذاق الفقه استناد کرده است که سه مورد آن عبارت‌اند از: ج ۱، ص ۱۵۰: «بل یکاد یقطع المتأمل فی مذاق الشرع بعدمه» و ج ۲، ص ۳۲۹: «ما یتفاد مطلوبیته و رجحانه من ممارسة مذاق الشرع و ان لم یرد به دلیل بالخصوص» و ج ۱۵ ص ۱۹۶: «ضرورة معلومیة الوجوب فی مثله من مذاق الشرع».

مبحث دوم: حدود غیر عرضی

یکی از موضوعاتی که ادعای اجماع^۱ بر عدم پذیرش شهادت زنان در آن شده، حدود غیر عرضی است. حدود غیر عرضی خود دو دسته است: یک دسته که فقط حق الله است و عبارتند از: حد شرب خمر، ارتداد، محارب، قیادت و غیره. دسته دیگر که هم حق الله است و هم حق الناس؛ مانند حد سرقت و حد قذف.

دلیل عدم حجیت شهادت زنان در حدود غیر عرضی

الف. اصل

این اصل به دو وجه قابل بیان است:

۱. اصل عدم حجیت که اصل اولی در باب شهادت است و مدلول

۱. غنیة التزوع، ج ۱، ص ۴۳۸.

آن عدم پذیرش شهادت هر شاهدهی اعم از زن و مرد است، مگر آن‌که دلیل خاصی بر خروج موردی از این اصل داشته باشیم.

۲. اصل عدم حجیت شهادت زنان در حدود. مستند این اصل - همچنان‌که گذشت - روایات خاصی در باب حدود بود. با توجه به آن‌که عدم پذیرش شهادت زنان در حدود غیر عرضی اجماعی است، در اینجا فقط به ذکر کلام مقدس اردبیلی و صاحب جواهر در ارتباط با استدلال به اصل اکتفا می‌کنیم.

۱. استدلال مقدس اردبیلی به اصل

ظاهر کلام مقدس اردبیلی ظهور در استدلال به وجه اول دارد؛ هر چند فرقی بین دو وجه، وجود ندارد؛ چراکه وجه دوم نیز به وجه اول - که عام‌تر است - برمی‌گردد. بنابراین، تنها تفاوت این دو وجه در مقدار شمول آن است. مقدس اردبیلی می‌فرماید:

و أما أن ما عدا ذلك من الجنایات الموجبة للحدود
و كلّ حقوق الله تعالى إنما يثبت بالشاهدين،
فلما عرفت من أن الذي يثبت بالشاهد و اليمين
ليس إلا الدين و المال و كذا ما ثبت بالشاهد و
المرأتين و ما ثبت بالمرأة الواحدة و نحوها فليس
إلا الولادة و الاستهلال و ما يثبت بشهادة النساء
فليس إلا ما لا يمكن اطلاع الرجال عليه مثل
عيوب النساء الباطنة و الرضاع. فما عدا ذلك
انما يثبت بالشاهدين كأنه بالاجماع و ظاهر

﴿وَأَشْهَدُوا ذَوِي عَدْلٍ مِنْكُمْ﴾^۱، ﴿وَأَشْهَدُوا ذَوِي عَدْلٍ مِنْكُمْ﴾^۲ فی الجملة ولا شك أن الحدود وكل حق من حقوق الله ماليه كانت كالزكاة أو غيرها مثل الشرب و السرقة، عدا ذلك؛^۳ به غیر از این موارد (زنا، سحر و لواط) از جنایاتی که موجب حد هستند، تمام حقوق الله با دو شاهد ثابت می شوند و از آنجا که معلوم است آنچه که با یک شاهد و قسم مدعی ثابت می گردد، جزو دین و مال نیست، همچنین آنچه که با یک شاهد مرد و دوزن ثابت می گردد، فقط دین و مال است و آنچه که با یک زن و مانند یک زن^۴ ثابت می گردد، چیزی جز ولادت و استهلال نیست و آنچه که فقط با شهادت زنان ثابت می گردد، چیزی نیست جز آنچه که مردان امکان اطلاع بر آن را ندارند؛ مانند عیوب باطنی زنان و رضاع، بنابراین، غیر از این موارد فقط با دو شاهد ثابت می گردد و مستند این مطلب شاید اجماع

۱. سورة بقره، آیه ۲۸۲.

۲. سورة طلاق، آیه ۲.

۳. مجمع الفائدة و البرهان، ج ۱۲، ص ۴۴۲.

۴. ظاهراً مراد یک مرد است؛ چرا که در مجمع الفائدة و البرهان، ج ۱۲، در صفحه ۴۳۹ فرموده است «الظاهر أن الرجل الواحد يقوم مقام المرأة الواحدة في مسألتي الوصية و الولادة بالطريق الأولى».

و ظاهر دو آیه ﴿وَأَشْهَدُوا ذَوِي عَدْلٍ مِّنْكُمْ﴾ باشد. شکی نیست که حدود و کلیه حقوق الله اعم از مالی مانند: زکات و خمس و غیر آن مثل: شرب خمر و سرقت غیر از مواردی است که گفته‌اند در آنها به غیر از شهادت دو مرد نیز پذیرفته می‌شود.

۲. استدلال صاحب جواهر به اصل

عبارت صاحب جواهر در تمسک به اصل، ظهور در اصل عدم حجیت شهادت زنان در حدود را دارد.

«و منه» ای ما هو حق الله تعالی «ما یثبت بشاهدین» عدلین «و هو ما عدا ذلك من الجنایات الموجبة للحدود كالسرقة و شرب الخمر و الردة». ... لا طلاق مادل علی قبولهما من الكتاب و السنة... الی غیر ذلك من النصوص بالخصوص و العموم، مع اصالة عدم الثبوت بغير ذلك.^۱

ب. روایات

از آنجاکه روایت خاصی که دلالت بر عدم قبول شهادت زنان در این موارد به طور خاص بکند، وجود ندارد، استدلال کنندگان به اطلاق روایاتی که دلالت بر عدم پذیرش شهادت زنان در حدود می‌کند،

۱. جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۱۵۸.

تمسک کرده اند که در ذیل به آنها اشاره می کنیم.

- دو صحیحه جمیل بن دراج و محمد بن حمران: عن

ابی عبدالله علیه السلام قال: قلنا: أتجوز شهادة النساء فی

الحدود؟ فقال: «فی القتل وحده...»^۱.

- روایت غیاث بن ابراهیم: عن جعفر بن محمد، عن

أبيه، عن علی علیه السلام قال: «لا تجوز شهادة النساء فی

الحدود ولا فی القود»^۲؛ شهادت زنان در حدود و

قصاص جایز نمی باشد.

- روایت موسی بن اسماعیل بن جعفر: عن أبيه، عن

أبيه، عن علی علیه السلام قال: «لا تجوز شهادة النساء فی

الحدود ولا قود»^۳.

- روایت سکونی: عن جعفر، عن أبيه، عن علی علیه السلام أنه

كان يقول: «شهادة النساء لا تجوز فی طلاق ولا نکاح و

لا فی حدود...»^۴.

کیفیت استدلال به این روایات نیز واضح است؛ چرا که این

روایات در مورد حدود دارای اطلاق هستند. بنابراین شامل حدود غیر

عرضی نیز می گردند، مگر آن که کسی بگوید: مراد از حدود در

این روایات فقط حدود عرضی است. بنابراین، اطلاق ندارد

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۷، باب ۲۴، ابواب الشهادات، ص ۳۵۰، ح ۱.

۲. همان، ص ۳۵۸، ح ۲۹.

۳. همان، ص ۳۵۹، ح ۳۰.

۴. همان، ص ۳۶۲، ح ۴۲.

و لکن اثبات این احتمال با توجه به روایاتی که در موارد حدود غیر عرضی وارد شده و به آنها اطلاق حد گردیده است و همچنین تعریف حدود و تفاوت آن با تعزیر، بسیار مشکل است، اگر نگوییم محال است.

ج. قاعده تخفیف و درأ حدود

تنها صاحب کشف اللثام^۱ به این قاعده استناد کرده است و در کلمات دیگر فقها استناد به این قاعده برای عدم حجیت شهادت زنان در حدود غیر عرضی دیده نمی شود.

د. اجماع

از فقهایی که ادعای اجماع کرده اند، ابن زهره در غنیة^۲ و صاحب ریاض^۳ هستند؛ هر چند اجماع بر عدم حجیت شهادت زنان در مطلق حدود اقامه شده است و در حدود غیر عرضی اجماع بخصوصی ذکر نشده است. واضح است که حدود غیر عرضی نیز جزو حدود است و ادعای خروج حدود غیر عرضی از عنوان حدود، ادعایی بدون دلیل است، بلکه - همچنان که گذشت - دلیل بر خلاف این ادعا اقامه گردیده است.

۱. کشف اللثام، ج ۱۰، ص ۳۲۱.

۲. غنیة النزوع، ص ۴۳۸.

۳. ریاض المسائل، ج ۲، ص ۴۴۳.

شبهات و احتمالات در استدلال به روایات

با توجه به این که عمده استدلال استدلال کنندگان اطلاق روایات وارده در باب حدود است و وجوه دیگر یا به روایات باز می‌گردد، مانند اصل و اجماع و یا این که ضعف استدلال به آن واضح است، مانند قاعده بنای حدود بر تخفیف که وجه ضعف آن در حدودی که مربوط به حق الناس می‌باشد، روشن تر است. بنابراین، در این گفتار به بررسی تمامی احتمالاتی که باعث تضعیف استدلال به این روایات است، می‌پردازیم؛ هر چند در برخی از این احتمالات شبهاتی وجود دارد که به آنها نیز اشاره می‌کنیم. ناگفته نماند که ذکر این احتمالات و در مواردی تقویت آنها دلیل بر پذیرش شهادت زنان در حدود غیر عرضی از طرف ما نیست و ذکر این احتمالات به جهت بررسی تمام جوانب بحث است. احتمال اول آن که کلمه «النساء» در این روایات «بماهنّ نساء» آمده است و ربطی به شهادت دو زن عادل ندارد؛ یعنی حضرت می‌خواسته بفرماید: شهادت زن‌ها در حدود به خاطر آن که از مسائل جامعه مثل مسائل دزدی و خلاف عفت خبر ندارند، پذیرفته نیست و این بیان به شهادت دو زن عادل آشنا به این گونه مسائل ربطی ندارد و مؤید این مطلب آن که در کتاب الله در مورد پذیرش شهادت زنان کلمه مرأه آمده، نه کلمه نساء:

﴿... فَرَجُلٌ وَأَمْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ...﴾^۱

۱. سوره بقره، آیه ۲۸۲.

همچنین در روایات حد زنا کلمه مرأتین آمده است:

«... و تجوز شهادتهنّ فی حد الزنا اذا كان ثلاثة رجال و

امراتان».^۱

بنابراین، هنگامی که بحث از زنان بدون قید عدالت و وثاقت بود و مقام، مقام بینة شرعی نبوده، کلمة نساء آمده است، ولی هنگامی که بحث و مراد شهادت زنان با قید عدالت بوده و مقام، مقام بیان بینة شرعی، کلمه مرأة آمده است.

رد این احتمال

هرچند که عمده وجه در رد این احتمال در بررسی احتمالات بعدی خواهد آمد، لکن باید دانست که این احتمال بسیار ضعیف است؛ چرا که در همین روایات مورد استدلال، کلمه نسوة آمده است:

عن عبدالله بن سنان، قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول:

«... ولا يجوز فسی الرجم شهادة رجلین و أربع

نسوة...».^۲

با توجه به این که اربع نسوة در کنار رجلین آمده، صریح در این مطلب است که کلمة نساء در روایت مربوط به بحث شهادت زنان با قید عدالت است، نه بدون قید عدالت.

احتمال دوم: این روایات (روایات دلالت کننده بر عدم حجیت شهادت زنان در حدود) با روایات عام و مطلق حجیت شهادت دو عادل

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۷، کتاب الشهادات، باب ۲۴، ص ۳۵۲، ح ۷، و مثل همین ح ۵.

۲. همان، کتاب الشهادات، باب ۲۴، ص ۳۵۳، ح ۱۰.

تعارض دارد؛ چراکه روایات حجیت شهادت دو عادل به ضمیمه الغای خصوصیت و فهم عرفی بر حجیت شهادت دو عادل چه مرد و چه زن دلالت می‌کند و مدلول اطلاق این روایات، عدم حجیت شهادت زنان در جمیع حدود است. بنابراین، ما نمی‌توانیم به اطلاق این روایات برای عدم حجیت شهادت زنان در حدود غیر عرضی استناد کنیم.

ممکن است از این احتمال جواب داده شود که روایات باب حدود، خاص هستند و روایات حجیت شهادت دو عادل، عام. بنابراین، طبق قاعده حمل عام بر خاص، روایات دال بر حجیت شهادت را با روایات باب حدود، تخصیص می‌زنیم و تعارض را رفع می‌کنیم.

این جواب تمام نیست؛ چراکه دلیل حجیت ظواهر و دلیل تخصیص عام به خاص، همانند دلیل حجیت خبر واحد، بنای عقلاست و عقلا هیچ‌گاه تخصیصی را که مخالف فهم عرفی و الغای خصوصیت عرفی است، جاری نمی‌کنند.

توضیح آن‌که روایات حدود که خاص است - علاوه بر آن‌که به غیر از دو صحیحه جمیل و حمران که دارای ضعف سند هستند - مخالف فهم عرفی هستند و روایات و ادله عام شهادت، موافق فهم عرفی. بنابراین، عقلا هیچ‌گاه قایل به تخصیص عموماتی که موافق فهم عرفی است، به وسیله یک روایت، بلکه دو روایت - که مخالف فهم آنهاست - نمی‌شوند؛ چراکه روش عقلا در این‌گونه موارد آن است که اگر شارع بخواهد مطلبی را خلاف بنای عقلا و فهم عرفی ثابت کند، باید این مطلب را با ادله محکم و نصوص معتبر انجام دهد؛

مانند حرمت قیاس که با ادله واضح و نصوص مستفیض مانع تمسک به آن شده است.

ناگفته نماند که این قاعده در تمامی ابواب فقه جریان دارد؛ مثلاً در کتاب الله درباره حد زناى غير محصن آمده است:

﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةً جَلْدَةً...﴾^۱

اطلاق این آیه شامل هر مرد و زنی، اعم از مسلم و غیر مسلم می‌گردد و لکن نسبت به این موضوع روایت معتبری داریم که ترک استفصال امام علیه السلام در جواب سؤال کننده، دلالت می‌کند بر این که اگر یک یهودی با زن مسلمانی زنا کند، این یهودی، و لو آن که غیر محصن باشد، کشته می‌شود.

حنان بن سدیر عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سألته عن

يهودى فجر بمسلمة، قال: «يقتل»^۲. حنان بن سدیر

می‌گوید: از امام صادق علیه السلام از حکم یهودی که با زن

مسلمانی زنا کرده، سؤال کردم، امام فرمود: کشته

می‌شود.

واضح است که این حکم بر خلاف نص قرآن است.

۱. سوره نور، آیه ۲.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۸، کتاب الحدود و التعزیرات، ابواب حد الزنا، باب ۳۶، ص ۱۴۱، ح ۱. حضرت استاد «دام ظلّه» در مورد این روایت می‌فرماید: این روایت بیان یک قضیه شخصی است؛ چرا که پرسشگر از یک یهودی (عن رجل) سؤال کرده است که با یک زن مسلم زنا کرده است و سؤال سائل از عنوان یهودی که با زن مسلم زنا می‌کند، نبوده است. این طرز سؤال کردن بر شخصی بودن سؤال و به تبع آن جزئی بودن جواب دلالت می‌کند (تقریرات درس).

حال با توجه به این که حجیت خبر واحد از باب بنای عقلاست و عقلا هیچ گاه به خبری که مخالف فهم عرفی و عقلایی مخصوصاً در باب خون‌ها - که باب احتیاط است - عمل نمی‌کنند و آن را مخصوص اطلاق آیه قرآن نمی‌دانند.

نتیجه، آن که با توجه به عدم تخصیص روایات عام شهادت - که دلالت بر قبول هر شاهدهی، اعم از زن و مرد می‌نماید - با روایات حدود، روایات عام بر عمومیت خود باقی هستند و بر حجیت شهادت دوزن در حدود نیز دلالت می‌کنند.

احتمال سوم: این روایات - که مفادشان عدم حجیت شهادت زنان در مطلق حدود است - با روایات دال بر قبول شهادت زنان در حد رجم و جلد در باب زنا تخصیص خورده است. این تخصیص اولاً، دلالت می‌کند بر این که عدم پذیرش شهادت زنان در باب حدود یک تعبد محض نیست که ما هیچ چیز از آن نفهمیم. ثانیاً، از آنجا که شهادت زنان در حدودی مثل زنا - که مجازاتش قتل است - پذیرفته شده، ما با اولویت عقلایی می‌فهمیم که شهادت زنان در حدودی که مجازاتش کمتر از قتل است نیز حجت است. بنابراین، اولویت - که متفاهم از ادله حجیت شهادت زنان در حد زناست - روایات باب رجم با روایات عدم حجیت شهادت زنان در مطلق حدود معارض، باعث تخصیص روایات عدم حجیت شهادت زنان در حدود می‌گردد. بنابراین، این روایات مانع مطلق، همچنان که شامل حد زنا نیست، شامل حدود غیر عرضی نیز نمی‌گردد.

احتمال چهارم: یکی از احتمالاتی که در این روایات وجود دارد، احتمال صدور این روایات به خاطر تقیه است؛ چراکه عامه نیز قایل به عدم قبول شهادت زنان در حدود هستند و ادله‌ای که آنها اقامه کرده‌اند، یک سری وجوه اعتباری است و در کلمات فقهای آنها، دلیل بخصوصی از کتاب و روایات دیده نمی‌شود.

وجوهی که آنها به آن استدلال کرده‌اند، عبارتند از:

۱. شهادت زنان در حدود، محل شبهه است؛ چراکه در قرآن شهادت دوزن به جای یک مرد، پذیرفته شده است و در باب حدود، بنا و داعی بر عدم اجرای حد است که مستند به قاعده «ادرنوا الحدود بالشبهات» است. بنابراین، شهادتشان در حدود پذیرفته نمی‌شود.
۲. هیچ‌گاه شهادت زنان بدون همراهی مردان پذیرفته نمی‌شود؛ و لو آن‌که تعدادشان زیاد باشد. بنابراین، نباید شهادتشان در حدود نیز پذیرفته شود.

شاید منظورشان از محل شبهه بودن این باشد که اصل در شهادت زنان، عدم حجیت است و در مواردی نیز که همراه مردان پذیرفته شده، در قرآن به آن تصریح گردیده که عبارت است از: اموال و دیون و در غیر این مورد، دلیلی بر پذیرش شهادتشان وجود ندارد. وجوه ذکر شده، برگرفته از کتاب المغنی ابن قدامه است که عین عبارت ایشان در ذیل می‌آید.

مسألة: قال: (ولا يقبل فيما سوى الاموال مما يطلع عليه الرجال اقل من الرجلين).

و هذا القسم نوعان: احدهما: العقوبات و هي الحدود و القصاص فلا يقبل فيه الا شهادة رجلين إلا ما روى عن عطاء و حماد أنهما قالوا: يقبل فيه رجل و امرأتان قياساً على الشهادة في الاموال.

و لنا أن هذا مما يحتاط لدرئهِ و اسقاطه و لهذا يندرىء بالشبهات و لا تدعوا الحاجة الى اثباته و فى شهادة النساء شبهة، بدليل قوله تعالى: (ان تضل إحداهما فتذكر إحداهما الأخرى) و أنه لا تقبل شهادتهن و ان كثرن ما لم يكن معهن رجل فوجب أن لا تقبل شهادتهن فيه و لا يصح قياس هذا على المال لما ذكرنا من الفرق و بهذا الذى ذكرنا قال سعيد بن المسيب و الشعبي و النخعي و حماد و الزهري و ربيعة و مالك و الشافعي و أبو عبيد و أبو ثور و أصحاب الرأى و اتفق هؤلاء و غيرهم على أنها تثبت بشهادة رجلين ما خلا الزنا..... فان الزنا الموجب للحد لا يثبت الا باربعة الخ.^۱

با توجه به فتواى عامه در مورد حدود، احتمال دارد كه روايات باب حدود نیز به جهت هماهنگى آنها با نظر عامه، از روى تقيّه صادر شده باشد؛ چرا كه اين روايات رواياتى مخالف بناى عقلا در باب شهادات است كه اثبات كننده نوعى تعبد است و عقلا تعبد محض كه مخالف

۱. المغنى و الشرح الكبير، ج ۱۲، ص ۷.

بنای ایشان باشد را نمی‌پذیرند، مگر با یک سری ادله مستحکم و فراوان که با آنها یقین پیدا کنند که نظر شارع بر آن تعلق گرفته است و این روایات این قابلیت و شأن را ندارند؛ چراکه از نظر سند در این روایات نه تنها به جز صحیحۀ جمیل و حمران روایت صحیحی نداریم، بلکه این روایات از نظر ادبی و معنا نیز مورد خدشه است؛ مثلاً در روایت موسی بن اسماعیل آمده:

... لا تجوز شهادة النساء فی الحدود و لا قود...^۱ که از نظر ادبی «لا قود» صحیح نیست، بلکه همچنان که در روایت غیاث بن ابراهیم وارد شده است، «و لافی القود»^۲ صحیح است. همچنین روایت سکونی را شیخ در تهذیب^۳ و الاستبصار^۴ حمل بر تقیّه یا نوعی از کراهت دانسته است و دلیل بر تقیّه بودن این روایت را روایت داود بن حصین^۵ دانسته است. همچنین در صحیحۀ جمیل و حمران آمده است:

«... أتجوز شهادة النساء فی الحدود؟ فقال: فی القتل

وحده...»^۶

با این که قتل جزو حدود نیست و عامه هم آن را جزو حدود نگرفته‌اند، بلکه در کلمات آنان به عنوان قصاص مطرح شده است.

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۷، کتاب الشهادات، باب ۲۴، ص ۳۵۹، ح ۳۰.

۲. همان، ص ۳۵۸، ح ۲۹.

۳. التهذیب، ج ۶، ص ۲۸۱، ح ۷۷۳.

۴. الاستبصار، ج ۳، ص ۲۵، ح ۸۰.

۵. وسائل الشیعة، ج ۲۷، کتاب الشهادات، باب ۲۴، ص ۳۶۰، ح ۳۵.

۶. همان، ص ۳۵۰، ح ۱.

با توجه به این اشکالات - که در روایات دال بر عدم حجیت شهادت زنان در حدود وجود دارد - تمسک عقلاً به این روایات به خاطر تخصیص زدن ادله عام شهادت - که موافق فهم عرفی و ارتکازات عقلایی است - بسیار بعید است.

اشکال به احتمال تقیه

ممکن است کسی اشکال کند و بگوید از آنجا که نمی توان روایات صحیح را بر تقیه حمل کرد و آنها را از حجیت انداخت و در این روایات دو روایت صحیح و وجود دارد که بر عدم پذیرش شهادت زنان دلالت می نمایند، بنابراین، نمی توانیم به تقیه در این روایات قایل گردیم. مؤید این مطلب، کلام علامه مجلسی در مرآة العقول^۱ درباره روایات تحریف قرآن - که تعداد آنها بسیار زیاد است و گفته شده، حتی در آنها روایات صحیح داریم - است. ایشان فرموده است:

ما نمی توانیم این روایات را با توجه به کثرتشان و صحتشان زیر سؤال ببریم؛ چرا که در این صورت جمیع روایات ما زیر سؤال می رود.

جواب اشکال

اولاً، در پاسخ به آنچه که مرحوم مجلسی فرموده، ما به کلامی که مرحوم شعرانی در حاشیه کتاب الوافی فرموده، بسنده می کنیم.

وقال المجلسی رحمه الله فی مرآة العقول لا یخفی أن هذا الخبر و کثیراً من الأخبار الصحیحة صریحة فی نقض

۱. مرآة العقول، ج ۱۲، ص ۵۲۵.

القرآن و تغییره و عندی أن الاخبار فی هذا الباب متواترة معنی و طرح جميعها یوجب رفع الاعتماد عن الاخبار رأساً بل ظنی ان الاخبار لا یقصر الامامة فكیف یثبتونها بالخبر انتهى و الجواب انا لانتبت اصل الامامة بالخبر الوارد عن اهل البيت فانه مصادرة علی المطلوب بل بالعقل مؤیداً باخبار اهل السنة و كما أن طرح جميع الاخبار یوجب رفع الاعتماد عن الأخبار، قبول جميعها یوجب رفع الاعتماد عن القرآن و القرآن اولی بأن یعتمد علیه.^۱

شعرانی می فرماید قبول تحریف قرآن ضررش بیشتر از رد احادیث تحریف است؛ چراکه حفظ قرآن و جلوگیری از بروز خدشه در اعتماد به آن، اولی از خدشه به روایات است؛ هر چند که ایشان (علامه شعرانی) در ادامه، اصلاً منکر وجود روایات صحیح و صریح در تحریف قرآن است.

ثانیاً، ما روایات صحیح و موثق زیادی در ابواب مختلف داریم که مخالف قرآن است و بطلانش بسیار واضح است، در ادامه به این روایات اشاره خواهیم کرد.

نتیجه آن که استدلال به روایات صحیح السند نیز باید با دقت در قرآن و معیارهای مختلف باشد که یکی از معیارها، می تواند عدالت و عدم ظلم به دیگران به خصوص در موضوع حقوق انسان ها و یا توجه

۱. وافی، ج ۲، حاشیه شعرانی، ص ۲۳۲.

به بنای عقلا در تخصیص‌ها و تقییدها و حجیت ظواهر و خبر واحد تقه، قرار گیرد.

ما در اینجا به دو روایت صحیح - که در باب حدود زنا وارد شده و بطلان آن روشن است - اشاره می‌کنیم و قضاوت را بر عهده فضلای گرامی می‌گذاریم. این دو روایت در تهذیب و الاستبصار و من لایحضر الفقیه نیز وارد شده است.

- صحیحہ عبدالله بن سنان

عن أبي عبدالله عليه السلام قال: «الرجم في القرآن قول الله عز وجل: إذا زنى الشيخ و الشيخة فارجموهما البتة فأنهما قضيا الشهوة»^۱.

- موثقه سليمان به خالد

قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام: في القرآن رجم؟ قال: «نعم»، قلت: كيف؟ قال: «الشيخ و الشيخة فارجموهما البتة فأنهما قضيا الشهوة»^۲.

پاسخ مشترک به احتمالات

احتمالات ذکر شده برای ایجاد خدشه در دلالت روایات حدود، دو جواب مشترک دارد که موجب تضعیف این احتمالات و رد آنهاست.

۱. تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۳، ح ۷؛ وسائل الشیعه، ج ۲۸، کتاب الحدود و التعزیرات، ابواب حد الزنا، باب ۱، ص ۶۲، ح ۴.

۲. من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۷، ح ۳۲؛ وسائل الشیعه، ج ۲۸، کتاب الحدود و التعزیرات، ابواب حد الزنا، باب ۱، ص ۶۷، ح ۱۸.

۱. مادر روایات دال بر عدم حجیت شهادت زنان در حدود، روایات صحیح السندی داشتیم که با این احتمالات نمی‌توانیم دست از حجیت آنها برداریم؛ چراکه به قول معروف، این روایات، ظاهر در عدم حجیت شهادت زنان در حدود است و این احتمالات در برابر این روایات معتبر، قابل اعتنا نیست و به صرف احتمال، نمی‌توان این روایات را از حجیت ساقط نمود.

۲. اگر شما بخواهید با این احتمالات این روایات را از حجیت ساقط کنید، در دو موضوع فقهی - که شهادت زنان را حجت دانستید و استنادتان نیز به این روایات بود - با مشکل مواجه می‌شوید و آن دو موضوع عبارت‌اند از: الف) حجیت شهادت زنان در اثبات طلاق، ب) حجیت شهادت زنان در قتل.

توضیح آن‌که در مورد شهادت زنان نسبت به طلاق روایاتی وجود داشت که بر عدم حجیت شهادت زنان در طلاق و دم، دلالت می‌کرد؛ مانند روایت محمد بن فضیل قال: سألت أبا الحسن الرضا عليه السلام... قال «... ولا تجوز شهادتهن في الطلاق ولا في الدم».^۱

و در بحث طلاق گذشت که این دسته روایات با صحیح حمران و جمیل - که بر پذیرش شهادت زنان در دم دلالت دارد - و با توجه به عدم امکان تفکیک^۲ در مضمون روایت فضیل، معارضه دارد و این تعارض

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۷، کتاب الشهادت، باب ۲۴، ص ۳۵۲، ح ۷ و مثل این در دلالت، ص ۳۵۲، ح ۵ و ص ۳۵۴، ح ۱۱.

۲. این‌که بگوییم معارضه فقط در دم است چراکه حکم طلاق و دم با «لانجوز» آمده و عقلاً تبعیض در حجیت را جایز نمی‌دانند.

مانع و مشکل اصلی در تمسک به روایات عدم حجیت شهادت زنان در طلاق بود و عمده وجوه در عدم پذیرش شهادت زنان در طلاق همین روایات بود که با توجه به معارضه، دیگر حجت نبودند. فلذا ما در آنجا با توجه به عدم دلیل بر عدم پذیرش شهادت زنان در طلاق با استدلال به بنای عقلا و عمومات شهادت به پذیرش شهادت زنان در طلاق قایل شدیم.

حال چنانچه روایات باب حدود - که یکی از آنها همین صحیحه حمران و جمیل است - از حجیت بیاندازیم، دیگر معارضه‌ای وجود ندارد و آن روایات بر عدم قبول شهادت زنان در طلاق دلالت می‌نمایند.

همچنین این اشکال در روایاتی که در باب قتل آمده است و دلالت می‌کند بر این که شهادت زنان در قتل نافذ نیست و در مورد آنها گفته شد که با صحیحه حمران و جمیل معارض است، وجود دارد که یکی از آن روایت‌ها مرفوعه حماد است:

عن ابی عبدالله علیه السلام قال: «لا تجوز شهادة النساء فی القتل»^۱.

احتمال جمع بین روایات

با توجه به اشکالی که در احتمالات چهارگانه قبلی وجود داشت که نمی‌توانستیم به عدم حجیت روایات باب حدود قایل شویم و در مقابل، به حجیت شهادت زنان در حدود غیر عرضی قایل گردیم، احتمال

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۷، کتاب الشهادات، باب ۲۴، ص ۳۵۸، ح ۲۷.

دیگری در این روایات وجود دارد که بنای آن بر جمع بین روایات است که برای تکمیل بحث به بیان آن می‌پردازیم.

اولاً، روایات باب حدود - که حضرت فرموده است: «... لاتجوز شهادة النساء فی الحدود...»^۱ به شهادت زنان در حدود به صورت انفراد، مربوط است، یعنی شهادت زنان به تنهایی و بدون همراهی مردان پذیرفته نیست. مؤید این حمل روایت عبدالرحمن است که حضرت می‌فرماید: «... تجوز شهادة النساء فی الحدود مع الرجال».^۲ بنابراین، حمل دیگر این روایات با روایات وارده در باب حد زنا (رجم و جلد) معارضة و منافاتی ندارد؛ چراکه روایات باب حدود (با توجه به این حمل) بر عدم نفوذ شهادت زنان منفرداً دلالت می‌کند و نسبت به کیفیت پذیرش شهادت زنان همراه با مردان ساکت است و روایات باب حد زنا هم بر پذیرش شهادت زنان و هم بر کیفیت آن در باب زنا دلالت می‌کند. ثانیاً، با توجه به این که از یک سو روایات باب حدود را بر پذیرش شهادت زنان همراه با مردان حمل کردیم و از سوی دیگر تنها در باب حد زنا روایاتی وجود دارد که بر پذیرش شهادت زنان همراه با مردان فی الجملة دلالت می‌کند، می‌توان گفت: اساساً روایات باب حدود که می‌فرمود: «لاتجوز شهادة النساء فی الحدود»،^۳ یعنی «لاتجوز فی الحدود العرضية منفرداً». از این رو، این روایات بر عدم پذیرش شهادت زنان در

۱. همان، ص ۳۵۹، ح ۳۰.

۲. همان، ص ۳۵۶، ح ۲۱.

۳. همان، ص ۳۵۹، ح ۳۰.

حدود غیر عرضی، مثل حد افطار در ماه رمضان و حد قذف و شرب خمر و غیره دلالتی نمی‌نمایند و نسبت به آنها ساکت هستند و معارضه‌ای با بنای عقلا و فهم عرفی و اصل ثانوی در مورد شهادت زنان در حدود ندارند. بنابراین، در باب حدود غیر عرضی بنای عقلا و فهم عرفی و اصل ثانوی ثابت و محکم است و دلالت بر پذیرش شهادت زنان در حدود غیر عرضی می‌کند.

نتیجه‌گیری و تحقیق

با توجه به مباحث مطرح شده و بیان جمع بین روایات، بعید نیست که فقیهی قائل شود به این که شهادت زنان به صورت انفرادی و جمعی در حدود (غیر از زنا) به جهت الغای خصوصیت و تنقیح مناط در شهادت - که ملاک عدالت شاهد و رؤیت است - و همچنین عمومات مستفاد از روایات شهادت، نافذ است. همچنین شهادت زنان در حقوق الله نیز نافذ است. ناگفته نماند که به غیر از باب اموال و دیون (آن هم با توجه به وجود علت) در هر موردی که شهادت زنان مورد پذیرش قرار گرفت، از نظر عدد و تعداد، مانند مردان است و تفاوتی بین آنها نیست.

مبحث سوم: تعزیرات

یکی از مباحثی که در ذیل بحث شهادت زنان در حدود مطرح می‌گردد، بحث تعزیرات است. این بحث از فروع باب حدود است؛ چراکه هر مبنایی که در باب شهادت زنان در حدود انتخاب گردد، همان مبنا نیز در تعزیرات جریان دارد.

بنابراین، چنانچه در باب حدود گفتیم که شهادت زنان در آن مورد پذیرش است، در تعزیرات نیز می‌توان گفت: به دو جهت شهادت زنان نفوذ دارد:

۱. اصل دوم در شهادت که دلالت بر پذیرش شهادت زنان (به جهت الغای خصوصیت و تنقیح مناط) در حدود می‌کرد.
۲. وقتی که گفتیم، در حدودی مثل ارتداد - که حکمش قتل است -

شهادت دوزن کافی است، پس در تعزیر که بسیار ناچیزتر از قتل است با اولویت عرفی شهادت دوزن نافذ است.

اما بر مبنای کسانی که به عدم پذیرش شهادت زنان در حدود قایل بودند، در تعزیرات نیز شهادت زنان به دو جهت نافذ نیست:

۱. مقتضای اصل سوم در باب شهادت زنان در حدود که دلالت بر عدم حجیت شهادت زنان در مطلق حدود می‌کرد.

۲. حصر در موثقه سکونی، چراکه در این موثقه، موارد پذیرش شهادت ذکر گردیده و سخنی از پذیرش شهادت زنان در تعزیرات نیست.

كتابنامه

* قرآن كريم.

١. اختيار معرفة الرجال (رجال الكشي)، ابو جعفر محمد بن حسن الطوسي (م ٤٦٠ ق)، تحقيق سيد مهدي رجائي، قم: مؤسسه آل البيت، ١٤٠٤ ق/١٣٦٢.
٢. ارشاد الازهان الى احكام الايمان، حسن بن يوسف بن مطهر حلي (٦٤٨ - ٧٢٦ ق)، قم: مؤسسه نشر اسلامي.
٣. اقرب الموارد في نصح العربيّة و النشوارد، سعيد الخوري الشرتوني البنانى، منشورات كتابخانه آية الله العظمى مرعشى نجفى، ١٤٠٣ ق.
٤. الاصول من الكافى، محمد بن يعقوب كلينى (٣٢٩ ق)، دارصعب، دارالتعارف للمطبوعات.
٥. البرهان في تفسير القرآن، سيد هاشم حسيني بحرانى، دارالكتب العلميه.

۶. تذكرة الفقهاء، حسن بن يوسف علامه حلى (۶۴۸- ۷۲۶ ق)، قم: مؤسسة آل البيت: لاهياء التراث.
۷. جامع الرواة وازاحة الاشتباهات عن الطرق والاسناد، محمد بن على اردبيلى غروى حائرى، بيروت: دارالاضواء.
۸. جامع الشتات، ميرزا ابوالقاسم بن الحسن الجيلانى القمى (۱۱۵۱- ۱۲۳۱ ق)، چاپ سنگى، شركت رضوان.
۹. جامع المدارك فى شرح مختصر النافع، سيد احمد خوانسارى، مؤسسه اسماعيليان.
۱۰. جواهر الكلام فى شرح شرائع الاسلام، محمد حسن النجفى (م ۱۲۶۶ ق)، بيروت: دار احياء التراث العربى، ۱۹۸۱ م / ۱۳۶۰، ۴۳ جلد.
۱۱. خلاصة الاقوال فى معرفة الرجال، حسن بن يوسف بن مطهر حلى (۶۴۸- ۷۲۶ ق)، تحقيق جواد قيوى، قم: مؤسسه نشر الفقاهة.
۱۲. الخلاف، ابو جعفر محمد بن حسن الطوسى (۳۸۵- ۴۶۰ ق)، قم: مؤسسه النشر الاسلامى، ۱۴۱۶ ق، ۶ جلد.
۱۳. الدروس الشرعية، شمس الدين محمد بن مكى العاملى (شهيد اول) تحقيق مؤسسه نشر اسلامى.
۱۴. رياض المسائل فى بيان الاحكام بالدلائل، سيد على طباطبايى (م ۱۲۳۱ ق)، قم: مؤسسه آل البيت، چاپ سنگى.
۱۵. زن در آينه جلال و جمال، عبدالله جوادى آملی.
۱۶. السرائر الحاوى لتحرير الفتاوى، محمد بن احمد بن ادريس (۵۴۳- ۶۰۳ ق)، قم: مؤسسه آل البيت، چاپ سنگى.

- ۵۹۸ق)، قم: مؤسسه نشر الاسلامی.
۱۷. شرایع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام، ابوالقاسم نجم الدین جعفر بن حسن حلی (۶۰۲-۶۷۶ق)، اخراج و تعلیق و تحقیق عدل الحسین محمد علی بقال، نجف: مطبعة الاداب، ۴ جلد در دو مجلد.
۱۸. العروة الوثقی، سید محمد کاظم طباطبایی یزدی، (م ۱۳۳۷ق)، همراه با تعلیقات عده‌ای از فقها، مؤسسه نشر اسلامی.
۱۹. الغدیر فی الكتاب والسنة والادب، عبدالحسین احمد امینی نجفی، تحقیق مرکز الغدیر للدراسات الاسلامیه.
۲۰. غنیه النزوع الی علمی الاصول و الفروع، سید حمزه بن علی بن زهرة الحلبي (۵۱۱-۵۸۵ق) تحقیق ابراهیم بهادری، مؤسسه امام صادق علیه السلام.
۲۱. فرائد الاصول، مرتضی انصاری (م ۱۲۸۱ق)، قم: انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۲۲. الفقه علی المذاهب الاربعه، عبدالرحمن جزیری (۱۸۸۳-۱۹۱۴م) بیروت: داراحیاء التراث العربی، چاپ هفتم، ۱۴۰۶ق / ۱۹۸۶م.
۲۳. الکافی فی الفقه، ابی صلاح حلبي (۲۴۷-۳۷۴ق)، تحقیق رضا استادی، اصفهان: منشورات کتابخانه امیرالمؤمنین.
۲۴. کفایة الاحکام الاسلامیه، محمد باقر بن محمد مؤمن سبزواری (م ۱۰۹۰ق)، مرکز نشر اصفهان - بازار مدرسه صدر - مهدوی.
۲۵. کفایة الاصول، منشورات الاسلامیه.
۲۶. اللمعة الدمشقیة، محمد بن جمال الدین مکی العاملی (شهید اول)،

- ۷۳۴-۷۸۶ق)، منشورات دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۱۱ق.
۲۷. المبسوط فی فقه الامامية، محمد بن حسن علی طوسی (۳۸۴- ۴۶۰ق)، تصحیح و تحقیق محمد باقر بهبودی، مکتبة المرتضوية لاحیاء التراث الجعفریه.
۲۸. مجمع البحرين، فخرالدین طریحی (م ۱۰۸۵ق) تحقیق سید احمد حسینی، ۶ جلد در ۳ مجلد.
۲۹. مجمع الفائدة والبرهان فی شرح ارشاد الازهان، احمد اردبیلی (م ۹۹۳ق)، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۶ق، ۱۴ جلد.
۳۰. مجموعه فتاوی ابن جنید، علی پناه اشتهاودی، مؤسسه نشر اسلامی.
۳۱. المختصر النافع او النافع فی مختصر الشرائع، ابوالقاسم نجم الدین جعفر بن حسن حلی (۶۰۲-۶۷۶ق)، منشورات مؤسسه البعثة، ۱۳۷۶ش.
۳۲. مختلف الشیعة فی احکام الشریعة، حسن بن یوسف بن مطهر حلی (۶۴۸-۷۲۶ق)، مرکز الابحاث والدراسات الاسلامیه.
۳۳. مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول، محمّد باقر مجلسی (م ۱۱۱۰ق)، دارالکتب الاسلامیه.
۳۴. المراسم العلویه فی الاحکام النبویه، ابی یعلی حمزه بن عبدالعزیز الدیلمی (م ۴۴۸ق)، تحقیق سید محسن حسینی امینی، بیروت: دارالحق للطباعة والنشر.
۳۵. مسالك الأفهام الی تنقیح شرائع الاسلام، شهید ثانی، زین الدین بن علی، ۹۱۱-۹۶۵ق، قم: مؤسسه معارف الاسلامیه، ۱۴ج.

٣٦. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، میرزا حسین نوری (م ١٣٢٠ ق)، قم: مؤسسة آل البيت، ١٤٠٧ ق، ١٨ جلد.
٣٧. مستند الشيعة، احمد بن محمد مهدي نراقي (م ١٢٤٥ ق)، مؤسسة آل البيت: لاهياء التراث.
٣٨. المغنى و الشرح الكبير، موفق الدين ابن قدامى و شمس الدين ابن قدامى المقدسى، دارالكتب العربى.
٣٩. المقنع، محمد بن على بن بابويه (م ٣١١ - ٣٨١ ق)، قم: مؤسسة الامام الهادى، ١٤١٥ ق.
٤٠. المنجد فى اللغة، لويس معلوف، نشر بلاغت شركت چاپ قدس، چاپ سوم، ١٣٧٦.
٤١. من لا يحضره الفقيه، ابو جعفر محمد بن على بن بابويه (م ٣٨١ ق)، انتشارات امام المهدي.
٤٢. المهذب، قاضى عبدالعزيز بن البراج الطرابلسى (٤٠٠ - ٤٨١)، قم: انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
٤٣. الميزان فى تفسير القرآن، سيد محمد حسين طباطبايى، مؤسسة مطبوعاتى اسماعيليان.
٤٤. النهاية فى مجرد الفقه و الفتاوى، محمد بن حسن طوسى (٣٨٤ - ٤٦٠) بيروت: دار الكتاب العربى، ١٣٩٠ ق / ١٩٧٠ / ١٣٤٨.
٤٥. نهج البلاغه، امام على عليه السلام، دكتور صبحى صالح، منشورات دارالهجرة.
٤٦. نهج الحق و كشف الصدق، حسن بن يوسف بن مطهر حلى (٦٤٨ - ٧٢٦ ق)، مؤسسة دارالهجرة.

۴۷. وافى، حاشية شعرانى بر وافى، منشورات مكتبة الاسلاميه.
۴۸. وسائل الشيعة، محمد بن حسن الحرّ العاملى (م ۱۰۳۳ - ۱۱۰۴ ق)،
قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، ۱۴۲۱ ق، ۳۰ جلد.
۴۹. الوسيلة الى نبيل الفضيلة، ابى جعفر محمد بن على الطوسى معروف
به ابن حمزه (قرن ۶ ق)، تحقيق محمد حسون، قم: منشورات
كتابخانه آية الله مرعشى نجفى.

سفید